



مجله الکترونیکی

همجنسگرایان ایران

سال دوم ، شماره ۱۵ ، اسفند ماه ۱۳۸۴





فهرست مطالب

- ۱ فهرست مطالب
- ۲ حرف های سردبیر - دلارام
- ۴ هشت مارس روز جهانی زن مبارک باد
- ۷ فراخوان برای گرامیداشت روز جهانی زن
- ۸ فلش های زندگی یک لژیبن(قسمت ششم) - آذر
- گرایش جنسی، علل همجنسگرایی، همجنسگرایی در
- اروپا، و جنبش های همجنسگرایان - نیلوفر بیضایی ... ۱۲
- روانکاوی شخصیت نویسنده معروف؛ فرانس کافکا
- ۲۰ هاری پرو - برگردان نادر
- ۲۸ ترانه خوان نیمه گشوده من؛ گوگوش - فرزانه
- ۳۰ دوآلیته، سکس و علی شریعتی - نادره افشاری
- ۳۳ گفتگوی ماها با گروه زنان مسلمان فمینیست مالزی
- ۴۲ نامه های خوانندگان
- ۴۶ جشن عشق
- همجنسگرایان از چه راهی
- ۴۸ می توانند به اهداف خود برسند؟
- فیلم نگار: سینمای ایران در دهه ی اول بهمن ماه
- ۵۷ م. پرنده
- ۶۰ اخبار و رویدادهای جهانی
- قوانین مجازات اسلامی تجاوز به زنان لژیبن
- ۶۴ را قانونی کرده است
- ۶۶ نامه نگاری های فرید و مهران (قسمت چهارم)
- ۷۰ نامه همجنسگرایان ایران به وزارت امور خارجه آمریکا
- ۷۲ شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

**ماها را به دوستان و
آشنایان خود معرفی کنید**

ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذرماه سال ۱۳۸۳

شماره ۱۵، اسفند ماه ۱۳۸۴ - ۷۴ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine

Issue 15, March 2006

Majaleh_maha@yahoo.com

ارتباط با ما

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن، همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)



حرف های سردبیر

ما از صدای باد می ترسیم

ما از نفوذ سایه های شک در باغ های بوسه هامان رنگ می بازیم
ما در تمامی مهمانی های قصر نور، از وحشت آوار می لرزیم...

در کشور ما با وجود اینکه پرداختن به مسائل جنسی و گرایش های جنسی کاری خلاف عرف به شمار می رود، اکثر ما تا به حال حداقل یک بار وارد چنین بحث هایی شده ایم و احتمالاً در اکثر مواقع هم شاهد نظر های منفی اطرافیانمان نسبت به مسئله ی همجنسگرایی شده ایم. البته این عدم آگاهی و قضاوت های بی جا فقط شامل همجنسگراها نمی شود. مثلاً خیلی از مسائل سنتی و مذهبی در فرهنگ ما وجود دارند که عدم رعایت آنها باعث همین قضاوت های بی جای اطرافیان می شود. مثل داشتن سکس قبل از ازدواج برای دخترها و یا حتی پسرها.

اما خوشبختانه با بالاتر رفتن سطح شعور و آگاهی متوسط جامعه ی ما این مسائل هم در مسیری هستند که برای عموم مردم قابل قبول تر شده اند. لازمه ی پذیرفتن این مسائل داشتن شناخت بهتر و کامل تر نسبت به این مسائل هستند. اما چه کسی و چه چیزی وظیفه ی این اطلاع رسانی را انجام می دهد؟

متأسفانه در جامعه ی ما که هیچ سازمان و ارگانی و یا هیچ نشریه ای اجازه ی پرداختن به این مسائل را ندارند، در چنین جامعه ای طبیعی است که اطلاعات جنسی اکثر افراد جامعه را شنیده ها و گفته ها تشکیل بدهد و زیاد عجیب نیست که اگر این شنیده ها بر مذاق شنونده خوش نیاید با تغییراتی به گوش شنونده ی بعدی برسد، برای همین است که مردمی که هیچ اطلاعاتی در مورد مسئله ی همجنسگرایی ندارند و تنها اطلاعاتشان برداشت های غلط اطرافیانشان است، مروج همین باور های غلط باشند، برای اینکه هیچ منبع معتبری این باور ها را نقض نمی کند که مردم به آن مراجعه کنند.

متأسفانه اکثر مردم همجنسگرایان را انسان هایی هوسباز می دانند که از جنس مخالف سیر شده اند و حالا به جنس موافق روی آورده اند و یا اینکه برعکس به دلیل عدم وجود جنس مخالف به همبستر شدن با همجنس تن داده اند.

به طور کلی در ذهن عموم مردم همجنسگرایی در بستر خلاصه می شود. همه ی ما می دانیم که همجنسگراها هم مثل همه ی انسان ها عاشق می شوند و توانایی محبت ورزیدن و مورد محبت واقع شدن را دارند و تنها هوس زنده در آنها، هوس عاشق شدن است.

بر می گردیم به سوال اول. چه کسی وظیفه ی اطلاع رسانی درست را در مورد مسئله ی همجنسگرایی دارد؟ در چنین جامعه ای که هیچ کس حتی برخی از خود همجنسگرایان اطلاعات درست و کافی در مورد چنین گرایش و چنین خواسته ای را ندارد، چه کسی می خواهد و چه کسی می تواند ما را از این خفقتانی که بر علیه ما وجود دارد نجات دهد؟



آیا جواب این سوال چیزی به جز «خود ما همجنسگرایان» هست؟

لازمه‌ی این اطلاع‌رسانی هم آن است که همجنسگرایان ابتدا خود به خودباوری برسند و وجود خود را به عنوان یک انسان سالم و عاری از گناه بشناسند.

در جامعه‌ی همجنسگرایان ایران و به خصوص در میان لژیون‌ها این احساس گناه بسیار زیاد است. خب این حس گناه باعث می‌شود که فرد همجنسگرا بخواهد که احساس خود را سرکوب کند که البته هیچگاه موفق به چنین کاری نمی‌شود. پس مجبور می‌شود خود را از قید این اسم همجنسگرایی که او را در زمره‌ی گناهکاران قرار می‌دهد، برهاند.

موضوعی که در میان لژیون‌ها بسیار زیاد به چشم می‌خورد این است که بسیاری از آنها فکر می‌کنند که لژیون‌ها باید نقش یک مرد را برای همجنس خود بازی کنند. لباس مردانه می‌پوشند، با صدای کلفت صحبت می‌کنند و از خود رفتارهای مردانه نشان می‌دهند. البته منکر این نمی‌شوم که لژیون‌ها به طور حتم از این کار لذت می‌برند اما متأسفانه در این راه به جای این که به خود شناسی برسند، بدتر از اصل خود به عنوان یک زن دور می‌شوند و وقتی چشم باز می‌کنند که تبدیل به چیزی شده‌اند که هیچوقت نمی‌توانند واقعاً باشند. متأسفانه جامعه‌ی لژیون نمی‌خواهد قبول کند که مفهوم لژیون رابطه‌ی دو زن با هم است. نه یک زن و زنی دیگر در نقش یک مرد!

همانطور که گفتم عموم مردم لژیون‌ها را زنانی می‌بینند که به خاطر در دسترس نبودن مرد، خود را در اختیار زن دیگری قرار می‌دهند. در فیلم‌های پورنوی لژیون‌ها هم شاهد چنین چیزی بوده‌اند پس برای آنها این کافی است که همواره چنین باوری را داشته باشند. فرض کنیم که این شخص با لژیونی روبرو شود که حتی از اینکه او را زن خطاب کنند دلخور می‌شود و همواره می‌خواهد که برای شریک خود نقش مرد را بازی کند.

این باورهای غلط در خود لژیون‌ها هم وجود دارد، درست است که ما مجبوریم برای جامعه‌ی خود نقاب به چهره بزنیم اما حداقل می‌توانیم برای هم احساسان و مهم‌تر از آن خودمان نقاب را از چهره برداریم و خود را به عنوان یک زن بپذیریم. به عنوان زنی که می‌تواند عاشق زن دیگری شود. می‌تواند با او هم خانه شود و می‌تواند او را به دور از هیچ هوسی و فقط از روی عشق در آغوش بکشد.

اینها مسائلی هستند که وظیفه‌ی تک‌تک ما همجنسگرایان است که به گوش اطرافیانمان برسانیم. بسیاری از همجنسگرایان وقتی که در جمعی بحث همجنسگرایی می‌شود و وقتی تمام افراد آن جمع این موضوع را محکوم می‌کنند ساکت می‌نشینند و از ترس رسوایی هم‌رنگ جماعت می‌شوند، و در عین حال آرزو می‌کنند که ای کاش کسی بود که او و احساسش را درک می‌کرد. در انزوا می‌روند، با احساس خود دست به مبارزه می‌زنند و در آخر هم تن به ازدواج اجباری و بازی با سرنوشت خود و دیگری می‌دهند.

درست است که جامعه برای ما محدودیت‌هایی را به وجود آورده است اما این وظیفه‌ی ما است که این محدودیت‌ها را از بین ببریم و حداقل قدمی برای از بین رفتن آن برداریم، نه اینکه انتظار داشته باشیم کسی یا گروهی برای بهتر شدن وضعمان تلاش کنند و ما در آخر از آنها تشکر کنیم.

بله، آگاهی‌رسانی در مورد اقلیت‌های جنسی و هویت‌های جنسی سرکوب شده، وظیفه‌ی خود این اقلیت

هاست.

سردبیر لژیون - دلارام



هشت مارس

« روز جهانی زن »

مبارک باد

در فاصله انتشار دو شماره ۱۵ و ۱۶ ماهه، هشت مارس، روز جهانی زن فرا می رسد. دلائل زیادی وجود دارند که اهمیت بزرگداشت روز جهانی زن توسط همجنسگرایان را دوچندان می کند...

اما ابتدا در معرفی این روز...

زنان آمریکا، به خصوص در نیویورک و شهرهای اطراف تاریخ مبارزاتی برجسته ای دارند. آنها با توجه به بی حقوقی خود و عدم داشتن حق رای، در حوالی سال های ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۰ اتحادیه خاص زنان را به وجود آورده و بر مبارزه دست جمعی زنان تاکید می کنند. در سال ۱۸۲۰ اولین اعتصاب زنان در کارخانجات نساجی سازماندهی می شود و اتحادیه زنان کارگر با پرداخت کمک هزینه به زنان اعتصابی، ادامه شرکت آنها در اعتصاب را تضمین می کند. این اعتصاب به نتیجه ای نمی رسد. زنان کارگر نساجی در شهر ماساچوست آمریکا در سال ۱۸۳۴ بعد از کاهش حقوق خود توسط کارفرما، به مدت چند روز دست از کار می کشند. ولی باز به نتیجه نمی رسند. اما همین زنان در سال ۱۸۴۴ اعتصاب بهتر و پرامنه تری را سازماندهی می کنند که به اصلاحاتی جزئی منجر شد. در هشتم ماه مارس ۱۸۵۷ زنان کارگر در شهر نیویورک آمریکا، با ترتیب دادن تظاهراتی خواستار بهبود وضعیت شغلی خود می شوند، از جمله کاهش ساعات کار به ۱۰ ساعت در روز و حقوق مساوی با حقوق مردان. پلیس حمله می کند و اعتراضات آنها را سرکوب می کند.

۵۱ سال بعد در هشتم ماه مارس ۱۹۰۸، دوباره زنان کارگر سوزن بافی شهر نیویورک با دست زدن به راهپیمایی، به نابرابری حقوقی خود، کار کشیدن از کودکان و محروم بودن از حق رای، اعتراض می کنند.

این اعتراضات مداوم، زنان کارگر آمریکا را در مبارزه برای حقوق خود آبدیده کرد طوری که در حوالی سال های ۱۹۰۰ میلادی، تعداد زیادی از زنان کارگر در شهرهای مختلف آمریکا با کمک هم اتحادیه سراسری زنان کارگر را تشکیل دادند. مبارزات زنان آمریکا باعث شد که اصلاحات و بهبودهایی هر چند جزئی در شرایط کار و درآمد آنها ایجاد شود و در کل از زنان دیگر کشورهای جهان وضعیت بهتری داشته باشند.

ایده اختصاص یک روز به بزرگداشت مبارزات زنان ابتدا در سال ۱۹۰۹ توسط حزب سوسیالیست آمریکا مطرح شد و هدف اختصاص یک روز ملی بود، نه بین المللی. در سال ۱۹۱۰ در نشست دوم انترناسیونال سوسیالیست



(کنگره جهانی احزاب سوسیالیست جهان)، کلارا زتکین، سوسیالیست آلمانی، اعلام ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن را (به کنگره احزاب سوسیالیست) پیشنهاد می کند. او از جمله دلائل خود را بزرگداشت اعتراضات سال های قبل زنان آمریکا در ۸ مارس و همینطور تلاش ها و مبارزات برابری خواهانه زنان در جهان عنوان می کند. کلارا زتکین همان زنی است که در مورد حقوق مساوی زنان و مردان با ولادیمیر ایلیچ لنین رهبر کمونیست های بلشویک روسیه بحث و جدل های زیادی کرده است. بعد از آن زنان کشورهای هر چه بیشتری به بزرگداشت این روز اقدام کرده اند. تا اینکه در سال ۱۹۷۵ سازمان ملل متحد نیز این روز را به رسمیت شناخت.

در کشور ما به خصوص، در غربی جلوه دادن آزادی زنان و همجنسگرایان تبلیغات زیادی می شود. تلاش هماهنگ برای خنثی کردن این تبلیغات بسیار ضروری است. شناخت روز جهانی زن و تاریخچه آن، مشت کسانی که

همجنسگرایان و زنان هر دو از ستم و پیشداوری های مردسالارانه رنج می برند، و در این میان، بر زنان لژیون، از طرفی به عنوان یک زن و از طرفی به عنوان یک همجنسگرا ستم مضاعفی وارد می شود. زنان لژیون که پایی در جنبش زنان و پایی در جنبش همجنسگرایان دارند، نقش بسیار مهمی در پیوند زدن دو جنبش ضد مرد سالاری زنان و همجنسگرایان ایفا می کنند. بسیاری از فمینیست های فعال و دیگر مدافعان حقوق زنان، به دفاع علنی از حقوق زنان لژیون و کلا همجنسگرایان برخاسته، بر همکاری و هماهنگی فعالیت ها و شرکت در اعتراضات و آکسیونهای همدیگر تأکید کرده اند.

قصد دارند با تبلیغات و دروغ پراکنی به مردم بیاوراند که آزادی زن غربی محصول بی بند و باری و بی اخلاقی فرهنگ جوامع غربی و گسست خانواده هاست، را بر ملا می کند. جایگاهی که زنان جوامع آزاد امروز در آن قرار دارند، چیزی نیست جز تجلی و تبلور اراده آنها به آزادی، و ثمره تلاش ها و مبارزات خود زنان غربی است. هر چند زنان غربی پیشگام این مبارزه بوده اند اما آزادی آنها متعلق به

همه زنان و انسان هایی است که برای آزادی و مساوات می کوشند، فارغ از ملیت، مذهب و زبان. به همین دلیل درس گیری از تجارب مبارزات زنان در جهان و همبستگی مبارزات ملی و جهانی برای عدالت و برابری در همه سطوح و عرصه ها اهمیت بسیار دارد.

بزرگداشت روز جهانی زن در واقع قدردانی از مبارزات و تلاش های زنان در طول تاریخ، همبستگی و نمایش اتحاد جهانی زنان، و مردان طرفدار برابری حقوق انسان ها فارغ از جنسیت اشان، و به میدان آمدن نیروی عظیم موج انسانی است که عزم و اراده خود را به ادامه مبارزه برای لغو قوانین تبعیض آمیز و تلاش برای جهانی فارغ از زور و ستم به نمایش می گذارند.

روز جهانی زن و همجنسگرایان

فعالترین و آگاه ترین رهبران جنبش های زنان در اهمیت پیوند یابی جنبش زنان با دیگر گروه ها و اقشار سرکوب شده اجتماعی تأکید فراوان کرده اند. همجنسگرایان و زنان هر دو از ستم و پیش داوری های مردسالارانه



رنج می برند. بر زنان لژیون، از طرفی به عنوان یک زن و از طرفی به عنوان یک همجنسگرا ستم مضاعفی وارد می شود. زنان لژیون که پایی در جنبش زنان و پایی در جنبش همجنسگرایان دارند، نقش بسیار مهمی در پیوند زدن دو جنبش ضد مردسالاری زنان و همجنسگرایان ایفا می کنند. همجنسگرایان با مبارزات خود و هر چه بیشتر علنی کردن خود، مردسالاری و سکسیم را به چالش کشیده، در تضعیف مردسالاری و نقش های اعطایی به مردان نقش مهمی ایفا کرده و می کنند. بسیاری از فمینیست های فعال و دیگر مدافعان حقوق زنان، به دفاع علنی از حقوق زنان لژیون و کلا همجنسگرایان برخاسته بر همکاری و هماهنگی فعالیت ها و شرکت در اعتراضات و آکسیون های همدیگر تأکید کرده اند. جنبش همجنسگرایان و جنبش زنان به عنوان دو جنبش ضد مردسالاری، دو جنبش برابری جنسی و دو جنبش حقوق بشری و ضد سکسیم منافع مشترک زیادی دارند و در پیوند با هم می توانند به گسترش توان مبارزاتی خود و دسترسی به درخواست های مشترک را عملی کنند. برای این کار باید از یک طرف

همجنسگرایان به طور جدی تری به مسائل زنان، ریشه های سرکوب زنان و همجنسگرایان، مردسالاری و سکسیم پرداخته، و در مبارزات فردی و گروهی خود، به دفاع علنی و گسترده تری از حقوق و مطالبات زنان برخیزند. و از طرف دیگر جنبش زنان و فعالین آن باید بر توهمات، ترس از تهمت ها و تبلیغات منتج از ارزش های مردسالارانه که به جدایی و دوری جنبش زنان از جنبش همجنسگرایان منجر می شوند دوری گزیده، دفاع از حقوق همجنسگرایان و همکاری و اشتراک مساعی با آنان را هر چه علنی تر تبلیغ و ترویج کرده و آن را در عمل به پیش ببرند.

همجنسگرایان به عنوان یک گروه اجتماعی تحت ستم جنسی که منافع و دستیابی به حقوق و شأن انسانی آنان در گرو

لغو تبعیضات و برقراری برابری جنسیتی است، باید به طور فعال در بزرگداشت روز جهانی زن شرکت کرده و پیوستگی و همبستگی دو جنبش زنان و همجنسگرایان را به نمایش بگذارند.

خوانندگان مذكر ماها می توانند با معرفی این روز به زنان و مردان دور و بر خود در خانواده، محیط کار، محل درس و... و تشویق افراد هر چه بیشتری به حمایت عملی از جنبش زنان کشور و شرکت در آکسیون های اعتراضی آنان، به شکل گیری جنبش حقوق مدنی و دستیابی به برابری جنسی کمک کنند.

۸ مارس روز جهانی زن مبارک باد



راهپیمایی و اعلام همبستگی زنان و همجنسگرایان، در روز جهانی زن

جنبش همجنسگرایان و جنبش زنان به عنوان دو جنبش ضد مردسالاری، دو جنبش برابری جنسی و دو جنبش حقوق بشری و ضد سکسیم منافع مشترک زیادی دارند و در پیوند با هم می توانند به گسترش توان مبارزاتی خود و دسترسی به درخواست های مشترک را عملی کنند.



فراخوان برای گرامیداشت ۸ مارس روز جهانی زن

8th
M
A
R
C
H



زمان: ۱۷ اسفند ساعت ۱۶:۳۰ عصر
مکان: پارک لاله جنب رستوران

انجمن دفاع از حقوق زنان در ایران

فراخوان برای گرامیداشت روز جهانی زن

بخوان بنام گل سرخ در صحاری شب
که باغ ها همه بیدار و بارور گردند...
بخوان، دوباره بخوان، تا کبوتران سپید،
به آشیانه خونین دوباره برگردند...

انجمن دفاع از حقوق زنان در ایران - مهتری امیری
anjomanzanazadeh@yahoo.com
۸۴/۱۱/۲۶

هموطنان، زنان و جوانان آزاده!

روز جهانی زن نزدیک میشود و زنان و جوانان ایران زمین، امسال پر شکوه تر از هر سال، میخواهند این روز را جشن گرفته و یاد قهرمانی های زنانی را که در این روز در برابر ستم و نابرابری قد خم نکردند، گرامی بدارند. این روز چراغ راهی است برای زنان و جوانانی که عزم جزم کرده اند تا رهایی ایران زمین را ببینند و دیو جهل و ارتجاع را از میهن عزیزمان ایران بیرون کنند. آری زنان ایران زمین برآند که فلک را سقف بشکافند و طرحی نو در اندازند. در این روز تاریخی همگی گرد هم خواهیم آمد و به جهانیان خواهیم گفت که ما زنان و جوانان این مرز و بوم، به مانند همه انسانهای دنیا، برای تنفس و رها زیستن به آزادی نیاز داریم و این آزادی البته که با مقاومت و پایداری بدست خواهد آمد و هیچگاه آزادی را در سینی طلایی تقدیم ما نخواهند کرد. پس ما باید با صدای بلند این خواسته را فریاد بزنیم و به دنیا نشان دهیم که ایرانی همیشه زنده است و زنان ایران زمین اکنون نیز به مانند انقلاب سال ۵۷ پیشتازان آزادی و رهایی میهن هستند و راهگشایی، برای حرکت های بعدی خواهند بود.

پس در روز ۱۷ اسفند، گرد هم خواهیم آمد و این روز را در پارک لاله جشن می گیریم.

شعار اصلی ما، آزادی برای زنان و آزادی، آزادی حق مسلم ماست، خواهد بود.
همچنین برای آزادی زندانیان سیاسی مان و زندانیان قهرمان سندیکای اتوبوس رانی شعار خواهیم داد.

زنان و مردان آزادیخواه!

«انجمن دفاع از حقوق زنان در ایران» از همگان درخواست دارد که این تجمع را به همه دوستان و آشنایان خود اطلاع دهید و از همه بخواهید که فارغ از هر دیدگاه و نگرشی که دارند، برای آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن در این تجمع شرکت نمایند و همصدا سرود رهایی سر دهیم. تا دگر بار کبوتران آزادی را بر فراز آسمان میهن بنگریم.

زمان تجمع: ۱۷ اسفند ۱۳۸۴، ساعت ۴,۵ بعد از ظهر

محل تجمع: پارک لاله مقابل رستوران

محل زاپاس: (در صورتیکه به هر دلیل امکان تجمع در مقابل رستوران نبود): مقابل پارک لاله، درب اصلی - بلوار کشاورز



فلش‌هایی از زندگی یک لژیون - قسمت ششم

آذر

اسم آذره ولی آذر به دنیا نیومدم!

آدم خاصی نیستم. دانشجوی، ورزشکار و لژیونم. دوست دخترم رو هم خیلی دوست دارم. اسمش ته‌مینه هست.

امروز ولتاینه، روز عاشق‌ها.

همیشه به ته‌مینه میگم که خیلی مسخره است که عاشق‌ها فقط یک روز در سال داشته باشند. عشق مال همه ی آدم هاست. مال یه گروه خاص نیست. مثل روز کارگر یا روز کودک نیست که حالا به خاطر احترام به اون‌ها یک روز رو به اسمشون نام گذاری کنند. تازه اصلاً عاشق‌ها نیاز به تکریم ندارند، عاشق‌ها برای خودشون عاشقن. حقوقی ندارند که ازش دفاع کنند. عاشق‌ها فقط عاشقن، همین!

با اینکه هیچوقت فلسفه ی ولتاین رو درک نکردم اما همیشه دوستش داشتم. همیشه فکر می‌کنم که آنقدر توانایی دارم که عشقم رو با زبون به طرفم بفهمونم. عشق مادی نیست که با مادیات نشون داده بشه. اما در عین حال دوستش دارم. احساس می‌کنم زیاده که آدم یک روز متفاوت ظاهر بشه. شاید چون همیشه از اینکه به کسی هدیه بدم لذت می‌برم، از شور و شوق کادو خریدن و بسته بندی کردن، از فکر اینکه یکی رو دارم که برایش کادو بخرم، یکی هست که وقتی برایش هدیه می‌گیرم توی چشمش خوشحالی رو ببینم.

ته‌مینه اعتقاد داره که ولتاین خیلی لوس شده. میگه: «مردم ما واقعا هنرمندن، به راحتی فلسفه ی همه چیز رو عوض می‌کنند. سحر برای دوست پسرش یه کاپشن جین گرفته. دیشب کادوش رو به پسره داده و خیلی ناراحت شده وقتی دیده که پسره فقط برایش گل و شکلات گرفته بوده! من دلم نمی‌خواد یه کار فضایی برات بکنم، فقط دلم می‌خواد اون روز با هم باشیم.»

ما هیچ‌جا رو نداشتیم که یه روز راحت با هم باشیم. خیلی فکر و نقشه توی کله امون بود. می‌خواستیم دو شب بریم شمال، اما این محال بود، پدر ته‌مینه امکان نداشت اجازه بده. فکر کردیم یه صبح تا عصر یه اتاق توی یه هتل آپارتمان رو بگیریم، اما اونا گفتند که این کار رو نمی‌کنند و مسافراشون همشون بیشتر از یک هفته اونجا می‌مونن. من گفتم که یک روز هر کاری رو بکنیم که دلمون می‌خواد بکنیم، اما به نظر ته‌مینه این که توی این سرما همش توی خیابون باشیم و مثل هر روز با جامعه دست و پنجه نرم کنیم اصلاً رمانتیک نبود.

ته‌مینه پیشنهاد کرد که ناهار بریم یه رستوران و اونجا هدیه هامون رو در و بدل کنیم، این تنها انتخاب باقی‌مونده ی ما بود.

الان بیشتر از ۱۰ روزه که دارم فکر می‌کنم چی برای ته‌مینه بگیرم، دلم می‌خواست به جز گل و شکلات بهش یه چیزی بدم که خیلی دلش می‌خواست داشته باشه. دیروز دیگه از فکر کردن خسته شدم. گفتم میرم و برایش یه عروسک کوچولو می‌خرم. اونجا چشمم به یه جعبه افتاد که وقتی درش رو باز می‌کردی یه مرد و زن با آهنگ



شروع به رقصیدن و چرخیدن می کردند. فکر کردم تهمینه همیشه دلش از این جعبه ها می خواسته که تو فیلم ها نشون می دادن. همیشه دنبالش گشته اما پیدا نکرده. با خودم فکر کردم که همیشه اقلیت ها مورد تبعیض قرار می گیرند، چرا نباید جعبه ای باشه که وقتی بازش می کنی دو تا زن با هم برقصند؟

با خریدن اون همه ی پولم تموم شد. یاد ۶-۵ سال پیش افتادم. موقعی که اوایل دبیرستان بودم. روز ولنتاین به دختری که ازش خوشم میومد یه پاک کن هدیه دادم. دور پاک کن رو یه روبان قرمز پیچیدم و دادم بهش. مثل الان خودم بیشتر از دختره از هدیه ای که درست کرده بودم ذوق کردم. اون روز هم با خریدن اون پاک کن و اون یک تکه روبان همه ی پولم تموم شده بود.

توی کادوش رو با گل خشک هایی که یک سال بود جمع کرده بودم پر کردم. از دیروز تا حالا بیشتر از ۲۰ بار در کادو رو باز کردم و دوباره چیدمش.

ساعت ۱۲:۳۰ هست و من ساعت ۱ با تهمینه جلوی رستوران قرار دارم. یه بار خواهر تهمینه برای قبولی توی کنکور فوق لیسانس دعوتمون کرده بود این رستوران. غذاش خیلی افتضاح بود ولی محیطش آروم بود.

یه گل فروشی نزدیک رستوران هست. توی گل فروشی واقعاً سرده، به فروشنده می گم که من فقط یک شاخه گل رز می خوام اما فروشنده میگه که ما گل تکی نمی دیم. میگه: «امروز همه میان و گل تکی می گیرن، این برای ما صرف نمی کنه!»

ساعت ۱:۰۱ دقیقه هست و تهمینه هنوز نیومده. هر ۱۰ ثانیه یک بار ساعت رو نگاه می کنم. به خودم میگم آذر طاقت بیار. درست همون موقع یه آژانس جلوی رستوران نگه می داره و تهمینه سعی می کنه از ماشین پیاده بشه اما موفق نمی شه چون یه دستش کادو هست و یه دستش کیفش. من منتظرم که پیاده بشه. تهمینه نگاهم می کنه و میگه: «نمی خوای بیای کمکم کنی؟»

تهمینه به گل هایی که براش گرفتم خیره شده و داره با عشق نگاهشون می کنه. رستوران خیلی خلوتیه و فقط دو تا میز پر هست. گارسون میاد منو رو به ما میده و می پرسه: «چند نفر هستید؟». من و تهمینه با تعجب می گیم: «دو نفر!». گارسون با تعجب نگاه ما و کادو ها می کنه و میگه «منتظر کسی نیستید؟» تهمینه با صدای بلندی می گه: «نخیر!». گارسون دیگه جرات نمی کنه بیشتر از این کنجاوی کنه و میره.

نور رستوران ملایمه، دیوارهاش کرمه و صندلی و میز هاش سبز کمرنگ. یه موسیقی ملایم هم داره پخش میشه.

هر کدوم از گارسون ها که از کنار ما رد میشن با تعجب نگاه ما می کنند. خیلی دلم می خواد باهاشون برخورد کنم اما دلم نمی خواد امروز رو خراب کنم. خوشبختانه تهمینه پشتش به اونهاست و متوجه کنجاوی احمقانه ی اونها نمی شه.

تهمینه رو نگاه می کنم که داره با دقت به لیست غذا ها نگاه می کنه، دلم می خواد بپریم و بغلش کنم، دلم می خواد بوسش کنم، دلم می خواد موهای قشنگش رو ناز کنم، اما هیچ کدوم از این کار ها رو نمی تونم بکنم. چون همه می فهمند که عاشقم، چون همه می فهمند که چقدر عشقم رو دوست دارم، همه می فهمند که چقدر دلم داره



براش ضعف میره.

تهمینه داره اسم غذاها رو بلند می خونه. نگاهش می کنم، نگاه چشماش، پوست صافش و لبهای سرخش. دیگه طاقت ندارم، از جام بلند می شم و از روی میز گونشو می بوسم. تهمینه با تعجب اول من و بعد اطرافش رو نگاه می کنه و می گه: «چی شد؟»

غذا مون دیگه داره تموم میشه. تهمینه میگه: «این آهنگ خیلی قشنگه، بیا پاشیم برقصیم». هر دو می خندیم. تهمینه به فکر فرو میره و بعد از چند دقیقه میگه: «خیلی مسخرست که ما روز ولنتاین هم جایی رو نداریم که با هم برقصیم و لذت ببریم... به نظرت ما اون روزی که همجنسگراها می تونن راحت تو خیابون همدیگه رو ببوسند و هر وقت خواستن با هم برقصند رو می بینیم، یعنی به نظرت ما تا اون موقع زنده ایم؟». از حرف تهمینه خنده ام می گیره، اما حتی تصورشم هم شیرینه. اما واقعاً تصور اینکه بتونیم یک روز و فقط یک روز توی کشورم آزادانه زندگی کنم و این نقاب لعنتی رو از صورت بر دارم خیلی کار سختیه. اما اینا رو به تهمینه نمی گم و به جاش جواب می دم: «اگر خودمون بخوایم، آره!»

غذا تموم شده و ما سفارش چای دادیم. من به تهمینه می گم که باید برم دست هامو بشورم و خودم رو برای گرفتن کادو آماده کنم، تهمینه هم با یه لبخند من رو بدرقه می کنه.

توی دستشویی کسی نیست، آهنگ ملایمی که توی رستوران پخش میشه اینجا هم گوش آدم رو نوازش میده. توی آینه ی دستشویی خودم رو نگاه می کنم و فکر می کنم ما اقلیت های جنسی واقعاً داریم مورد ظلم واقع میشیم. آذر توی آینه به من می خنده و میگه: «کی توی این مملکت مورد ظلم واقع نمی شه؟». توی آینه می بینم که در دستشویی باز شد و تهمینه اومد توی دستشویی. بر می گردم و با تعجب نگاهش می کنم: «تهمینه، وسائلمون...»، اما تهمینه مهلت نمی ده جمله امو تموم کنم و خودشو می ندازه توی بغل من و با تمام وجود من رو می بوسه. من هول شدم و با ترس و لرز توی سقف دنبال دوربین مدار بسته می گردم. تهمینه هنوز توی بغل منه، دستهای رو دور کمرم می ندازه و می گه: «بیا برقصیم!»

چای و کیک ها رو برامون آوردن. هر دو اصرار داریم که اونیکی اول کادوش رو باز کنه، کم کم داره بحث بالا می گیره. من می گم: «بیا سنگ، کاغذ، قیچی کنیم» تهمینه قبول می کنه و خودش می بره.

کادوم توی یه جعبه ی خاکستری رنگه که دورش یه روبان سفید پیچیده شده. با عجله بازش می کنم. تا درش رو بر می دارم بوی عطر تهمینه میزنه بالا و من مست این بو می شم. توی کادو پر شکلات و پاستیله. زیر همه ی شکلات ها یه جعبه ی مقواییه! تعجب می کنم چون قرار نبود کادوی دیگری هم داشته باشم.

در جعبه ی مقوایی رو باز می کنم. توش یه تفنگ ترقه ای هست. تهمینه خیلی خوب می دونه که من چقدر تفنگ رو دوست دارم و عاشق تفنگ بازی هستم. همیشه بهم میگه که من بازی Counter-Strike رو بیشتر از اون دوست دارم.

کلی برای تفنگ ذوق و شوق می کنم. تهمینه هم همش میگه تورو خدا اینجا درش نیار! تفنگ رو بر می گردونم سر جاش و به تهمینه می گم که نوبت اونیه که کادوش رو باز کنه. اما میگه که توی کادوم رو درست نگشتم. زیر جعبه ی مقوایی یک پاکت هست. توی پاکت یه نامست:



«آذر عزیزم...»

می دونی که بلد نیستم زیاد شاعرانه بنویسم، برای همینم فقط حرف دلم رو برات می نویسم. الان که دارم نامه رو برات می نویسم همش دارم تورو تصور می کنم و مثل همیشه دلم می خواد که الان محکم بغلت کنم. ببخشید که برات گل نگرفتم. فکر کردم که ممکنه توی خونه برات مشکل پیش بیاد. به هر حال عزیزم می دونم که من خودم برات بهترین و خوشبو ترین گل دنیا هستم! این تفنگ رو که برات گرفتم برای اینکه که باهاش همه ی رقبای منو دونه دونه بکشی، حتی آنجلینا جولی رو! البته می دونم که تو از Sniper B-4-6 خوشت میاد. ولی شرمندتم، نمی تونستم اونو برات کادو کنم! به هر حال می دونم با کادوم خیلی بهت حال دادم.

این شکلات ها رو هم نگه می داری، هر وقت اومدم خونتون می دی من بخورم! عزیز دلم می دونی که بهترین اتفاق زندگی من هستی، دلم می خواد همیشه مثل الان که همسر دومت رو برات گرفتم خوشحال بینمت. دلم می خواد همیشه پیشت باشم و همیشه پیشم باشی. دلم می خواد همیشه به عشقمون افتخار کنیم. «

خوشحالم که سنگ، کاغذ، قیچی رو نبردم، تهمینه همیشه باز کردن کادوش رو طول می ده، می گه می خوام نهایت لذت رو از کادوم ببرم. بالاخره درش رو باز می کنه، از دیدن گل های خشک خیلی ذوق می کنه و وقتی جعبه ی شکلات رو می بینه یه نگاه مشکوک به من می کنه و میگه: «توی نمی خوای من لاغر بشم؟». جعبه ی آهنگ رو در میاره و با تعجب نگاهش می کنه و میگه: «توی اینم پر شکلاته؟» بازش می کنه و اون زن و مرد شروع به رقصیدن می کنند. دو دقیقه هست که تهمینه همینطور داره نگاه اون زن و مرد می کنه تا اینکه بالاخره کوش تموم میشه. چشمای تهمینه از ذوق برق میزه و نمی دونه چی بگه. نگاه من می کنه و جعبه رو بلند می کنه که نگاهش کنه. یه تیکه مقوای کوچک زیر جایی که قبلا جعبه بود هست. تهمینه مقوا رو بر میداره و روش رو می خونه: «برای شب هایی که فکر می کنی پیشت نیستم، منی که همیشه به سوی تو در پروازم...»



Happy
Valentine!

ولنتاین؛ روز عشاق، بر همه ی عاشقان مبارکباد



گرایش جنسی،

علل همجنسگرایی،

همجنسگرایی در اروپا،

و جنبش های همجنسگرایان



نیلوفر بیضایی

۲۴ ژانویه ۲۰۰۶

اشاره:

بسیاری از افراد با این ترفند که همجنسگرایی یک پدیده غربی است، عجز خود از پرداخت جدی به این موضوع را عیان می کنند. بخشی از همجنسگرایان نیز برای توجیه گوشه گیری و بی تحرکی خود به این بهانه متوسل می شوند که اکثریت مردم ما مسلمان هستند و اسلام با همجنسگرایی سازگار نیست. در حالی که حقوق و آزادی های همجنسگرایان به عنوان بخشی از حقوق بشر انکار ناشدنی است و برای دفاع از حقوق انسانی خود، باید حرکت کرد. فرقی نمی کند در لندن و پاریس باشیم یا در پاکستان یا ایران. ما از حقوق بشر صحبت می کنیم که رعایت همه جانبه ی آن حتی در کشورهای دمکراتیک غرب نیز مدیون تلاش آزادیخواهان است. فقط در کشورهای دیکتاتور زده است که به محض اینکه صحبت از آزادی می شود، کسانی تلاش می کنند تا حد و مرزش را روشن کنند. وگرنه روح آزادیخواه و انسانی که در آزادی زاده و پرورش یافته می داند که به عنوان یک فرد حق حیات دارد و اینکه هیچوقت نمی شود همه ی انسان ها را از روی فرامین کتاب آسمانی که برای قرن ها پیش نوشته شده، همچون عروسک های کوکی هدایت و مجازات و مرعوب کرد. حتی در سیاه ترین دوران ها هم روح آزاده انسان سر بر می آورد و بر هر آنچه ناقض حقوق اوست می توفد. باید بتوفد و بگوید و بسازد تا ببالد. «نیلوفر بیضایی» در مطلب زیر به بسیاری از کج فهمی های رایج جواب می دهد.

ماها

گرایش جنسی

گرایش جنسی در انسان ها سه شکل اصلی (به فرعیات مانند آسکسوالیته و فتیشیسم در اینجا نمی پردازم) بروز می کند. اولی «دگرجنسگرایی» یا Heterosexualität که در مورد کسانی به کار می رود که رابطه ی عشقی و جنسی را تنها با جنس مخالف برقرار می کنند. دگرجنسگرایی را بسیاری همچنان تنها شکل «مجاز» و «طبیعی» رابطه بشمار می آورند، اما در حقیقت این نوع نگاه ریشه در مذاهب دارد که از نظر آنها تنها شکل شرعی رابطه میان زن و مرد رابطه ای است که به تولید فرزند می انجامد. دومی «دوجنسگرایی» یا bisexualität است. دوجنسگرایی یعنی تمایل مضاعف هم به جنس مخالف و هم به همجنس. زیگموند فروید این نظریه را طرح کرد که همه ی انسان ها دوجنسگرا هستند، یعنی تمایل مضاعف به دو جنس در همه وجود دارد، اما نورم ها و تابوهای



اجتماعی باعث شده که اکثر انسان ها تنها بخش مجاز تمایلات جنسی خود یعنی دگرجنسگرایی یا رابطه با جنس مخالف را برگزینند. البته کسانی بعد از فریود این تر را مورد نقد قرار دادند، اما هیچیک وجود دو بخش زنانه و مردانه در هر انسانی را نفی نکردند. دوجنسگرایی نیز پدیده ای است که در میان حیوانات نیز مشاهده شده است.

شکل سوم که در بالا بدان اشاره کردم «همجنسگرایی» یا Homosexualität است که بمعنای تمایل به همجنس است و هم در زنان (Lesbien) و هم در مردان وجود دارد. همجنسگرایی یک واقعیت است و هیچ نقطه ای از جهان وجود ندارد که در آن چنین پدیده ای موجود نباشد. امروزه تمام انستیتوهای معتبر روانکاو بر این نکته توافق دارند که همجنسگرایی، نه بیماری روانی است و نه انحراف جنسی. طبق آمار موجود ۴ درصد از مردان و ۲ درصد از زنان در جهان همجنسگرا هستند. البته با توجه به اینکه هنوز در بسیاری از نقاط جهان تعداد همجنسگرایانی که بدلیل قوانین ناقص حقوق بشر و یا تعصب شدید فرهنگی و مذهبی علیه همجنسگرایان، این تمایل خود را پنهان می کنند و حتی برای پوشاندن آن به رابطه ی زناشویی با جنس مخالف نیز تن می دهند، بسیار زیاد است، این رقم آماری در مجموع تا ده درصد حدس زده می شود. متأسفانه این پیشداوری که همجنسگرایی، «غلط» یا «غیر طبیعی» یا «انحراف جنسی» است، هنوز در بسیاری وجود دارد. بسیاری مغرضانه یا از سر نا آگاهی همجنسگرایی را با پدوفیلی (Pädophilie) (تمایل جنسی به کودک) یکسان می پندارند، در حالیکه این دو پدیده

متأسفانه این پیشداوری که همجنسگرایی، «غلط» یا «غیر طبیعی» یا «انحراف جنسی» است، هنوز در بسیاری وجود دارد. بسیاری مغرضانه یا از سر نا آگاهی همجنسگرایی را با پدوفیلی (Pädophilie) (تمایل جنسی به کودک) یکسان می پندارند، در حالیکه این دو پدیده هیچ ربطی به یکدیگر ندارند.

هیچ ربطی به یکدیگر ندارند. پدوفیلی، که نوع جنایی آن در تجاوز جنسی به کودکان بروز پیدا می کند، یعنی تمایل جنسی یک بزرگسال به کودک که طبق آمار موجود ۷۰ درصد در مورد پسر بچه ها اعمال می شود. از آنجا که رابطه ی جنسی یک بزرگسال با یک کودک یک رابطه نابرابر است، از آنجا که در آن کودک مجبور به تن دادن به رابطه جنسی می شود که در موردش هنوز چیزی نمی داند و اصولاً ارگانهای جنسی و بلوغ فکری در او هنوز رشد کافی نیافته است، نوعی اعمال قدرت و

خشونت است که از سوی بزرگسال بر کودک تحمیل می شود. پدوفیلهایی که رویای آمیزش جنسی با کودک را متحقق می کنند، با تهدید و خشونت و با ایجاد هراس و وحشت در کودک به او تجاوز می کنند و موجب صدمات روحی می شوند که تمام زندگی و آینده ی کودکان را تحت الشعاع قرار می دهد. پدوفیلی، تجاوز و ایجاد رابطه ی جنسی با کودک بهمین دلایل در اکثر نقاط دنیا ممنوع است و مجازات دارد.

همجنسگرایی، بر خلاف پدوفیلی یک رابطه ی دو جانبه است که دو انسان بالغ و بزرگسال با تمایلات مشابه با یکدیگر ایجاد می کنند. همجنسگرایی پدیده ای است که به درازای تاریخ بشریت وجود داشته است. همچنین وجود همجنسگرایی در حیوانات نیز امری اثبات شده است و نشان می دهد که تمایل به همجنس یکی از اشکال طبیعی رابطه ی جنسی بشمار می آید. همانگونه که اکثر انسان ها راست دست هستند، اینکه اکثر مردم با دست راست می نویسند، دلیل بر نفی این موضوع نمی شود که انسان هایی هم وجود دارند که چپ دست هستند و با دست چپ می



نویسند. هر چند که در مکانیسم های جمعی به خصوص در جامعه های توده وار این تمایل به حذف یا سرکوب هر کس که به نورمهای اکثریت گرایش یا تعلق ندارد، دیده می شود. هنوز در کشورهایی مثل ایران، حتی در بین جماعت روشنفکر تعصبات و پیشداوری های شدید نسبت به همجنسگرایی و همجنسگرایان وجود دارد. دین می گوید هر رابطه ی جنسی که به بچه دار شدن منجر نشود، ممنوع است. از این نظر حتی روشنفکران غیر دینی ما نیز بخشا دچار همین پیشداوری آمرانه و دخالتگر در حریم خصوصی انسان ها دیده می شود. اسلام حتی مردان عزب را سرزنش می کند و تن دادن به رابطه ی زناشویی را برای همگان وظیفه می شمارد. همچنین برای زنان تکلیف می کند که مهم ترین وظیفه شان مادر شدن است و بدین ترتیب حق انتخاب بشر را در تعیین نوع زندگی از اساس نفی می کند. دین با عقل در بسیاری از موارد قابل جمع نیست و انسانی که به ابزار خرد مجهز است و بشر دوستی و رنگارنگی فضای زندگی را می پذیرد، انسانی که آزادی را جزو حقوق طبیعی می شمارد و حق انتخاب را یکی از مهم ترین اجزاء آن، نمی تواند حرف غیر منطقی و بی اساس را (حتی اگر خود خدا آن را گفته باشد!) بپذیرد. سوال می کنیم که اگر تنها تولید فرزند معیار تعیین رابطه است، پس تکلیف زوج هایی که بدلائل پزشکی بچه دار نمی شوند، چیست. به خصوص زنان اگر نتوانند تولید مثل کنند و نقش مادر را که «مهم ترین دلیل وجودیشان» شمرده می شود ایفا کنند، آیا موجوداتی بی ارزش تر از دیگران محسوب می شوند. آیا محکوم به عزلت نشینی هستند؟ آیا می شود از «رحمت الهی» دم زد، اما کمترین نسبتی با پدیده ای بنام «هومانیسم» (بشردوستی) و احترام به حرمت انسان نداشت؟ دفاع از حقوق همجنسگرایان برای هر انسانی که حقوق انسان ها را حرمت می گذارد و از جزم اندیشی فاصله گرفته است، یک وظیفه است. مسلم است که در جامعه ای مانند ایران با توجه به وجود حکومتی که هر که طبق قوانین اسلامی، مجازات می کند و اصولا مجازات گر است، صحبت از حقوق همجنسگرایان و مبارزه و

مسلم است که در جامعه ای مانند ایران با توجه به وجود حکومتی که هر که طبق قوانین اسلامی، مجازات می کند و اصولا مجازات گر است، صحبت از حقوق همجنسگرایان و مبارزه و روشنگری، همت بسیار می خواهد و کاری است بس دشوار، به خصوص با توجه به اینکه وضع قوانین نا عادلانه و تقویت دیدگاه سنتی و قانونی شدن نقض حقوق انسان ها توسط انسان های دیگر، کار بسی دشوارتر می نماید. در کشوری که در سطح جامعه شنیع ترین جوکها ساخته می شود که محتوای آن «بچه بازی» (چیزی که

روشنگری، همت بسیار می خواهد و کاری است بس دشوار، به خصوص با توجه به اینکه وضع قوانین نا عادلانه و تقویت دیدگاه سنتی و قانونی شدن نقض حقوق انسان ها توسط انسان های دیگر، کار بسی دشوارتر می نماید.

در غرب مجازات دارد و ترویج آن شرم آور بشمار می آید، چرا که نقض صریح حقوق کودک بشمار می آید) را امری پذیرفته شده می نمایند، اما در مورد همجنسگرایی اینهمه پیشداوری وجود دارد و بسیاری هنوز از لقب ناپسند و غیر انسانی «کونی» در مورد آن استفاده می کنند، قوانینی وضع شده که نه تنها هرگونه حق دفاع از حرمت انسانی را از همجنسگرایان می گیرد، بلکه حتی آنها را حبس و اعدام می کند. مهم این است که با وجود همه ی اینها همجنسگرایان با وجود اینکه در چنین جوامعی وجودشان «انحراف» تلقی می شود با آگاهی از مبارزات هم سرنوشتانشان در نقاط دیگر جهان، با رشد آگاهی خودشان، خود را باور کنند و به درجه ای از اعتماد بنفس برسند که



بتوانند بدون هراس از تکفیر وجود خود را با صدای بلند اعلام کنند، تا دیگر نشود نادیده شان گرفت. حقوق خود را طلب کنند تا جایگاه اجتماعی خود را تثبیت کنند. این راهی است که دیگران رفته اند. راه سختی است. اما راهی بجز پا گذاشتن در آن نیست. راه دیگر خودکشی دسته جمعی است که نه تنها گرهی از کار کسی نمی گشاید، بلکه بیشتر نوعی سلب مسئولیت است از ایفای سهم برای ساختن آینده. همجنسگرایان (چه زن و چه مرد) با تشکل و روشنگری و اعاده ی حقوق خود جزء مهمی از جنبش های تقویت کننده ی دموکراسی خواهی در ایران هستند.

علل همجنسگرایی

علل و ریشه های همجنسگرایی نزدیک به یک سده است که مورد بحث است. به طور کلی دو دیدگاه در این مورد وجود دارد:

اولی دیدگاهی است که بر پایه ی نظریه بیولوژیک-پزشکی استوار است و طبق آن تاثیر ژن و یا هورمون به عنوان عوامل تعیین کننده ی گرایش جنسی مورد بررسی قرار می گیرد. دیدگاه دوم به بررسی علمی پیش زمینه های جامعه شناسانه- فرهنگی می پردازد و از طریق بررسی داده های خانوادگی- تربیتی و اجتماعی همجنسگرایی را نتیجه ی «مشکلات تربیتی» (نوعی انحراف) تلقی می کند که می توان آن را «تصحیح» کرد. برخی «عدم حضور پدر» در دوران کودکی یا مواردی مشابه را دلیل همجنسگرا شدن مردان می دانند و یا در مورد زنان «تجربه ی منفی رابطه با جنس مخالف» ... را. این تئوری کلاسیک «پدر غایب» و «مادر بی نهایت دلسوز» ریشه در افکار زیگموند فروید دارد. اگر حق با فروید می بود، می بایست اکثر پسرانی که پدرانشان با آنها فاصله داشته اند و از زندگی آنها غایب بوده اند، همجنسگرا شده باشند. یا در مورد زنان طبق نظریه فروید مبنی بر اینکه زنان از «حسادت به آلت تناسلی مردانه» رنج می برند و یا زنانیکه از نظر او بدلیل اینکه آرزوی «مرد» شدن دارند، علیه نقش زنانه قیام می کنند، باید همه لزبین شده باشند. اما هر دو تز فروید با واقعیت فاصله دارد.

همچنین بی اساس بودن کلیشه ی «غیر طبیعی» بودن تمایل به همجنس توسط آزمایشهای بیولوژیک روی حیوانات روشن شده است. یکی از هزاران نمونه کتاب پتر اوون (Peter Owen) به نام Born Gay است که در آن اسناد مربوط به مشاهده ی همجنسگرایی در نزدیک به ۴۵۰ نوع از حیوانات به چاپ رسیده است.

اما اینکه دلایل واقعی همجنسگرایی چیست، هنوز یک معما باقی مانده است. گرایشی که اینگونه بی پروا بر علیه گسترش ژن عمل می کند، در منطق آن تفکری را که تمام هم و غمش تولید مثل است، می بایست تاکنون ریشه کن شده باشد! اما از نظر بیولوگها این مسئله ی وراثت و گسترش ژن علیرغم وجود همجنسگرایی، نه تنها مورد تهدید قرار نمی گیرد، بلکه همجنسگرایان می توانند به خواهران و برادران خود در نگهداری کودکان کمک کنند و یا حتی با قبول سرپرستی کودکان بی سرپرست به رشد ژن گروه انسان یاری رسانند. (طبق تجربه ای که در غرب صورت گرفته، زوجهای همجنسگرا که سرپرستی کودکان را می پذیرند، اکثرا والدین بسیار دلسوزی هستند).

در عرصه ی بیولوژیک سیمون لوی Simon LeVay (نوروبیولوگ آمریکایی) در دهه نود مغز ۳۵ مرد را که ۱۹ نفرشان همجنسگرا بودند مورد آزمایش قرار داد و بدین نتیجه رسید که بخش کوچکی در جلوی هیپوتالامس مغز قرار دارد و INAH 3 نام دارد، یک سوم مردان دوجنسگرا و برابر با مقداری است که در مغز زنان وجود دارد.



تئوری «مغز زنانه» در همجنسگرایان زاده شد، اما در دوران خود کمتر مورد توجه قرار گرفت تا مدتی پیش که آزمایشی مشابه در ارگون همین نتیجه را نیز در مورد حیوانات اثبات کرد. این تز توسط خانم زیگرید اشمیتز مورد تردید قرار گرفت، چرا که او با توسل به تئوری پلاستیسیته ی مغز اثبات کرد که مغز در طول زندگی ثابت نمی ماند بلکه تغییر می کند. همین نکته این تز را مورد تردید قرار داد که آیا زندگی همجنسگرایانه مغز همجنسگرا را فرم می دهد یا برعکس.

همچنین تزه های دیگری نیز وجود دارد، از جمله ژنتیک و اثبات وجود ژن همجنسگرا توسط دین همر (Dean Hamer) در سال ۱۹۹۳. در علم ژنتیک وجود ژنی که همجنسگرایی را می سازد در آزمایشهای گوناگون اثبات شده، اما ژنتیک نمی تواند تنها توضیح دهنده ی تمام علت باشد. یک نکته ی دیگر که اثبات شده این است که اکثر مردانی که به شدت و عنادورزانه با همجنسگرایی مخالفت می ورزند، در مورد تصویر مردان لخت، نسبت به مردانی که تعصب خاصی در این مورد ندارند، بسیار بیشتر تحریک می شوند.

بهر حال همانگونه که اشاره کردم همجنسگرایی نه قابل تغییر است و نه قابل حذف، یک واقعیت است و هم خود همجنسگرایان و هم جامعه می بایست وجود آن را به عنوان یک واقعیت بپذیرند. همچنین درصد بیماری روانی در میان همجنسگرایان به هیچوجه بیشتر از درصد بیماری روانی در میان دوجنسگرایان نیست، اما در جوامعی که همجنسگرایی پذیرفته نمی شود و مجازات دارد، موقعیت بسیار دشوار زندگی همجنسگرایان و سرکوفت ها و تحقیرهای اجتماعی، به انزوا کشیده شدن، پذیرفته نشدن از سوی نزدیکان و فامیل... عواملی مهمی هستند که باعث ایجاد مشکلات روحی، یاس، خودکشی... در همجنسگرایان می شود.

با تحقیر همجنسگرایان و منسوب کردن آنها به «غیر عادی» «غلط» ... همجنسگرایی از بین نمی رود و «مشکلی» حل نمی شود، هر چند که همجنسگرایی در ذات و طبیعت خود اصلا مشکل نیست. پیشداوری و تعصب و برخورد انسانی از چیزی که مشکل نیست، یک مشکل می سازد.

این ادعا که همجنسگرایی با «فرهنگ» و «سنت»

ما همخوانی ندارد، همانقدر ابلهانه است که کسی ادعا کند

حقوق بشر برای ما ساخته نشده یا مثلا آزادی برای ما خوب نیست. حقوق بشر و آزادی جزو حقوق طبیعی همه ی انسان ها است و همجنسگرایی مطابق طبیعت برخی از انسان ها در هر جامعه ای. همجنسگرایی نه به قشر و طبقه ی خاصی تعلق دارد و نه به یک گروه اجتماعی محدود می شود. آنچه مسلم است اینکه اگر فرزند یک روحانی همجنسگرا باشد با مشکلات بسی عظیم تر روبروست تا فرزند والدینی که کمتر تعصب دارند و نگاه بازتری به جهان. کسانی که ناچار به پنهان کردن یا نزیستن همجنسگرایی خود باشند، تا پایان عمر در گردابی از مشکلات روحی و

همجنسگرایی نه قابل تغییر است و نه قابل حذف، یک واقعیت است؛ و هم خود همجنسگرایان و هم جامعه می بایست وجود آن را به عنوان یک واقعیت بپذیرند. با تحقیر همجنسگرایان و منسوب کردن آنها به «غیر عادی» «غلط»... همجنسگرایی از بین نمی رود و «مشکلی» حل نمی شود، هر چند که همجنسگرایی در ذات و طبیعت خود اصلا مشکل نیست. پیشداوری و تعصب و برخورد انسانی از چیزی که مشکل نیست، یک مشکل می سازد.



روانی دست و پا خواهند زد، اما آنها که همجنسگرایی خود را بپذیرند و زندگی کنند و برای اعاده ی حقوق پایمال شده ی انسانی خود حرکت کنند، نه تنها در بهبود وضعیت خود، بلکه در پیشرفت فکری و باز شدن فضای تنگ و بسته ی سنت غیر تعقلی نقشی غیر قابل انکار بر عهده خواهند گرفت.

همجنسگرایی در اروپا

کشورهای غربی تا قرن ۱۳ در دوران قرون وسطا که کلیسا و دستگاه دینی با دولت در آمیخته بود، همجنسگرایی به عنوان گناه شمرده می شد، اما نهایت مجازاتی که برای آن در نظر گرفته می شد، وادار کردن متهمین به همجنسگرایی به توبه در کلیسا و یا بیرون راندن مقطعی آنها از شرکت در برخی مراسم مذهبی بود. اما از قرن ۱۳ تا عصر روشنگری همجنسگرایی تحت عنوان «سودومی» (سودومی در معنای لغوی بمعنای آمیزش با حیوانات است، اما در قرون وسطا برای اشکالی از رابطه ی جنسی که به تولید فرزند منتهی نمی شد، نیز بکار می رفت) به عنوان جرم شناخته می شد که مجازات آن سوزاندن همجنسگرایان بود. دوران اصلی تحت تعقیب قرار

کشورهای غربی تا قرن ۱۳ در دوران قرون

وسطا که کلیسا و دستگاه دینی با دولت در

آمیخته بود، همجنسگرایی به عنوان گناه

شمرده می شد، اما نهایت مجازاتی که برای

آن در نظر گرفته می شد، وادار کردن

متهمین به همجنسگرایی به توبه در کلیسا و

یا بیرون راندن مقطعی آنها از شرکت در

برخی مراسم مذهبی بود. اما از قرن ۱۳ تا

عصر روشنگری همجنسگرایی تحت عنوان

«سودومی» به عنوان جرم شناخته می شد

که مجازات آن سوزاندن همجنسگرایان بود.

گرفتن و کشتار همجنسگرایان از قرن ۱۳ تا قرن ۱۶ در شمال ایتالیا و اسپانیا و همچنین در تمام قرن ۱۸ در انگلیس، فرانسه و هلند بود.

با وقوع انقلاب فرانسه و گسترش ایده آلهای آن

در اروپا، در بسیاری از کشورها قوانین مجازات مرگ برای

همجنسگرایان یا لغو شد و یا به حبس در زندان برای

مدت محدود تقلیل یافت. (نمونه زندانی شدن اسکار وایلد

نویسنده ی شهیر انگلیسی به دلیل همجنسگرایی و

محکومیت به کار سنگین در زندان بمدت دو سال) با

اینهمه محاکمه ی همجنسگرایان و حبس در زندان تا

دهه شصت ادامه داشت. همچنین تا دهه ی ۷۰ (۱۹۷۰)

همجنسگرایی در لیست بیماریهای روانی قرار داشت و

بسیاری از همجنسگرایان در تیمارستانها بستری می

شدند. (یکی از نمونه ها بستری کردن ریاضی دان انگلیسی «آلن تیورینگ» در سال ۱۹۵۲ است).

در دوران سلطه ی فاشیسم هیتلری در آلمان، همجنسگرایان همراه یهودیان، کمونیستها و کولیان به

اردوگاههای کار اجباری و اتاقهای گاز فرستاده می شدند. نزدیک به ۱۰۰۰۰ همجنسگرا در اردوگاه کار اجباری بودند

که فقط ۴۰ درصد آنها زنده ماندند.

با وجود اینکه در اکثر دمکراسی های پیشرفته در غرب در اثر پیشرفت علوم و گسترش دانش بشری و

همچنین رشد جنبش های آزادیخواهانه که جنبش های همجنسگرایان بخش مهمی از آن را تشکیل می داد، قوانین

مجازات همجنسگرایان لغو شد و همجنسگرایی از لیست بیماری های روانی و انحرافات جنسی حذف شد. امروزه در

کشورهای غربی همجنسگرایان از لحاظ حقوقی برابر شناخته می شوند و زوجهای همجنسگرا حق ازدواج و ثبت ازدواج دارند و از کلیه ی مزایای مالیاتی که زوجهای دگرجنسگرا دارند، برخوردارند.

با اینهمه در بسیاری از کشورهای دیگر در مورد همجنسگرایان همچنان مجازات اعدام اعمال می شود و همجنسگرایان تحت تعقیب قرار می گیرند. در جامائیکا، زیمبابوه، نامیبیا، نپال، نیجریه و در اکثر کشورهای اسلامی مجازات همجنسگرایی اعدام است. همچنین در برخی کشورهای اروپای شرقی (کمونیستی سابق) مانند رومانی و آلبانی وضعیت حقوق بشر و به خصوص حقوق همجنسگرایان مغشوش و نگران کننده است. در لهستان و لیتانی هر گونه تظاهرات برای حقوق همجنسگرایان و لزبین ها ممنوع است و یا با برخوردهای خشونت آمیز که از سوی کلیساها و افراطیون راست و نئونازیها تحریک می شود، روبرو می شود. در سازمان ملل، هم واتیکان (که تا به امروز همجنسگرایی را به رسمیت نشناخته و آن را انحراف تلقی می کند) و هم دول اسلامی تلاش می کنند تا جلوی کلیه ی بحث های مربوط به همجنسگرایی را بگیرند و از وارد شدن به دیالوگ در این زمینه خودداری می کنند.

جنبش های همجنسگرایان

کارل هاینریش اولریشز (Karl Heinrich Ulrichs) حقوقدان آلمانی جزو اولین کسانی است که برای حقوق همجنسگرایان در اذهان عمومی و در عرصه ی قانونگذاری مبارزه آغاز کرد. وی در سال ۱۸۶۷ میلادی در روز حقوقدانان در حضور ۵۰۰ تن از اعضای جامعه ی حقوقدانان خواست حق ازدواج برای همجنسگرایان را طرح کرد. هرچند که سخنان او با مخالفت های شدید روبرو شد، اما شاید بتوان سخنرانی او را سرآغاز جنبش همجنسگرایان نامید. نخستین تشکل همجنسگرایان در آلمان با تشکیل «کمیته ی علمی-انسانگرا» توسط پزشک آلمانی ماگنوس هیرشفلد (Magnus Hirschfeld) در سال ۱۸۹۷ بنیانگذاری شد. این تشکل که نزدیک به ۵۰۰ عضو داشت، بدون اینکه مشخصا اعلام کند

که به جنبش همجنسگرایان تعلق دارد، تلاش کرد تا با ارائه ی دلایل علمی به پاراگراف ۱۷۵ در قانون جزائی آلمان اعتراض کند. پاراگراف ۱۷۵، همجنسگرایی را جرم می شناخت و مجازات زندان از ۵ ماه تا ۶ سال برای آن در نظر می گرفت. از سال ۱۹۱۹ به بعد انجمنهای گوناگونی تحت عنوان «انجمن دوستی» و یا «کانون

کارل هاینریش اولریشز حقوقدان آلمانی جزو اولین کسانی است که برای حقوق همجنسگرایان در اذهان عمومی و در عرصه ی قانونگذاری مبارزه آغاز کرد. وی در سال ۱۸۶۷ میلادی در روز حقوقدانان در حضور ۵۰۰ تن از اعضای جامعه ی حقوقدانان خواست حق ازدواج برای همجنسگرایان را طرح کرد.



برای آشنایی بیشتر با وی، به مقاله «آشنایی با تاریخ همجنسگرایی؛ کارل هاینریش اولریش»، چاپ شده در شماره ۳ مجله ماها، بهمن ۱۳۸۳ مراجعه کنید.

دفاع از حقوق بشر» تشکیل شد. موفقترین نمونه همین کانون دفاع از حقوق بشر بود که در سال ۱۹۲۴ در جمهوری



وایمار بیش از ۱۲۰۰۰ عضو داشت. در پایان جمهوری وایمار تعداد اعضا به ۴۸۰۰۰ نفر رسیده بود. همچنین گروه های دفاع از حقوق همجنسگرایان در سوئیس، اتریش، چکسلواکی، آمریکا، آراژانتین و برزیل در همین دوره تشکیل شدند. این کانون علاوه بر اجرای مراسم فرهنگی و روشنگری، فعالیت های سیاسی و مطبوعاتی میز انجام می داد و حمایت از اعضای همجنسگرای خود را جزو مهم ترین وظایف خود بشمار می آورد. بعد از به حکومت رسیدن هیتلر در آلمان، این تشکیلات متلاشی شد و مرکز ثقل فعالیت هایش به آمریکا منتقل شد. در سال ۱۹۵۱ تشکلی بنام Mattachine Society توسط مردان همجنسگرا در آمریکا به وجود آمد و در سال ۱۹۵۵ تشکل Bilitis Daughters of توسط زنان لژیون تشکیل شد. این تشکل ها علاوه بر اینکه به طور مشخص برای حقوق همجنسگرایان تلاش می کردند، از آنجا که می دانستند حرکت آنها چه در عرصه ی اجتماع و چه در عرصه ی سیاست باید مطرح شود تا به خواسته هایشان توجه شود، حرکتی اجتماعی- سیاسی بودند که بعد تحت فشار دوران مک کارتیسم، بناچار فعالیت های سیاسی را کنار گذاشت و فقط در حد تشکیل کلپ ها در میان اعضای خود به فعالیت هایش ادامه داد، اما از عرصه ی فعالیت های اجتماعی به کنار گذاشته شد. این وضعیت تا اواسط دهه ی شصت ادامه داشت تا اینکه در این دوران به عنوان بخشی از جنبش های اعتراضی زنان، سیاه پوستان و دانشجویان مرحله ی نوینی از فعالیت های اجتماعی سیاسی خود را از سر گرفت. در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۶۹ بعد از حمله ی پلیس به یک کافه ی همجنسگرایان، حرکت های اعتراضی همجنسگرایان رادیکالیزه شد و بمدت سه روز در مقابل آن کافه به تظاهرات و اعتراض پرداختند. با اوج گیری جنبش چپ تشکل های جدیدی تحت عنوان های Gay Liberation Front و Gay Activists Alliance شکل گرفت. در تاریخ ۱ مای ۱۹۷۰ تشکیلاتی تحت عنوان Radical Lesbians با اجرای آکسیون های اعتراضی و با اعلام حرکتی بنام «لژیبنیسم سیاسی»، به طور غیر منتظره ای در کنگره همبستگی زنان حضور پیدا کرد و توجه افکار عمومی را به خود جلب کرد. در همین دوره جنبش های اعتراضی همجنسگرایان دوباره در اروپا شدت گرفت. برای مثال در آلمان فیلمساز آلمانی بنام Rosa von Praunheim با ساختن فیلمی بنام «همجنسگرا بیمار نیست، بلکه وضعیت جامعه ای که او در آن زندگی می کند بیمار است» که از تلویزیون آلمان پخش شد و در آن از زاویه ی سیاسی اجتماعی به این معضل پرداخته بود و انتقاد شدیدی به دو دوزه بازی دستگاه دولت و ارگان های مذهبی کرده بود، علیرغم اینکه با برخوردهای شدید محافظه کاران مسیحی روبرو شد، از حمایت همجنسگرایان برخوردار شد و جنبش همجنسگرایان را به فعالیت بیشتری در زمینه ی سیاسی و اجتماعی سوق داد.

همجنسگرایان اروپا و آمریکا با تحمل هزینه های سنگینی که از دست دادن شغل گرفته تا انزوای اجتماعی و مقابله دستگاه سیاسی و نهادهای مذهبی، نه تنها توانستند به تغییر قوانین یاری رسانند، بلکه موفق شدند تا برابری حقوقی با دگرجنسگرایان را نیز بدست آورند و در عین حال جایگاه اجتماعی خود را استحکام بخشند. امروز جنبش همجنسگرایان، از وجه سیاسی بودن خود فاصله گرفته، چرا که توانسته حقوق سیاسی خود را بدست آورد. همجنسگرایان هر سال در برلین و هامبورگ و همچنین در کشورهای دیگر با برگزاری Christopher day به خیابانها می آیند و هر سال حضور خود را که یادآور مبارزات دردناک گذشته است اعلام می کنند و پیرویشان را جشن می گیرند. در این جشن بسیاری از دگرجنسگرایان نیز شرکت می کنند و حضور چندین میلیونی جوانان همجنسگرا و غیر همجنسگرا در این کارناوال شادی براستی دیدنی است.



روانکاوی شخصیت نویسنده معروف؛

فرانس کافکا (Franz Kafka)

۱۸۸۳ – ۱۹۲۴

نوشته: هاری پرو

برگردان: نادر

اشاره:

این نوشته حدود ۱۲ سال پیش به فارسی برگردانده و در یکی از نشریات فارسی زبان خارج منتشر شده است.

فرانس کافکا نویسنده یهودی اهل چکسلواکی از نویسندگان معروف جهانی است و بسیاری از کتاب های او به فارسی هم ترجمه شده اند. کافکا با وجود آنکه چندین بار بنا به علل مختلفی نامزد کرد، اما هیچوقت ازدواج نکرد. بسیاری از خوانندگان و دوستدارانش در اوائل معتقد بودند که کافکا در آثار خود در جستجوی خدا است. به خصوص که ناشر و دوست نزدیک او ماکس برود هم همین نظریه را در ابتدا شایع کرد. اما برود از بعد از سال ۱۹۵۴ با مطالعه مجدد نامه ها و یادداشت های روزانه کافکا نظر خود را تغییر داد. با این وجود بسیاری از هموطنانی که کافکا را می شناسند همچنان برداشت های کهنه از آثار کافکا دارند. امیدواریم انتشار مجدد این مطلب برای علاقمندان به آثار این نویسنده بزرگ جالب و خواندنی باشد.

شب ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۲ کافکا داستان کوتاه «رای محکمه» را همانطور که خود پروسه خلق این اثر را همان روز در دفتر یادداشت های خود بعد از خواب نیمروزی توضیح می دهد با «روح و جسمی کاملاً نهان شده» نوشت. ماجرا با آب جفت، همچنانکه در موقع زایمان معمولی رسم است، از او بیرون می زند. جالب آنکه او کسانی را که هنگام این زایمان به عنوان دایه عمل می کرده اند، را هم یادداشت می کند؛ یکی از اینها فروید است. و کافکا هنگام نوشتن داستان و یا بعد از آن «خیلی ساده» اندیشه او را در می یابد.

به غیر از اینجا، تنها یک جای دیگر نام فروید در یادداشت های روزانه کافکا برده می شود و این یک جا، یادداشت کوتاهی است درباره یک پیاده روی «با یک معلم جوان دبیرستان اهل ناهیم» که با هم در مورد «هنر درمان طبیعی، کوهن و فروید» بحث و گفتگو کرده اند. (یادداشت های روزانه، ۱۹۱۲/۷/۱۰)

حدود ده سال بعد کافکا در نامه ای نظرات خود را طوری بیان کرده بود که بیانگر آشنایی کامل او با تئوری روانکاوی است، اما او به اثر درمانی روانکاوی تردید داشت. با وجود این، او گاهی اوقات در این تردید خود به شک



می افتاد. او درباره یک روانکاو در وین بنام اوتوگروس می گوید: «این یکی تا آنجا که من می شناسمش، شاید ناحق نگوید، این وضعیت حداقل به او نشان می دهد که من با اینهمه زنده ام، در صورتی که من واقعاً از مدت ها پیش با این نیروهای متضاد درونی نمی بایست زنده می بودم.»

چارلز نیبدر (بدون اطلاع از این اظهارات کافکا) حتی معتقد است که دلیلی برای این احتمال وجود دارد که کافکا مورد معالجه روانی قرار گرفته، اما قبل از اینکه نتیجه ای عاید شود، آن را قطع کرده است. دلایل محکمی در رد این فرضیه نیبدر وجود ندارد مگر اینکه می بایست حداقل خلاف آن در یادداشت های نسبتاً زیاد روزانه کافکا، یا در گزارشات و در صحبت های اشخاصی که کافکا آنها را می شناخت، یافت شود. بهر رو این می تواند دلیلی باشد مبنی بر اینکه کافکا قبل از نوشتن آثار اولیه خود، اطلاعاتی در مورد تئوری روانکاوی داشته است و گرنه عجیب به نظر می رسد که او با فروید، استکل و یونگ که در نزدیکی پراگ کار می کردند رابطه ای نداشته است. سکوت کافکا در این خصوص دلیل چندان محکمی نیست. او البته درباره فیلسوف فرانز برنتاو و یا نویسنده یوسف لینکئوس هم در نامه ها و یادداشت های روزانه خود سخنی به میان نمی آورد و تنها از روبرت والسر به طور گذرا و در چند جای محدود نام می برد. در حالی که هر سه اینان طبق شوهده و مدارک، انگیزه های پر اهمیتی به او داده اند.

کافکا از مدت ها قبل یعنی سال ۱۹۰۲ می بایست با روانکاوی آشنا بوده باشد؛ یعنی از همان زمانی که او در جلسات سخنرانی های پورفسور آنتوان مارتیس در دانشگاه کارل فردیناند در پراگ، و یک دهه بعد در جلسات

سخنرانی های پورفسور هوپف (از دوستان آلبرت انشتین) درباره دو تئوری بحث انگیز نسبیّت و روانکاوی، در سالن برتامانتز، شرکت می کرد.



Max Brod

این ماکس بروّد، ناشر و دوست نزدیک کافکا بود که اولین بار این نظریه را که «کافکا در آثار خود در جستجوی خدا است»، در نزد بسیاری از خوانندگان آثار و دوستداران وی شایع کرد. بعدها خود او، در سال ۱۹۵۴ و با مطالعه مجدد نامه ها و یادداشت های روزانه کافکا، نظر خود را تغییر داد. اما دیگر تصویر از بنیان غلطی که او خودش از کافکا ساخته بود، در سراسر جهان پخش شده بود.

کافکا در فاصله سال های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴ مرتب به این محل سر می زد.

همچنین محقق سوئیس بنام والتر موشگ در سال ۱۹۰۳ در طی یک سخنرانی اعلام کرد که نویسنده اکسپرسیونیست آلمانی زبان، کافکا، بدون فروید قابل تصور نیست. مسئله پدر- پسر مسلماً تعبیری است برای امکان ستیز همگانی، اما برای «نسل انقلابی» ۱۹۱۸ چنان نقش مسلطی بازی کرد که تاریخ موضوع (ابژه) در ادبیات مدرن و اخیر آلمان، تاریخ همین ادبیات است. قبل از آن فروید این ستیز (پدر- پسر) را از نقطه نظر روانشناسی، هم هنگام توضیح موقعیت پیچیده پدر، و هم در هنگام توضیح بیماری های روان نژندی به طور عام، بررسی کرده و بدین وسیله مصالح ضروری روانشناسی را در اختیار نویسندگان قرار گذاشته بود.

مسلماً ستیز با پدر مشکل بزرگ کافکا بود، مشکلی که علیرغم سعی و تلاش اش در طول عمر برای خلاص



شدن از آن، اما هرگز موفق نشد که بر آن چیره شود. کافکا در «نامه به پدر» به سال ۱۹۱۹ نوشت: «نویسندگی من راجع به توست». حال اگر نویسندگی کافکا راجع به پدر و ستیز با اوست و اینکه احتمالاً کافکا با روانشناسی آشنایی داشته، این فرضیه محتمل تر خواهد بود که او می بایست وضعیت مجادله ای خود را بر طبق همان مدلی که تئوری روانکاوی در اختیار می گذارد، توضیح می دهد و بنابراین، این تئوری جوهر همه کارهای ادبی اوست. چنین فرضیه ای بدان معنا است که به سادگی نمی توان این برداشت را کرد که آثار کافکا حاکی از یک پالایش کم و بیش موفق روان نژندی است بلکه به دلیل آشنایی او با تئوری روانکاوی، باید با فرض این امکان حرکت کرد که آثار کافکا تنها یک پالایش نیست بلکه همچنین می تواند حاوی بحثی از تئوری پالایش هم باشد.

هلموت کایسر که به روانکاوی آثار فرانس کافکا پرداخته، این امکان را نادیده می گیرد و در عوض با این فرض پیش می رود که تخیلات روان نژندی در آثار کافکا مستقیماً از آن بخش از ضمیر ناخودآگاه شخصیت او ناشی می شوند.

با اطمینان مشخص کردن اینکه کدام بخش یا عناصر شرح زندگی خود کافکا و کدام بخش یا عناصر با علم به روانکاوی نوشته شده اند (و البته امکان سوم اینکه کدام بخش شرح زندگی خود کافکا با زبان روانکاوی است.) عملاً غیر ممکن است؛ چرا که اثر نهایی آن اثر ادبی است که به صورتی نه چندان مشخص آشکار می کند که آیا این یک عمل منطقی است و یا به صورت «الهام خالص» می باشد و یا اینکه کدام تناسبات واقعی و غیر واقعی با هم قاطی شده اند.



مسلماً ستیز با پدر مشکل بزرگ کافکا بود، مشکلی که علیرغم سعی و تلاش اش در طول عمر برای خلاص شدن از آن، اما هرگز موفق نشد که بر آن چیره شود. کافکا در «نامه به پدر» به سال ۱۹۱۹ نوشت:

مطابقت بین خودکاوی که کافکا در آثار خود انجام می دهد و آن امکاناتی که برنامه عمل روانکاوی توضیح می دهد، این نظریه والتر موشگ را تأیید می کند که آثار کافکا بدون فروید غیر قابل تصورند. بدین معنا که او تئوری روانکاوی را بصورتی آگاهانه بکار گرفت تا قانون و اساس تجزیه و تحلیل خود از مشکلات شخصی را بدست دهد. زمانی کافکا گفته بود که «نامه به پدر» با تلاش برای تحلیل علل روان پریشی خود «هدف را خوب ترسیم می کند». می توان گفت که این درجه ترسیم تا حدودی با برداشت ها و عملکرد روانکاوی منطبق است. البته کافکا خود اعلام کرد که «بیماری او یکی از علائم بیماری های زیادی است که روانکاوی ادعای کشف آنها را دارد.»

گفته می شود که وابستگی به نوعی مشخص از مسائلی که اولین نسل روانکاوها را به خود مشغول کرد و همینطور وابستگی به آن دسته از تئوری های روانکاوی که فعلاً تا حدودی منسوخ شده اند و تا

«نویسندگی من راجع به توست»

آخرین درجه شک برانگیزند (به عنوان مثال ویلهلم استکل) تا حدود زیادی بر این دلالت دارد که کلاً روانکاوی یکی از مهم ترین عناصر در آثار کافکا است. یک بررسی دقیق تر از کتاب های «محاکمه» و «قصر» و دیگر داستان های



مهم او (کافکا) این نظریه را به اثبات می‌رساند.

کافکا در «نامه به پدر»، همانطور که خود آن را تعیین تکلیف با مرجعیت و اقتدار پدر خوانده، مسئله روان نژندی خود که مانع برقراری رابطه اش با زنان شد را جمع‌بندی کرده، سعی می‌کند که به تجزیه و تحلیل این اختلال بپردازد.

او امکان ازدواج را «تا به حال بزرگترین وحشت در زندگی ام» می‌نامد. تلاش کافکا برای ازدواج بزرگ رین و امیدآفرین‌ترین تلاش اش برای نجات بود، اما به شکست انجامید. او در این تلاش همه نیروهای مثبت خود را بکار گرفت، اما از جهت دیگر تمام نیروهای منفی که کافکا آنها را نتیجه تربیت پدر می‌دانست، با خشم و غضب هجوم می‌آوردند؛ ضعف، عدم اعتماد به نفس، احساس گناه و همه اینها مانع تحقق ازدواج او شدند. کافکا در «نامه به پدر» می‌نویسد:

«پس چرا ازدواج نکردم؟ البته مثل همه جا تک و توک موانعی هست اما زندگی یعنی غلبه بر اینگونه موانع، در این مورد اما متأسفانه آن مانع مستقل و خودمختار این بود که من آشکارا، روحاً برای ازدواج ناتوانم و این بدینگونه تجلی می‌یابد که از لحظه ای که تصمیم به ازدواج می‌گیرم، دیگر نمی‌توانم بخوابم، شب و روز سرم سوت می‌کشد و من در اضطراب دست و پا می‌زنم و این دیگر زندگی نیست. سعی می‌کنم کمی بیشتر توضیح دهم؛ در تلاش برای ازدواج، من دو گرایش آشکارا متضاد را در رابطه ام با تو با چنان نیرویی جمع‌بندی می‌کنم که در هیچ جایی چنین کاری نکرده‌ام. ازدواج مسلماً ضمانتی است برای استقلال و رهایی. من خانواده دار می‌شدم. تو به این

رسیده‌ای و من می‌بایست وارث خصوصیات تو می‌شدم و همه بی‌حرمتی و جباری دائمی می‌بایست به گذشته تعلق داشته باشد. بله مطمئناً باید به قصه‌ها می‌مانست، اما مسئله دقیقاً همینجاست. این خیلی زیاد است، رسیدن به اینهمه، غیر ممکن است و مثل این می‌ماند که یک آدم زندانی نه تنها قصد فرار از زندان را دارد؛ کاری که ممکن است، بلکه همزمان قصد تبدیل زندان به یک

مثل این می‌ماند که یک آدم زندانی نه تنها قصد فرار از زندان را دارد؛ کاری که ممکن است، بلکه همزمان قصد تبدیل زندان به یک قصر را هم در سر داشته باشد...
اگر او فرار کند نمی‌تواند زندان را تعمیر کند و اگر آن را تعمیر کند، قادر به فرار نخواهد بود.



قصر را هم در سر داشته باشد. اگر او فرار کند نمی‌تواند زندان را تعمیر کند و اگر آن را تعمیر کند، قادر به فرار نخواهد بود. اگر من در این رابطه به خصوص غیر موفق، چیزی که تو باعث آن هستی، واقع شده‌ام و بخواهم مستقل باشم باید کاری را انجام دهم که در هیچ موردی در ارتباط با تو قرار نگیرد. ازدواج کردن مسلماً بزرگترین آن است و استقلال مطبوع را به همراه می‌آورد، ولی این یکی هم در نزدیکترین رابطه با تو قرار دارد... همانطور که ما خلق شده ایم، ازدواج برای من ناممکن است چرا که این حریم خصوصی توست. »

کافکا در نامه ای برای نامزد خود «ملینا»، خود را «حتی سرباز پیاده» در این بازی شطرنج هم نمی‌داند و به



گونه ای عجیب توان او خلاف قوانین بازی است. «جای وزیر را سرباز پیاده که من باشم، اشغال کند؟ پس چنین مهره ای نمی تواند وجود داشته باشد و اگر من همچون تقاضایی را مطرح بکنم، چه بسا خود شاه و یا همه مهره ها به شیوه ای غیر انسانی تر عمل کنند.»

کافکا حتی در یادداشت های روزانه خود سعی به بررسی تضاد با پدر می کند؛ او در تاریخ ۱۹۲۰/۱۲/۲ چنین نوشت: «وضعیت این است که من همچون یک کودک خردسال از پدر مغلوب می شوم و اینک از شدت جاه طلبی با وجودی که مرتب مغلوب می شوم اما توان ترک میدان مبارزه را ندارم.»

او برای توضیح مشخصات خانواده ای که خود را بر اساس وابستگی های احساسی بنا می نهد و در حمله به «آن نوع تربیت خانوادگی» که خود را یکی از قربانیان می دانست، اصطلاح اسوایف را حداقل بیش از یک بار به کار میگیرد: نوعی زنا می محارم روحانی.

چه کافکا در تلاش برای خودکاوی مسئله را حل کرده و به قصر زندگی روحی خود رسیده باشد (چیزی که احتمالش بیشتر است) و چه یک راه حل ظاهری را با علم به تئوری روانکاوی در پیش گرفته باشد، او در نوشته های خود یک مرحله ادیبی با برداشت ارتدکسی از فرویدیسم را توضیح می دهد، یعنی همانطور که خود در یادداشت روزانه ۱۲ ژانویه ۱۹۲۲ توضیح می دهد: «در ستیز با پدر و عشق به مادر.»

از آنجا که کافکا از پیشگامان ادبیات جهان است، اینکه تلاش او برای خودکاوی دقیق است یا نه، نسبت به

نفوذی که این تلاش در آثار او به جا گذاشته از اهمیت کمتری برخوردار است. من معتقدم که آثار او در عالی ترین شکل هنری است و مواد خام آن بیوگرافی خود اوست. کافکا همیشه سعی می کند که عقب نشینی به عرصه هنر و روابط خود با زنان، روابطی که بنا به عقیده او در نتیجه نفوذ و اقتدار پدر خدشه دار شده اند، را موشکافی کند. رابطه او با زنان حالت دمدمی مزاجی داشت. او در در بین نیروهای متضاد

**وضعیت این است که من
همچون یک کودک
خردسال از پدر مغلوب می
شوم و اینک از شدت جاه
طلبی با وجودی که مرتب
مغلوب می شوم اما توان
ترک میدان مبارزه را ندارم.**



درونی فرسوده شد. آن رابطه ای که در ازدواج بین زن و مرد متحقق می شود و برایش از هر چیزی با ارزش تر است، برای کافکا سراب می نمود. او چندین بار سعی کرد که احساسات خود را در یک مسیر دلخواه هدایت کند اما همه کوشش ها به شکست انجامید.

او دوبار، بار اول در سال ۱۹۱۴ و بار دوم در سال ۱۹۱۷ با دختری بنام فلیسه بائوئر نامزدی کرد و دو سال بعد با دختری بنام یولی وهریزک، که هر سه نامزدی بهم خوردند. او در سال ۱۹۲۰ با ملینا یسنسکا پولاک آشنا شد، این آشنایی باز هم دو سال بعد قطع گردید. کافکا یکسال قبل از مرگ خود با دختری یهودی بنام دوری دیامانت آشنا شد که تا آخر با او زندگی کرد. در آن زمان کافکا آنقدر مریض و بیمار بود که نمی شد از او برای اثبات عشق اش خواسته های عملی (نزدیکی جسمی و فیزیکی) را مطالبه کرد.

ضعف، خود کم بینی و احساس گناه آن چنان دیوار بلندی بین او و زنان ایجاد می کرد که کسی را یارای بالا



رفتن از آن نبود.

کافکا در تاریخ ۱۹۱۳/۶/۳۰ سی ساله شد. او در روز تولد خود تلگرافی از فلیسه بائوئر از برلین دریافت کرد که طبق آن پذیرفته بود که با کافکا ازدواج کند. و یوسف ک. قهرمان کتاب «محکمه» درست در سالگرد سی سالگی خود زندانی می شود. بدین وسیله کافکا «زندانی» بود. دقیقاً همان روز تولد در نامه ای که برای فلیسه می نویسد حالت دمدمی مزاجی او دوباره ظاهر می شود و تنها چند هفته بعد یعنی ۱۹۱۳/۸/۱۴ در یکی از یادداشت های روزانه خود چنین می نویسد: «همخوابگی، همچون مجازات، برای خوشبختی با هم بودن، تا نهایت ممکن مرتاضی زندگی کردن، خیلی بیشتر از یک مرد جوان. و برای من این تنها راه تحمل یک زندگی خانوادگی است.»

با اینهمه او فلیسه را به تاریخ ۱۹۱۴/۶/۱ به عقد خود در می آورد ولی بلافاصله پشیمان می شود و همان روز در یادداشت روزانه خود می نویسد: «همچون یک جانی به زنجیر کشیده شدن»

کافکا در تاریخ ۱۹۱۴/۷/۲ برای اعلام نظر خود به برلین رفت و داستان بدین گونه اتفاق می افتد که نامزدی



فلیسه (Felice) و کافکا در بوداپست،
 جولای ۱۹۲۷

کافکا، فلیسه را به تاریخ ۱۹۱۴/۶/۱ به عقد خود درآورد، ولی بلافاصله پشیمان می شود و همان روز در یادداشت روزانه خود می نویسد: «همچون یک جانی به زنجیر کشیده شدن»

او در تاریخ ۱۹۱۴/۷/۲ برای اعلام نظر خود به برلین رفت و داستان بدین گونه اتفاق می افتد که نامزدی در تاریخ ۱۹۱۴/۷/۱۲ کافکا آن را در یادداشت های خود «محاکمه» می خواند بهم خورد.

در تاریخ ۱۹۱۴/۷/۱۲ در یک جلسه ملاقات که کافکا آن را در یادداشت های خود «محاکمه» می خواند بهم خورد. در همان ماه او شروع به نوشتن کتاب «محکمه» (یا صحیح تر محاکمه) می کند. در این کتاب فلیسه باوئر در نقش فرئولین بورستتر ظاهر می شود و حوادث و اتفاقات کتاب با زندگی

کافکا مطابقت دارند. «گناه» کافکا این است که او نتوانست با فلیسه یک زندگی معمولی داشته باشد، و گناه یوسف ک. در محکمه همان گناه کافکاست.

سه سال بعد، کافکا مجدداً در صدد برآمد که هر طور شده بهر حال با فلیسه ازدواج کند. او جدولی از دلایل ازدواج و دلایل عدم ازدواج خود ترسیم کرد و در یادداشت هایش در صفحه مرد جوان یک علامت به علاوه گذاشت. احتمالاً یعنی «منزه بمان» و در صفحه ازدواج کلمه «منزه» را نوشت و جلو آن را علامت سؤال گذاشت. در کتاب «قصر» همین موضوع اتفاق می افتد اما در نقش زنی دیگر. کتاب «قصر» در فاصله بین سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ نوشته شد و یک تجزیه و تحلیل در قالب هنری از عشق ناممکن ملینا و کافکاست. فریدا-ی رمان شکلی از ملینا است، «کلام» همان ارنست پولاک شوهر اوست، اولگا نامزد آن زمان کافکا یعنی یولی وهریزک و دو دستیار یوسف ک. همان نیروهای درونی درگیر در کافکا (نیروهای متضاد جنسی) هستند. بیضه های یوسف ک. مشخص تر ترسیم



می شوند؛ اینکه یوسف ک. در روز از آنها استفاده می کند و در شب نه، بدان معنا است که او (کافکا) می خواهد از همان زاویه ای که روانکاو آن زمان فراوان از آن صحبت می کردند، قوه جنسی خود را علاج کند. کافکا در اینجا هرگز به قصر نمی رسد، او هیچوقت اجازه ظاهر شدن در نقش و مقام نقشه بردار و ارزیاب را نمی یابد و این یعنی او هرگز به یک مرحله طبیعی جنسی در زندگی معمولی نمی رسد.

شهادت ملینا در نامه ای به «ماکس برؤد»، دوست و اولین عکاس کافکا موجود است: «اینکه تشویش او چیست، تنها این را می دانم که تا نهایت رگه‌هایش جاری است. این اضطراب تنها در رابطه با من نیست بلکه مربوط به همه ی آن چیزی است که گستاخانه می زید مثلاً با چیزهای جسمی. او تحمل دیدن بدن لخت و عریان را ندارد. من به طور بازگشت ناپذیری با هر دو پا بر این خاک بزرگ شده ام. من لایق نبودم که شوهرم را ترک کنم و شاید هم بیش از اندازه زن بودم که توان قرار گرفتن در یک همچون زندگی را داشته باشم، زندگی ای که می توانست بمعنای شدیدترین ریاضت کشی ها در طول عمر باشد.»



ملینا یسنسکا (Milena Jesenska)

زمانی که «ماکس برؤد» این نامه را پیدا کرد و از نامه های فراموش شده ی دیگری در میان اوراقش با خبر شد، اعلام کرد که باید در برداشت قبلی او از کافکا مبنی بر اینکه او (کافکا) در جستجوی خداوند بوده، تجدید نظر شود. او این نامه را در چاپ سوم کتاب خود «بیوگرافی کافکا» در سال

۱۹۵۴ منتشر کرد. اما در آن زمان دیگر تصویر از بنیان غلطی که او خودش از کافکا ساخته بود، در سراسر جهان پخش شده بود. تلقین آمیزترین داستان کافکا «مسخ» نام دارد که در اواخر سال ۱۹۱۲ نوشته شد و تقریباً همزمان با «محکمه» (یا همان محاکمه).

در کتاب «مسخ» گرگور سامسا متوجه می شود که به یک جانور هول آوری تغییر شکل داده است. قبلاً از این شیر مطبوع ترین نوشیدنی او بود ولی بعد از تغییر شکل به حیوان، شیر حالش را بهم می زند: «آره، تقریباً با حالت چندش آوری از کاسه شیر دور شد.» او دیگر غذای تازه را مطالبه نمی کرد اما غذای گندیده را با چنان شوقی می بلعید که چشمانش پر از اشک می شد. اهل منزل اتاقی را بصورت پانسیون به سه آقا داده بودند و گرگور در موقع غذا خوردن آن سه مرد، آنها را از لای درز در می پائید: «گرگور از این متعجب می شد که در بین اینهمه صداهای مختلف، صدای دندان های آنها در موقع جویدن غذا قابل تشخیص بود، مثل اینکه آنها می خواهند به او بفهمانند که برای غذا خوردن دندان لازم است و تنها با فک زیبا ولی بدون دندان نمی توان کاری کرد. گرگور با خود گفت: البته من هم اشتها دارم اما نه برای اینجور چیزها. اینها برای پروار کردن خود چه کاری که نمی کنند و من دارم از گرسنگی می میرم.»

این سه آقای هویدا از درز در، در چشم گوگور مطمئناً همان آلت تناسلی مردانه می باشد؛ غذا سمبل جنسیت و فک های بی دندان سمبل توان و قدرت جنسی.

یک زندگی عادی و معمولی با انسانی دارای جنسیت ناهنجار، ناسازگار است. تغییر ماهیت بدین معنی است که گرگور سامسا پی برده است که احساسات او ناهنجار است. در واقع همان جرمی که یوسف ک. در کتاب



«محکمه» بدان متهم شده و اعدام می شود و باز همان جرمی است که مانع رسیدن یوسف ک. به قصر می گردد. باز هم نمونه ای دیگر با همین مضمون در پایان داستان «قهرمان گرسنگی» که یک سال بعد از کتاب «مسخ» نوشته شده، تکرار می شود:

«ک. اس. گفت: من مایل بودم که شما همیشه مهارت مرا در گرسنگی کشیدن تحسین می کردید. بازرس مؤدب جواب می دهد: ما این کار را تحسین می کنیم. ک. اس. جواب داد شما نمی بایست این کار را می کردید. بازرس پاسخ داد: پس شاید بهتره که دیگر این کار را نکنیم ولی چرا ما نباید کار شما را تحسین کنیم؟ ک. اس. در جواب می گوید: چرا که من باید گرسنگی بکشم، من چاره دیگری ندارم. بازرس می پرسد: شوخی نکن، چرا چاره دیگری نداری؟ ک. اس. پاسخ داد: بدین علت که..... و لبانش را با حالتی که برای یک بوسه آماده کند به گوش بازرس نزدیک کرد که مباداحتی کلمه ای نشنیده شود، و گفت: بدین علت که من غذایی را که به مذاقم خوش آید، نیافتم. باور کن اگر یافته بودم، دیگران را اینگونه متوجه خود نمی کردم بلکه مثل دیگران سیر می خوردم. این آخرین حرف او بود ولی هنوز ثبات در عقیده برای ادامه گرسنگی در چشمان پر تمنایش پابرجا بود.»

مسلماناً نه مصالح ساختمانی بکار گرفته شده در آثار کافکا بلکه توان و قدرت او در استفاده از زبان سمبلیک است که آنها را در ردیف بهترین ادبیات جهان قرار می دهد. مضمون تک بعدی آثار کافکا مانع فراگیر شدن آنها نیست. کتاب های او البته از طنز نیز مشحون می باشند؛ طنزی سیاه و گزنده. در سراسر جهان خوانندگان او را ارج

از شروع سال ۱۹۲۴، حال کافکا بدتر و بدتر شد، و در نهایت، او در روز سوم ژوئن ۱۹۲۴ درگذشت.

شما می توانید برای آشنایی بیشتر با آثار و زندگینامه وی، به وبسایت زیر مراجعه کنید:

<http://www.kafka-franz.com>



نهاده اند بدون آنکه بدانند او واقعاً درباره ی چه چیزی می نویسد. او دستاوردهای هنری خود را زندگی واقعی خویش می داند و می نویسد: «بدون

جد، بدون ازدواج و بدون فرزند، با میلی دیوانه وار برای جد، ازدواج و فرزند. همه هم جد، هم ازدواج و هم فرزند دستشان را بسویم دراز می کنند اما با من خیلی فاصله دارند. به جای همه اینها یک چیز غیر خالص و رقت انگیزی وجود دارد که انسان از زور ناچاری بدان می رسد، چنانچه تا آن زمان رمقی برایش باقی مانده باشد.» کافکا می خواست که آثار ادبی باقی مانده اش سوزانده شوند چرا که فکر می کرد مشکلات و موضوعات شخصی او بیش از اندازه آشکار شده اند: «مدارک شخصی بر علیه ضعف انسانی من چاپ می شوند و بفروش هم می رسند، چرا که دوستانم و قبل از همه ماکس بروڈ چون از ضعف من در نابود کردن این گواهی های تنهایی واقفند، تصمیم گرفته اند از آنها اثر ادبی بسازند.»

کافکا کلید را خود بدست ما داده است.

این کلید همه آثار او از بعد از پائیز ۱۹۱۲ می باشد. بد نیست از این کلید استفاده کنید.



ترانه خوان نیمه گشمنده من

فرزان

هیچ تا حالا شده موقعی که به یه ترانه گوش میکنین به خودتون بگین که چرا من از این آهنگ خوشم میاد؟ یا فلان دوستم که مثل من هست چرا از این آهنگ خوشش میاد؟ مگه این ترانه چی داره و یا شاعر چی میخواست بگه؟

امروزه موسیقی و ترانه جزء لاینفک زندگی ما شده، که شاید بشه چند روز به اون گوش نداد، ولی همیشه از اون فرار کرد. بالاخره به گوش تو میخوره و باید اونو بشنوی. شده ترانه باشه یا مناجات یا مرثیه سرایی، به هر حال میشنوی و فرقی هم نمیکنه که از کی باشه و خوانندش کی باشه.

چند وقت پیش داشتیم به یکی از آهنگای «گوگوش» گوش میدادم پیش خودم گفتم تا حالا با بیشتر بچه هایی که ملاقات داشتم اکثرا خواننده مورد علاقه شون گوگوش بوده و اگر کسی اونو دوست نداشته لاقبل به آهنگاش گوش میداده، چیز جالب توجه اینکه توی جمع گی ها و لزبین های ایران خیلی ها عاشقشن، با وجود اینکه اون یه زنه خیلی ها براش میمیرن و بعضی ها هم اونو مثل بقیه خواننده ها میدونن، ولی هیچ وقت نشنیدم که بهش توهین کنن و مثل بقیه بگن که نه به درد نمیخوره.

شاید دلیل این گرایش رو بشه در مفهوم ترانه های گوگوش پیدا کرد، و شاید هم بشه در طرز اجرای خاص گوگوش دنبال اون گشت، ولی هیچ تا حالا شده به آهنگهای شاه ماهی هنر ایران گوش بدین و فکر کنین که خودتون دارین این حرفا رو میزنین؟! ۱۰۰٪! چون تقریباً بیشتر آهنگای گوگوش یا از ترانه های عاشقانه تشکیل شده و تو این ترانه ها عاشق معشوق رو ترک کرده و یا دیگه شاعر، یا



تا حالا با بیشتر بچه هایی که ملاقات داشتیم اکثرا خواننده مورد علاقه شون گوگوش بوده و اگر کسی اونو دوست نداشته، لاقبل به آهنگاش گوش میداده، چیز جالب توجه اینکه توی جمع گی ها و لزبین های ایران خیلی ها عاشقشن.

بهتر بگم گوگوش، و شاید هم منی که دارم به اون آهنگ گوش میکنم و دیگه از این تنهایی خسته شدم، حرف دلم این ترانه هست. به هر حال هر چی هست و بوده، خوب یا بد، بیشتر گی ها و لزبین ها به ترانه هاش گوش میکنن و اونو دوست دارن و این خیلی طبیعی است. جالبه به شما بگم فقط تو ایران اینطوری نیست، مثلاً ایتالیایی ها هم یک خواننده زن دارن که گی ها و لزبین ها اونو خیلی دوست دارن، همینطور فرانسوی ها. این دوتا کشور رو مثال زدیم چون فعلاً فقط این دوتا کشورند که تلویزیون برای گی ها دارند.



نگاه کن من چه بی پروا، چه بی پروا...

به مرز قصه های کهنه می تازم...

نگاه کن با چه سرسختی، تو این سرما

برای عشق یه فصل تازه می سازم..

یه فصل پاک، یه فصل امن و بی وحشت

برای تو که یه گلبرگ زودرنجی

یه فصل گرم و راحت؛ زیر پوست من

برای تو که با ارزش ترین گنجی

نگاه کن من به عشق تو، چه لیلا وار

تن یخ بسته پرواز می بوسم

بیا گرم کن منو با سرخی رگ هات

من اون رگ های پر آواز رو می بوسم

تورو می بوسم ای پاکیزه عریان

تورو پاکیزه مثل مخمل قرآن

طلوع کن من حرارت از تو می گیرم

ظهور کن من شهامت از تو می گیرم

بیا هیچکس مثل من و تو عاشق نیست

مثل ما، عاشق و همسایه و همدرد

بیا از شیشه سخت و بلند عشق

مثل ارابه نور رد بشیم با هم

نگاه کن من چه شبنم وار، چه شبنم وار...

به استقبال دستای خزون می رم

هراسم نیست از این سرمای ویرانگر

برای تو من عاشقانه می میرم...

تا حالا حتما به این ترانه گوش دادین:

«دیوار از سنگ سیاهه، سنگ سرد و سخت خارا...

زده فقل بی صدایی، به لبای خسته ما... نمیتونیم

که بجنبیم، زیر سنگینی دیوار... همه عشق من و

تو، قصه هست قصه دیدار... لا لا لا لا لا لا | | | | |»

حتما به این فکر کردین که تو تنهاییتون

انگار داره از دل شما حرف میزنه و حتما اگه اون

موقع خیلی دلتو شکسته بود قطره اشکی روی گونه

اتون غلط خورده و با خودتون آهی کشیدن و

گفتین: «کاشکی این دیوار خراب شه، منو تو با هم

بمیریم... توی یک دنیای دیگه، دستای همو

بگیریم... شاید اونجا توی دلها، دیگه بیزاری

نباشه... میون پنجرههاشون، دیگه دیواری نباشه...»

و مطمئن هستم تا حالا پیش خودتون گفتین چرا

«آدما از آدما زود سیر میشن»، چرا «از عشق هم

دلگیر میشن»، یا «باور کن صدام رو باور کن».

کم نیستن، از کدوماشون براتون بگم؟

مثلا «من و تو»، یا «کویر» یا «نفس» که

همیشه حرف دل ماست. «اگه حتی بین ما، فاصله

یه نفسه، نفس منو بگیر... برای یکی ش دن، اگه

مرگ من بسه، نفس منو بگیر...» ترانه ای که

وقتی کسی عاشق کسی باشه درکش میکنه و حتی

وقتی اون عشقش بهش خیانت میکنه و با کس

دیگه هست، حاضر نیست اونو نفرین کنه، فقط

میگه «خوب دیروز و هنوز، طرحی از من بر صلیب،

روی تنپوشت بدوز... وقت عریانی عشق، با همین

طرح حقیر، در حریق تن بسوز...» فقط منو یادت

باشه اون موقع که اونو در آغوش گرفتی و گرمای

تنشو احساس می کنی. اینقدر ایقدر این ترانه ها

برای ما ملموس هستن که یه لحظه فکر میکنی که

حرف دلت و اون موقع هست که اگه دلت شکسته

باشه اشکت جاری میشه...



دوآلیته، سکس و علی شریعتی!

نادره افشاری

برگرفته از سایت گویا:

<http://khabarnameh.gooya.com/society/archives/006543.php>

علی شریعتی در بسیاری از نوشته و سخنرانی‌هایش انسان را پدیده‌ای دوگانه معرفی می‌کند که از دو بخش کاملاً نامتجانس و متضاد ساخته شده است. در دیدگاه فلسفی شریعتی، بخشی از شخصیت انسان از لجن، گل بدبو و حماء مسنون است که بخش شیطانی، دنی، این دنیایی، حقیر، کثیف، لجن، حیوانی و دچار روزمرگی اوست. در دیدگاه او همه‌ی رفتارهای انسانی مردان و زنان که کششی به سوی شادی، لذت، خوشی، ساختن و استفاده از مواهب زندگی دارد، یکسره مذموم است و انسان تمام در این دیدگاه کسی است که هر چه بیشتر از لذت‌ها و خوشی‌های زندگی‌اش فاصله می‌گیرد و دور می‌شود. بخش دیگر شخصیت انسان به بیان شریعتی بخش الهی، علیایی، روحانی، خدایی و گریزان از لذت‌های طبیعی زندگی اوست. در این تعریف نیازهای طبیعی انسان‌ها مثلاً رابطه‌ی جنسی حتی شرعی، کثیف، پلید، فروکشنده، پائین آورنده و مبتذل است. بر پایه‌ی این دیدگاه اساساً شادی، شادخواری، لذت بردن از زندگی، همچنین سازندگی، کار و تلاش برای زندگی بهتر و مرفه‌تر نفی می‌شود و همگان به نوعی ریاضت عارفانه و زندگی گریزی و به تعبیر شریعتی تکامل دعوت می‌شوند. او در کتاب امت و امامتش می‌نویسد: «افراد یک امت - از هر رنگ و خون و نژاد - یک گونه می‌اندیشند و ایمانی یکسان دارند، و در عین حال در (برابر) یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند. رهبری امت (امام) متعهد نیست که هم‌چون رئیس جمهور امریکا یا مسئول برنامه‌ی شما و رادیو مطابق ذوق و پسند و سلیقه‌ی مشتری‌ها عمل کند، و تعهد ندارد که تنها خوشی و شادی و برخورداری به افراد جامعه‌اش ببخشد؛ بلکه می‌خواهد و متعهد است که جامعه را به سوی تکامل رهبری کند؛ حتی اگر این تکامل، به قیمت رنج افراد باشد.» (امت و امامت، علی شریعتی، مجموعه آثار شماره‌ی بیست و شش، صص چهارصد و دو تا چهارصد و سه)

در دستگاه حکومتی‌ای که شریعتی آن را این‌گونه تئوریزه کرده است، هیچ حق و حتی تضمینی برای برآورده شدن نیازها، تمایلات، خواست‌ها و رفاه شهروندان تحت سلطه‌ی چنین حکومتی در نظر گرفته نمی‌شود. در چنین دستگاه عقیدتی‌ای که ما نمونه‌ی آن را در ایران فعلی به چشم می‌بینیم، امام، رهبر و حاکم در قدرت، نه تنها در خدمت مردم نیست، که اساساً هدف و وظیفه‌اش این است که حتی به قیمت رنج شهروندان هم که شده، ایشان را به تکاملی کذایی هدایت کند و هرگونه امکان رفاه، شادی، زندگی سالم و طبیعی را از مردم بگیرد. چنین دیدگاهی در اولین قدم در کار ایجاد احساس گناه در ذهن شهروندان است. در این دیدگاه رابطه‌ی طبیعی بین انسان‌ها، منفور و کثیف و لجن‌ارزیابی می‌شود؛ حتی رابطه‌ی طبیعی و انسانی زناشویی بین انسان‌ها پدیده‌ای شوم و مهوع نمایش داده می‌شود، به همین دلیل هم شهروندان پس از ارتکاب این جرم [!] که ناگزیر از آنند، مجبورند خودشان را بشویند و پاکیزه کنند، چرا که باید بلافاصله از این حالت حیوانی [!] خارج شوند تا بتوانند رهرو راه تکامل به تعریف شریعتی بشوند. این‌گونه ایجاد احساس گناه در انسان‌ها و رابطه‌های طبیعی را بدین‌گونه مبتذل و پست جلوه دادن، که



آبخشور مذهبی مشخصی هم دارد، به نتایج جالبی هم راه می‌برد. **ویلهم رایس** در کتاب روانشناسی توده‌ای فاشیسم اشاره‌ای شنیدنی به این گونه تعریف از انسان و آموزش و تربیت دارد: «برای کسانی که از لحاظ میل جنسی ارضاء نمی‌شوند و دچار پرخاشگری و احساس حقارت هستند، این معضلات در دراز مدت تنها وقتی قابل تحمل می‌شود که خشم فروخورده، به خارج هدایت شده و علت حقارت شخص به دیگران منتقل و نسبت داده شود. نتیجه‌ی این عمل [محرومیت جنسی و احساس گناه و حقارت در این رابطه] در نهایت ظهور شخصیت‌های مطیعی است که هویت خود را با مرد بزرگ [یا رهبر و امام از دیدگاه شریعتی] تطابق می‌دهند، تا خود را بزرگ احساس کنند و عقده‌ی [سرکوب شده و لجن مالی شده‌ی] خود را بر سر مقصرین مشخصی (اقلیت‌های اجتماعی و دشمنان خارجی [و به ویژه زنان] خالی کنند.» (نقل از کتاب ردپای سنت‌های مذهبی در تعلیم و تربیت و رفتار جنسی در ایران، دکتر اکبر محمودی، ص هفتاد و سه)

دکتر محمودی خود گروه‌های ضربت و انصار حزب الله را افرادی ارزیابی می‌کند که در خدمت رهبر و مرد بزرگ، با همین دیدگاه سربازگیری می‌شوند. من در اینجا به نظریه‌ی درست دکتر محمودی تجربه‌ی شخصی‌ام را نیز در سازمان مجاهدین اضافه می‌کنم که رهبری این سازمان برای این که بتواند از نیروهایش افرادی فدایی و جان برکف بسازد، اساساً تمامی خانواده‌های این افراد را متلاشی کرد تا امکان سربازگیری از میان ایشان با این عقده‌ها و محرومیت‌های مشخص جنسی را داشته باشد و در نهایت بتواند روی فداکاری‌هایشان تا آخرین نفر و آخرین نفس برای به قدرت رسیدنش سرمایه‌گذاری کند.

در چنین دیدگاهی انسان تنها یک عنصر از توده‌های سازمانی، امت همیشه در صحنه و توده‌ی بی‌شکل و بی‌خاصیتی است که تنها برای به قدرت رساندن و یا در قدرت نگه داشتن رهبران و امامان و پیشوایان به کار می‌آید و بلافاصله هم پس از مصرف دور انداخته می‌شود. ارزش این سربازان و مجاهدان و انصار حزب الله تنها تا جایی است که در خدمت قدرت حاکم و مرد بزرگ و رهبر فاشیست و امام امت باشند و نه بیشتر.

اما نگاه دیگری هم به انسان هست که نه تنها خواست‌های طبیعی انسان‌ها را لجن، پلید، کثیف و مبتذل ارزیابی نمی‌کند، که با به رسمیت شناختن این خواست‌های انسانی و طبیعی، برای زندگی بهتر، شادی، شادکامی، برخورداری و رفاه بیشتر شهروندان تلاش هم می‌کند. در چنین دستگامی دیگر رهبر یا امام و پیشوایی وجود ندارد. آنانی هم که مدتی سکان قدرت را بر اساس انتخاب و خواست خود شهروندان بر عهده می‌گیرند، اساساً تمام تلاششان را مصروف این می‌کنند که سطح زندگی شهروندان را بالاتر و بالاتر ببرند، تا بتوانند در رای گیری‌ها برنده بشوند. در واقع مسابقه‌ای بین احزاب سیاسی همیشه درگیر است و هر که از مالیات کمتر، کار بیشتر، آموزش بهتر، بهداشت مدرن‌تر و همگانی‌تر سخن بگویند، امکان پیروزی بیشتری دارد.

در این دیدگاه نه تنها رابطه‌ی طبیعی و قانونی انسان‌ها با هم مذموم، کثیف، لجن و مبتذل ارزیابی نمی‌شود، بلکه حکومت حتا در شیوه‌ی زندگی خصوصی افراد نیز مداخله‌ای نمی‌کند و اساساً برایش مهم نیست که انسان‌ها با هم چگونه مراوده‌ای دارند. برخی مذهبی‌اند و در اماکن مذهبی همسری‌شان را جشن می‌گیرند، برخی بر اساس قوانین عرفی در شهرداری‌ها پیمان می‌بندند و برخی هم بدون هیچگونه کاغذی - چه مذهبی و چه عرفی - بر اساس عشق و تعهد با هم زندگی می‌کنند. قوانینی هم که بر اساس این نوع تعریف منسجم از انسان نوشته می‌شود، فرزندان همه‌ی این خانواده‌ها را دارای حقوق برابر می‌شناسد و امکانات آموزشی، تربیتی، بهداشتی و تفریحی برای همه‌ی این

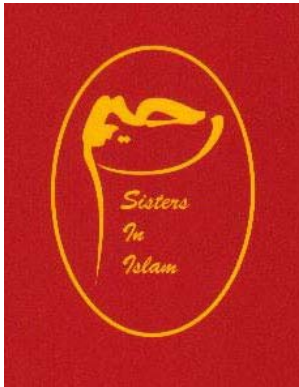


کودکان را یکسان برآورد می‌کند. در واقع در چنین دیدگاهی نیازهای طبیعی و انسانی شهروندان نه تنها کثیف و پلید نیست، بلکه قانون و قانونگذاران این گونه انسان را با تمام خواست‌های طبیعی و انسانی‌اش به رسمیت می‌شناسند و برای شادی و رفاه و خوشبختی‌اش تلاش می‌کنند. اما در دیدگاه مشخص مذهبی علی شریعتی انسان در تمام زندگی‌اش از دو سو کشیده می‌شود و مانند اسبی از دو سو با دو تازیانه‌ی وحشت از گناه و نگرانی از عقب افتادن از کاروان تکامل و بهشت، همچنین نیازها و خواست‌ها و تمایلات طبیعی و انسانی‌اش، تحت فشار مستمر قرار دارد. چنین فردی در خوشبینانه‌ترین صورتش پرخاشگر، دو رو، ریاکار و متظاهر است و اگر در خلوت هم هزار کار دیگر می‌کند - که البته حق اوست - در برابر دیگران ریش می‌گذارد، در برابر زنها سرش را پائین می‌اندازد، ایشان را در پوشش و در بسته و در کفن سیاه می‌خواهد، هرچند که در بخش انسانی وجودش زیبایی را دوست دارد، ولی برای گریز از آن احساس گناه، با زیبایی و زیباییان عناد می‌ورزد. حجاب اجباری در حکومت اسلامی در ایران و در دستگاه مذهبی اسلام چنین مکانیسمی دارد. زنان می‌باید پوشیده باشند تا مردان بتوانند از بخش لجن وجودی‌شان فاصله بگیرند و به بخش مثلاً روحانی‌شان نزدیک‌تر شوند. البته این گونه نگاه به انسان تقسیم شده از نظر من تنها مربوط به مردان است، چرا که در این دیدگاه زنان تنها عنصر سکس و شهوت و بدکارگی و گناه ارزیابی می‌شوند!!

در حکومتی با این دیدگاه، متولیان و سربازان این حکومت و این مذهب و حتی همه‌ی شهروندان به چگونگی رابطه‌های جنسی همه‌ی شهروندان کار دارند [به چه کاری کار ندارند؟!]. وقتی یک رابطه‌ی جنسی شرعی و قانونی در این تعریف، این همه کثیف و پلید و عفن و آلوده ارزیابی شود، مشخص است که جز میدان سنگسار در انتظار انسان‌هایی نیست که به این تعریف از انسان تن در نمی‌دهند و برخلاف سنت‌های حاکم بر جامعه و روشنفکران چنین جامعه‌ای و البته حکومت ناشی از این دیدگاه، همراه زندگی‌شان را خود برمی‌گزینند؛ با این پراتز که در چنین دیدگاهی که سرنوشت مردانش چنین فجیع است، وضع زنانش فجیع‌تر است و اولین پیامد چنین دیدگاهی فروش زنان و دختران جوان از سوی پدران و سرپرستانشان به آنانی است که خود می‌خواهند و نه خواست و تمایل زنان و دختران؛ چرا که حتی این دختران و زنان نیز به قول شریعتی نباید در انتظار خوشی و شادی باشند، و همگی باید در راستای خواست رهبر و امام و ولی و سرپرست و بر اساس خواست این صاحبان انسان‌ها [!] - حتی به قیمت رنجشان - دست به دست شوند! آیا در چنین دیدگاهی برای رابطه‌ها و خواست‌ها و نیازهای انسان‌ها که ارتباط مشخصی با شادی و خوشی دارد، جز میدان سنگسار در انتظار انسان‌هایی است که به این قواعد تن در نمی‌دهند؟!

جالب این که بچه‌های به دنیا آمده از چنین انتخاب‌های انسانی‌ای بی‌هیچ گناهی و بی‌هیچ گونه حق انتخابی، همیشه و همیشه محکوم به شنیدن واژه‌ی تاسف بار حرام زاده هستند. در واقع این دیدگاه با این نوع نگرش به انسان، از همان آغاز این کودکان را برای بزهکاری و خلاف کاری تربیت می‌کند. تصور می‌کنید با پیروی از دیدگاه شریعتی، بجز انسان‌هایی تروریست که همیشه در پی خرابکاری و کشتار و شهید شدن و در نهایت به بخش الهی و علیایی‌شان پیوستن باشد، جامعه و جهان می‌تواند در انتظار شهروندانی با تعریفی دیگر هم باشد؟!

به هر صورت شناختن این دیدگاه‌ها هرچه ظریف‌تر و هرچه انسانی‌تر از اساسی‌ترین وظیفه‌ی روشنفکرانی است که تعریف تازه‌ای از انسان و خواست‌ها و تمایلاتش دارند. تا این دیدگاه‌ها شکافته نشود، ما همچنان دچار این گونه دیکتاتورها، امامان و پیشوایان خود ساخته خواهیم بود. تا نگاهی را به زندگی و به انسان تغییر ندهیم، سرنوشتی بهتر از این که دچارش هستیم، در انتظارمان نخواهد بود.



گفتگوی ماها با نماینده سازمان

«زنان مسلمان فمینیست» مالزی

گروه خواهران در اسلام Sisters in Islam

اشاره:

۶۰ درصد مردم کشور مالزی مسلمان سنی مذهب (البته همراه با اقلیت بسیار کوچکی شیعه) و بقیه پیرو مذاهب مسیحی، بودایی، هندو و دیگر ادیان هستند و به همین دلیل این کشور دارای دو نوع قانون مربوط به امور خانواده می باشد، یکی برای مسلمانان، و دیگری برای غیر مسلمانان. همین باعث شده که زنان مسلمان مالزی نسبت به دیگر زنان این کشور که تابع ادیان دیگرند، از حقوق کمتری برخوردار باشند؛ از جمله در مورد طلاق، چند همسری مردان، پوشش اسلامی و غیره.

تغییر جنسیت و همینطور همجنسگرایی در مالزی ممنوع است، با این همه تعدادی از گروه های همجنسگرایان در این کشور فعالیت می کنند. بحث های نواندیشی دینی، فمینیسم اسلامی و سکولار، جامعه مدنی و... که در کشور ما جریان دارد، در مالزی نیز رایج است. اخیراً محمد خاتمی هم از کوالالامپور پایتخت آن کشور دیداری به عمل آورد. گروه های مختلف زنان در مالزی فعالیت دارند. و یکی از این گروه ها بنام «خواهران در اسلام» که خود را فمینیست مسلمان معرفی می کند، علاوه بر انجام ملاقاتی با خاتمی، میزبان نمایندگانی از طرف دولت ایران، گروه های غیر دولتی و چند کارشناس ایرانی بود. بعضی از گروه های زنان ایرانی روابط نزدیکی با گروه های فعال زنان مالزی از جمله گروه «خواهران در اسلام» دارند و در کنفرانس ها و نشست های همدیگر شرکت می کنند. گروه مسلمان فمینیست «خواهران در اسلام»، بر خلاف گروه های زنان ایرانی، با گروه های همجنسگرا در مالزی روابط نزدیکی دارد.

با هم پای صحبت یکی از فعالان این گروه می نشینیم. در ضمن، برای آشنایی بیشتر با این گروه، می توانید به وبسایت رسمی ایشان مراجعه کنید:

<http://www.sistersinislam.org.my>

ماها: با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشته اید. قبل از هر چیز لطفاً خود را برای

خوانندگان ماها معرفی کنید.

زیتون: من زیتون محمد کاسیم (قاسم) هستم. ولی برای اختصار، شما می توانید مرا تونی بنامید. من

در سن بیست سالگی به فعالیت جذب شدم و در این ۱۸ سال اخیر در تعداد زیادی از سازمان های غیر دولتی (ان جی او) که در عرصه عدالت اجتماعی کار می کنند، فعالیت داشته ام، از جمله در ان جی او هایی که در عرصه جنسیت و سکسوالیته، حقوق بشر، اسلام، زنان و سیاست، مخالفان تبعیض، مدیریت درست و... فعالیت داشته ام. من



همچنین در سال ۱۹۹۹ در دهمین انتخابات فدرالی مالزی، با پلاتفرم (برنامه) مربوط به حقوق زنان، خود را به عنوان یک کاندید مستقل نماینده زنان معرفی کردم. من از ته قلب به عدالت، آزادی و برابری معتقدم. زندگی در جهانی که در آن یکی حقوق بیشتری دارد و حق دیگری را انکار می کند برای من عذاب آور است. همچنین نمی توانم این را تحمل کنم که کسی بخواهد مرا از حقوق طبیعی و انسانی ام محروم نماید. مادرم تا حدود زیادی در جلب من به فعالیت تاثیر داشته است. چرا که همیشه از من می پرسد که فلان کار یا حرکت عادلانه بوده یا نه، و با این کارش مرا وادار کرده که اعتقادات و باورهای خودم را مورد سؤال و پرسش قرار دهم.

ماها: شما با گروه «خواهران در اسلام» (Sisters in Islam) همکاری می کنید. ممکن است

درباره این گروه، فعالیت ها و اهداف آن توضیح دهید؟

تونلی: گروه ما، «خواهران در اسلام»، در سال ۱۹۸۸ یعنی حدود ۱۸ سال پیش از تجمع تعدادی از زنانی

شکل گرفت که با قرائتی از اسلام مبتنی بر برتری جنس مرد نسبت به جنس زن و تفسیر و ترجمه متون دینی برای



کشور فدرال مالزی با بیش از بیست میلیون نفر جمعیت در قسمت جنوب شرقی آسیا واقع شده است. این کشور دارای سیستم حکومتی پادشاهی مشروطه است.

مالزی تا سال ۱۹۵۷ مستعمره بریتانیا بود، و در ۳۱ اگوست ۱۹۵۷ استقلال یافت. ۵۵ درصد جمعیت آن شهر نشین، و ۴۵ درصد بقیه در روستاها زندگی می کنند. ۷۹ درصد زنان و ۸۹ درصد مردان این کشور باسوادند. زبان رسمی آن زبان مالزی (معروف به بهاس ملایو) می باشد. ۶۰ درصد مردم آن مسلمان سنی مذهب (اقلیت بسیار کوچک شیعه هم دارد) و بقیه پیرو مذاهب مسیحی، بودایی، هندو و دیگر ادیان هستند.

موجه جلوه دادن چنین قرائتی مخالف بودند. ما در این گروه احساس می کنیم و اعتقاد داریم که ادامه حق کشی نسبت به زنان ناشی از ترجمه و تفسیر نادرست از متون دینی از جمله قرآن است، که باعث شده کسی صدای ما زنان را نشنود و بی حقوقی ما را نبیند و تجارب و واقعیت های زندگی ما نادیده گرفته شود. این بی عدالتی نسبت به زنان در واقع هسته اصلی مرد سالاری است. همه این حق کشی ها، شکل گیری گروه «خواهران در اسلام» را ممکن کرد. یعنی ما با قرائت یک جانبه مردانه از قرآن مخالفیم. هدف ما آگاهی رسانی در این باره است که باید قرائت و تفسیری واقعی و غیر جانبدارانه از اصول و تعالیم واقعی اسلام صورت بگیرد. یعنی نشان دادن همان پرنسیب های اسلامی که در خدمت برابری زن و مرد هستند و سپس از این طریق ایجاد جامعه ای؛ که عدالت اجتماعی و برابری انسان ها را

فارغ از جنسیت اشان، به عنوان یک اصل می پذیرد و هموار کردن راه برای آزادی و احترام به ارزش انسانی افراد در یک حکومت دموکراتیک. بر این اساس فعالیت ما تنها شامل مبارزه برای عدالت جنسیتی زنان و تأکید بر قوانین و ساختارهای ضد زن نیست، بلکه برای ایجاد فضای عمومی که در آن گفتمان های مختلف امکان بروز یافته و گسترده شوند نیز تلاش می کنیم.



در شرایطی که اسلام چنان نقش مسلطی در شکل دهی و تنظیم روابط و زندگی ما دارد، کسی نمی تواند و حق ندارد که فقط و تنها یک تفسیر و قرائت از اسلام را جایز دانسته و تفسیر متون دینی را حق انحصاری خود بداند. چرا که در حالت انحصاری کردن قرائت دینی، زندگی زنان هرگز شکوفا نخواهد شد.

ماها: فعالیت های گروه شما و ارائه قرائت های تازه از اسلام تا چه حدودی در کشورتان مالزی،

تحمل می شود؟

تونی: مثل هر مورد دیگری، وقتی شما نیروی حاکم، گفتمان مسلط و ساختارهای موجود را به چالش بکشید، تعدادی موافق و تعدادی هم مخالف خواهید داشت. فعالیت گروه ما همیشه توسط حزب اسلامی، دیگر فعالان

مسلمان، حکومت و آن دسته از وسایل ارتباط جمعی که با گفتمان ما مخالفند، تا حدودی «جدال آمیز، ستیزه جو و آشوب گرانه» معرفی شده و آنها را محکوم کرده اند. آنها اعتبار ما را مورد سؤال قرار داده و ما را متهم می کنند که از مسیر اسلام و دین خارج شده ایم. نه تنها تفاسیر ما از اسلام را رد می کنند بلکه استناد به این فاکت تاریخی که همیشه از اسلام قرائت های متفاوتی وجود داشته را به



ما اعتقاد داریم که ادامه حق کثی نسبت به زنان ناشی از ترجمه و تفسیر نادرست از متون دینی از جمله قرآن است، که باعث شده کسی صدای ما زنان را نشنود و بی حقوقی ما را نبیند و تجارب و واقعیت های زندگی ما نادیده گرفته شود. این بی عدالتی نسبت به زنان در واقع هسته اصلی مرد سالاری است. ما با قرائت یک جانبه مردانه از قرآن مخالفیم. هدف ما آگاهی رسانی در این باره است که باید قرائت و تفسیری واقعی و غیر جانبدارانه از اصول و تعالیم واقعی اسلام صورت بگیرد.

عنوان «رو در روی اسلام قرار گرفتن» تعبیر می کنند. هر کاری، هر فعالیتی و هر قرائتی که ما در مخالفت با بی عدالتی، در جهت مساوات و برابری و بر علیه تبعیض ارائه می دهیم، آنها فوراً اعتبار ما را مورد سؤال قرار می دهند. بعضی ها حتی فراتر از این رفته خواستار این می شوند که حکومت فعالیت ما را غیر قانونی اعلام کرده و ما را محاکمه کند. در واقع همین حالا که من دارم به این سؤالات شما جواب می دهم یکی از همکاران ما، در دادگاه است و در آنجا به اتهاماتی مبنی بر اینکه ما اسلام و قانون شریعت را نمی دانیم و باعث تشویش اذهان زنان می شویم، جواب می دهد. من اینطور به قضیه نگاه می کنم که گروه ما باید خیلی قدرت داشته باشد و مسئولین حکومتی ما را تهدیدی جدی برای خود به حساب می آورند و به همین دلیل هم می خواهند صدای ما را خاموش کنند.

شیوه برخورد مخالفان ما، متأسفانه اسلام را در اذهان مردم به عنوان دینی ضعیف، خشن، بی منطق و تلخ

که وزن مجادلات دینی را بر نمی تابد و توان و قدرت تحمل بحث ها و نظرات دینی را ندارد، جا می اندازد.

این را ما هم نباید فراموش کنیم که ما در محیط و شرایطی فعالیت می کنیم که ادعا می شود محیط



دمکراتیکی است، اما با انواع و اقسام قوانین و دستورات سرکوبگرانه، مردم مالزی را از آزادی تشکل یابی و حق ابراز نظر محروم کرده اند. دستگاه دولتی همیشه بر علیه گروه های اجتماعی که خواهان متشکل شدن هستند، اقدام کرده و از طرف دیگر بخش مخصوصی در اداره پلیس و نیروی انتظامی هست که مخفیانه اطلاعاتی را درباره فعالین جمع آوری می کند تا در روز مبادا بر علیه آنها وارد عمل شوند.

من فکر می کنم ما گام های بزرگی برداشته و تا اینجا هم دستاوردهای خوبی داشته ایم و گرنه آنها کاری به ما نداشتند. اما چه بخواهند و چه نخواهند یک مسئله حتمی است؛ آنها نمی توانند ما را نادیده بگیرند. ما در جدیدترین کارزار مبارزاتی خود به همراه دیگر گروه های زنان، که در مخالفت با اضافه کردن بند ها و مواردی بسیار ناعادلانه به «قانون اسلامی خانواده» انجام دادیم، بسیار موفق بودیم و این باعث خشم آنها شده است. ما حمایت های بسیار وسیعی از طرف زنان و حتی مردان، هم مسلمان و هم غیر مسلمان، در سطوح مختلف جامعه دریافت می کنیم. می توان این سؤال را مطرح کرد که اگر ما زنان حق مشارکت در بحث ها و مسائل مختلف اجتماعی را دارا هستیم، پس چرا نباید در عرصه دینی حق اظهار نظر داشته باشیم؟ کجای اسلام گفته شده که فقط مردان حق تفسیر اصول دینی و قرآن را دارند؟

ماها: مسلمان فمینیست؟ یعنی چه؟ واقعاً گروه شما این عقیده را دارد که اسلام دینی است که

من متوجه هستم که اصطلاح «مسلمان فمینیست» برای خیلی ها تعجب آور است اما برای من تناقضی را تفسیر می کند به این شکل که؛ تو اعتقاد داری که «مسلمان بودن» خود بخود یعنی اعتقاد به مادون بودن زن و کهنتری او نسبت به مرد، و بر همین اساس مسلمان بودن و در عین حال فمینیست بودن با هم تجانسی ندارند. مسلماً استناد به اسلام و عمل به آن به شکلی که امروز در جهان می بینیم، چنین تصویری را در اذهان مردم جهان ایجاد کرده است و خیلی ها اسلام را دینی خشمگین و تنبیه کننده می دانند، اما اسلامی که من به آن اعتقاد دارم بر اساس اصول عدالت، برابری، آزادی و به دور از تبعیض بنا شده است.

می تواند برابری را برای زنان به ارمغان آورد، در حالی که بسیاری از رهبران دینی ادعا می کنند که بر طبق اسلام مردان حقوق بیشتری از زنان دارند؟

تونی: من متوجه

هستم که اصطلاح «مسلمان فمینیست» برای خیلی ها تعجب آور است اما برای من تناقضی را تفسیر می کند به این شکل که تو اعتقاد داری

که «مسلمان بودن» خود بخود یعنی اعتقاد به مادون بودن زن و کهنتری او نسبت به مرد، و بر همین اساس مسلمان بودن و در عین حال فمینیست بودن با هم تجانسی ندارند. مسلماً استناد به اسلام و عمل به آن به شکلی که امروز در جهان می بینیم، چنین تصویری را در اذهان مردم جهان ایجاد کرده است و خیلی ها اسلام را دینی خشمگین و تنبیه کننده می دانند. اسلامی که من به آن اعتقاد دارم بر اساس اصول عدالت، برابری، آزادی و بدور از تبعیض بنا شده است. لذا کنار گذاشتن آن بخش از ساختارها و اصول سرکوب کننده و خشن از جمله بی عدالتی نسبت به زنان بسیار ضروری است. من به چیزی کمتر از این رضایت نمی دهم چرا که در غیر اینصورت، اصول دین متناقض و بی ربط



جلوه می نمایند و من شخصا، سیستمی از اصول متناقض و بی ربط را به عنوان دین و اصول اعتقادی خودم نمی پذیرم.

من خودم اصطلاح «مسلمان فمینیست» را زیاد به کار نمی برم چرا که نامگذاری را کلاً بیهوده می دانم و هر وقت از من سؤال شده که آیا من یک «مسلمان فمینیست» هستم، ابتدا سعی می کنم برداشت و فهم خودم از مسئله را بیان کنم، چرا که یک آری یا خیر ساده به چنین سئوالی، آنطور که باید و شاید مسائل را روشن نمی کند. من هم از واژه «فمینیست» و هم از واژه «مسلمان فمینیست» استفاده کرده و با توجه به مفهوم سؤال و پاسخی که می خواهم به آن بدهم، یکی از این دو واژه را استعمال می کنم.

دفاع از واژه و اصطلاح «مسلمان فمینیست» در واقع به معنای رد کردن سرکوب و بی عدالتی هایی است که تحت نام و لوای اسلام صورت می گیرد. اتخاذ چنین موضعی گاهی بسیار قدرتمند است و زنان زیادی با استفاده از همین شیوه توانسته اند نیروی مقابله با سرکوب را در خود تقویت کرده و در مقابل ظلم و بی عدالتی بایستند. مسلماً محافظه کاران مذهبی زیادی پیدا می شوند که چنین رهیافتی به مسائل را حمل بر تسلیم شدن در برابر «ایدئولوژی و فرهنگ غربی» و رقیق کردن اسلام معرفی می کنند، و در مقابل اینها، فمینیست های سکولار هم ادعا می کنند که «مسلمان فمینیست»؛ به معنای چپاندن زنان در سیستمی از اصول اعتقادی (دینی) است که ذاتاً ضد زن و ناعادلانه است.

تو درست می گویی، بسیاری از مسلمانان، رهبران مذهبی مسلمان و وکلای دینی هستند که بر این ادعای دردسر ساز تاکید می کنند که اسلام حق بیشتری به مرد داده است. اما بدتر از آن، اینکه صداهای محافظه کار توانسته اند با انحصاری کردن فضای اجتماعی و سیاسی، تفکرات و برداشتهای عدالت ستیزانه خود را به صورت یک سیستم مسلط و حاکم در آورده، آن را در شکل «تنها راه درست و حقیقت اسلام» به مردم قالب کنند و بدین وسیله اسلام را به وسیله ای برای رد پلورالیسم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، و در جهت حفظ منافع خود، بکار گرفته اند. اما جای بسی خوشحالی است که روز بروز بر تعداد افراد و گروه ها و حتی افراد مذهبی که با سیستم سیاسی و ارزشی حاکم در می افتند و می گویند که ما نمی توانیم سیستم و قوانینی را بپذیریم که فاقد عقلانیت اند و با زندگی امروزی ما همخوانی ندارند. اگر ما دلسوز اسلام هستیم باید به گذشته، حال و آینده توجه کنیم و قرائتی از دین ارائه دهیم که با شرایط تاریخی هر دوره مطابقت داشته باشد. همانطور که گفتم هر روز صداهای بیشتری در این خصوص بگوش می رسند و این مایه دلگرمی است.

ماها: به عنوان یگ گروه «مسلمان فمینیست» آیا شما با فمینیست های سکولار در مالزی هم

همکاری دارید؟

تونی: صد در صد. ما در موارد مختلف با گروه های زیادی که در عرصه مسائل زنان، حقوق بشر، دمکراتیزه کردن عرصه های مختلف جامعه و سیاست، گروه های خواستار لغو قوانین خشن و سرکوبگر، مدافعین آزادی بیان و دیگر حقوق گروه های اجتماعی به حاشیه رانده شده فعالیت دارند، همکاری داریم.

برای مثال، در مالزی کارزاری به راه افتاد تحت عنوان: «برنامه برای تغییرات» که شامل ۱۱ مورد مهمی می شد که برای دسترسی به برابری جنسی و ایجاد زمینه های رشد زنان و مردان در مالزی، بایستی تغییراتی در آنها



داده شود. در این کارزار، ائتلاف گسترده ای متشکل از گروه ما و تعداد زیادی از دیگر گروه های زنان سکولار، گروه های حقوق بشری و دیگران شکل گرفت که ۶۵ سازمان غیر دولتی دیگر هم از آن اعلام حمایت و پشتیبانی کردند. گروه های دیگر در مالزی، متوجه این هستند که چرا گروه ما در چارچوب اسلام و حقوق بشر کار می کند، به این دلیل که شرایط سیاسی و اجتماعی محیط اینجا را خوب درک می کنند. هربحث و گفتگویی درباره اسلام و تفسیر قوانین دینی در فضای رسمی در انحصار دو حزب مالی- اسلامی موجود در کشور و گروه های متعصب دینی می باشد که برای هر چه بسته تر کردن فضا و تطبیق قوانین و جامعه با شریعت خشکی که آنها از اسلام قبول دارند، با هم در رقابت می باشند. اگر اینها موفق شوند، نه تنها اختلافات حقوقی بین زنان و مردان بیشتر خواهد شد، بلکه روابط زن و مرد را هم تحت شعاع قرار خواهند داد. مسئله به حدی جدی است که حتی دادگاه ها و وکلا هم جرات زیر سؤال بردن قوانین شریعت منتج از تفاسیر محافظه کارانه از اسلام را به خود نمی دهند. در چنین شرایطی، تلاش برای تاثیر گذاری و ارائه قرائتی نوین از اسلام، در چارچوب اسلامی بسیار مهم است، هر چند که محافظه کاران با انواع ترندها ما را فاقد صلاحیت ورود به اینگونه مباحث می دانند.

ماها: آیا گروه شما، «خواهران در اسلام»، به همه عرصه های زندگی زنان از جمله سکس و

جنسیت زنان هم می پردازد؟

تونی: فکر می کنم پرداختن به همه عرصه های زندگی زنان بدون توجه به جنسیت زنان ناممکن است. از چگونگی پوشش گرفته تا بروز احساس، تا اختیار داشتن ورود به یک رابطه و کنترل آن، تا نوع رابطه، تا تصمیم درباره

بچه دار شدن و... همه و همه عرصه های زندگی زنان هستند، عرصه هایی که در مرکز مشاجرات و تفاسیر متفاوت هستند. ارزش های مردسالار که توسط نورم ها، دگم ها و قضاوت های یک جانبه فرهنگی پا بر جا نگه داشته شده اند، حق زن در کنترل بر بدن و جنسیت خود را انکار می کنند تا خشونت بر علیه زنان را موجه جلوه دهند. توجه به مکانیسم های ناظر بر زندگی زنان، کنترل آنها بر بدن و جنسیت خویش و تنظیم روابط زنان، بسیار ضروری است چرا که ما را در درک و فهم توقعات جامعه از زنان، رفتار و گفتار و حرکات آنان، یاری می دهد و چشم ها را بر

از چگونگی پوشش گرفته تا
بروز احساس، تا اختیار
داشتن ورود به یک رابطه و
کنترل آن، تا نوع رابطه، تا
تصمیم درباره بچه دار شدن
و... همه و همه عرصه های
زندگی زنان هستند، عرصه
هایی که در مرکز مشاجرات و
تفاسیر متفاوت هستند.



ارزش های مردسالار که توسط نورم ها، دگم ها و قضاوت های یک جانبه فرهنگی پا بر جا نگه داشته شده اند، حق زن در کنترل بر بدن و جنسیت خود را انکار می کنند تا خشونت بر علیه زنان را موجه جلوه دهند.

ساختارها و گفتمان های ناعادلانه مسلط مربوط به هویت، جنسیت و سنت ها باز می کند. امروز در هر خشونتی که



بر علیه هر زنی روا می شود، قبل از هر چیز رفتار و حرکات آن زیر ذره بین قرار می گیرد تا ریشه های خشونت را در رفتار خود آن زن جستجو کنند و او را عامل بدبختی خود معرفی نمایند. بر همین اساس صحبت از جنسیت زنان یکی از مهم ترین و اساسی ترین بخش فعالیت هر گروهی است که ادعای مبارزه برای حقوق زنان را دارد.

ماها: اگر گروه «خواهران در اسلام» که تو عضو آن هستی، از حقوق زنان در کنترل جسم و

جنسیت خود دفاع می کند، آیا این بدان معنا است که شما از حقوق زنان لزیب هم دفاع می کنید؟

تونی: در عرصه بحث های مربوط به جنسیت، زمان می برد تا مسائل حقوقی همجنسگرایان و

ترانس سکشوال ها هم جایگاه خود را بیابند، اما وقتی که در مالزی مسائل جنسی کالا در یک عرصه بسته و مسکوت در نگه داشته شده باشد، پرداختن به مسائل همجنسگرایان کار آسانی نیست. علاوه بر آن در بسیاری از جوامع چنین بحثی باعث ایجاد حس ناخوشایند و بدبینی می شود. بسیاری از سازمان های غیر دولتی (ان جی او-ها) در طرح مسائل همجنسگرایان از زوایه اچ آی وی برخورد کرده اند که همین، دو مشکل را به طور همزمان ایجاد می کند:

تبعیض نسبت به افراد با گرایش جنسی و عمل جنسی ای که ضرری به کسی نمی زند نادرست است و باید لغو شود... دولت نباید روابط جنسی انسان های بالغ که بر اساس نیاز و گرایش خود دست به انتخاب می زند را مورد تهدید و تبعیض قرار دهد و تنوع گرایشات جنسی تا زمانی که ضرری به کسی نمی زند باید مورد احترام قرار بگیرد. تحمل، مدارا و احترام نسبت به زنان و مردانی که نوع دیگری از زندگی خصوصی را انتخاب می کنند باید مورد حمایت و تشویق قرار گیرد. افراد "دگر باش" نبایستی مورد خشونت و بی مهری قرار گیرند.

اول اینکه اینطور تبلیغ می شود که همه همجنسگرایان ایدز دارند، یا به ایدز مبتلا می شوند، و دیگر اینکه این ذهنیت ایجاد می شود که همه بیماران ایدز همجنسگرا هستند. ولی همین که این مسائل بهر حال مطرح می شوند خود امر مثبتی است. چرا که فرهنگ مسلط با سکوت در مورد گروه های مختلف، آنها را از انظار عمومی به دور نگه می دارد و آنها را حاشیه ای می کند. پس شکستن سکوت خود کار خیلی خوبی است. در مالزی بحث مسائل جنسی با استقبال مواجه می شود و گروه های زنان و دیگر تشکلات حقوق بشری با وجود همه محدودیت ها، اما شروع به طرح هر چه بیشتر این مسائل کرده اند.

در گروه خود ما «خواهران در اسلام»، ما یک برنامه کلاس های آموزشی درباره موضوع همجنسگرایی برای اعضا تشکیل دادیم تا افراد گروه با موضوع اسلام و

همجنسگرایی و دلائل مخالفت و موافقت بیشتر آشنا شوند. می توان گفت که هر چند همه اعضا گروه ما ممکن است خود را مدافع حقوق لزیب ها معرفی نکنند، چرا که این موضوع جدیدی برای ماست، اما با این همه گروه «خواهران در اسلام»، بر این اصل اعتقادی خود پافشاری می کند که هیچ کسی نباید به خاطر گرایش جنسی خود مورد تبعیض، بی حرمتی و خشونت واقع شود.

بد نیست این را هم بگویم که در کارزار «برنامه برای تغییرات» که در ائتلاف با ده ها گروه مختلف علمی

کردیم و در جواب یکی از سئوالات قبلی به آن پرداختم، ما ماده ای داشتیم به این شکل: «تبعیض نسبت به افراد با



گرایش جنسی و عمل جنسی ای که ضروری به کسی نمی زند نادرست است و باید لغو شود... دولت نباید روابط جنسی انسان های بالغ که بر اساس نیاز و گرایش خود دست به انتخاب می زنند را مورد تهدید و تبعیض قرار دهد و تنوع گرایشات جنسی تا زمانی که ضروری به کسی نمی زند باید مورد احترام قرار بگیرد. تحمل، مدارا و احترام نسبت به زنان و مردانی که نوع دیگری از زندگی خصوصی را انتخاب می کنند باید مورد حمایت و تشویق قرار گیرد. افراد "دگر باش" نبایستی مورد خشونت و بی مهری قرار گیرند.»

اما هارمونی مسلط، قرائت باریک بین از احکام اسلامی درباره هر چیزی را را رد می کند، به جز ارزش هایی که در خدمت دگرجنسگرایی مردسالارانه هستند و حاضر نیست به استدلال های دیگر گوش دهد و هر چیزی که در این چارچوب ننگجد را با خشونت و تهدید و ارعاب از سر راه خود بر می دارد. اما همانطور که قبلاً اشاره کردم خوشبختانه قرائت ها و تفاسیر امروزی از احکام دینی هر روز هواداران بیشتری می یابد و در مالزی بحث های فراوانی در این رابطه در بین روشنفکران دینی در جریان است.

ماها: حقوق گی و لزبین ها جزئی از حقوق بشر است. با این همه بعضی از گروه های زنان مسلمان که خود را «مسلمان فمینیست» معرفی می کنند، از صحبت درباره همجنسگرایی می پرهیزند. چرا گروه شما به همکاری با گروه های همجنسگرایان مالزی روی خوش نشان داده و بدان عمل هم کرده است؟

تونی: گروه هایی که علناً خود را گروه های مدافع حقوق همجنسگرایان معرفی می کنند (منظورم به آن شکلی که در غرب معمول است)، در مالزی نه اینکه نباشند، ولی نسبتاً کم هستند. اما گروه های همجنسگرایان که تحت نام های دیگر (پوششی) کار می کنند، زیادند. جای تاسف است که این گروه ها از اعتراف علنی به گرایش جنسی خود و اینکه حق و حقوقی دارند می پرهیزند؛ یعنی صرفاً در سطح ارائه خدمات حمایتی و اطلاعاتی به همجنسگرایان باقی می ماند و از طرح مسائل خود در سطح وسیع و کشاندن آن به سطح دولتی و درخواست مستقیم از مسئولان برای تغییر قوانین می پرهیزند. دلیل این کار شاید ترس از واکنش منفی دولت و سرکوب آنها باشد. ما در گروه خود، در بحث ها و کلاس های آموزشی که در مورد اسلام، جنسیت و قانون شریعت اسلامی برگزار می کنیم با چندین گروه همجنسگرایان همکاری داریم، مثلاً برای نمونه از نمایندگان آنها دعوت می کنیم که در کلاس ما حاضر شده و درباره همجنسگرایی و مسائل و مشکلات جنسی همجنسگرایان صحبت کنند که تاثیر خیلی خوبی داشته است.

اینکه بعضی از گروه های معروف به «مسلمان فمینیست» در کشورهای اسلامی از صحبت درباره همجنسگرایی می پرهیزند، احتمالاً به این دلیل است که بعضی از آنها واقعا و خالصانه باور دارند که اسلام مخالف همجنسگرایی است. (البته این مختص گروه های زنان مسلمان نیست و بعضی از گروه های زنان پیرو ادیان دیگر هم همینطور هستند)، بعضی از گروه ها هم بر این عقیده هستند که کلاً همجنسگرایی موضوع مبارزات زنان نمی باشد و در چارچوب آن نمی گنجد، پس آن را کنار می گذارند. چه بسا که بعضی گروه ها حتی نتوانند با کسی که از مرد به زن تغییر جنسیت داده، کنار بیایند. و بعضی از گروه های زنان هم معتقدند که پرداختن به مسائل همجنسگرایان دستاوردهای مبارزاتی زنان را در اذهان جامعه تهدید می کند. با این همه کار روشنگری



همجنسگرایان برای گروه های زنان خیلی مهم است تا بر شک و تردید های خود در این رابطه غلبه کنند. به خصوص که لذت ها هم زن هستند و مردسالاری در مقابل همه ما قرار دارد.

ماها: آیا گروه «خواهران در اسلام»، با دیگر گروه های زنان مسلمان فمینیست در کشورهای

دیگر رابطه دارد؟

تونلی: ما با بسیاری از گروه های زنان مسلمان در جهان رابطه داریم. شاید هر کدام از ما در شرایط خاص ملی و کشوری بسر ببریم، اما سرکوب و تبعیض نسبت به زنان همه جا یکی است. همکاری جهانی زنان باعث می شود تا زنانی از هر گوشه دنیا با تجارب ملی و محلی متفاوت، اما با مشکلات مشترک؛ یعنی به نام دین و تحت لوای اسلام مورد بی حقوقی، تبعیض و خشونت واقع شدن، دور هم جمع شده، به هم اعتماد به نفس داده و به صورت مشترک با مشکلات برخورد کنند. این کار، ما را از تنهایی و انزوایی که ممکن است در محدوده کشوری خود احساس کنیم به در می آورد.

ماها: چقدر درباره ایران، فعالیت فمینیست های ایرانی و مبارزه همه جانبه برای مدرنیزاسیون در

کشور ما اطلاع داری؟

تونلی: مطلق گرای کار سختی است. حدس می زنم حوادثی که به تحولات بعد از سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) منجر شد، طوری بوده اند که نمی توان آنها را از ذهن به دور نگه داشت. یادم می آید که وقتی درباره اصلاحاتی که رئیس جمهور سابق ایران، محمد خاتمی، از آنها صحبت می کرد می شنیدم، چقدر خوشحال می شدم. اما گاهی حس می کنم که دو ایران متفاوت در ذهن من وجود دارند. یکی ایرانی است که من از آن می ترسم؛ و آن ایرانی است که زنان و اقلیت های جنسی را سرکوب می کند و دیگری ایرانی است که فیلم های فمینیست های آن در جهان غوغا می کنند. یادم می آید چقدر از این مسئله شوکه شدم وقتی که متوجه شدم که آزادی بیان و اقلیت ها در ایران خیلی کمتر از آن چیزی است که ما اینجا در مالزی داریم، با این همه مشاهده فیلم های زنان کارگردان ایرانی به من قدرت می دهد، وقتی که می بینم آنها با امکاناتی خیلی کمتر از ما، این چنین فیلم هایی می سازند؛ فیلمهایی با تم و موضوعاتی که کارگردانان مالزیایی حتی به آنها نزدیک هم نمی شوند. ما «خواهران در اسلام» اخیراً میزبان نمایندگانی از طرف دولت، گروه های غیر دولتی و چند کارشناس ایرانی بودیم. آنها به مالزی آمده بودند تا از تجارب ما در چگونگی بسیج کردن افراد و جا انداختن ایده رفع هر گونه ستم بر علیه زنان، استفاده کنند. اعضا ما هم چندین بار درباره موضوعات مختلفی به ایران سفر کرده و در کنفرانس های متعددی در کشور شما شرکت کرده اند، و اخیراً هم دعوتنامه ای از یکی از سازمان های زنان در ایران دریافت کرده ایم که پیشنهاد همکاری بیشتر و تقسیم تجارب را به ما کرده اند. ما در حال سازماندهی نمایشگاهی هستیم درباره موضوع زنان مسلمان و هنر. یکی از دانشگاه های ایران برای شرکت در این نمایشگاه اظهار علاقه کرده است. ما اخیراً در سفر محمد خاتمی به مالزی با ایشان ملاقاتی داشتیم که بسیار جالب بود. امیدوارم به زودی فرصتی پیش آید تا خود من بتوانم از ایران دیدن کنم.

ماها: از صحبت های شما بسیار متشکریم و امیدواریم به زودی شما را در ایران ملاقات کنیم. /



نامه های خوانندگان

❖ به نظر شما چرا گی ها همچین رفتاری دارن؟

یک دگرجنسگرا

سلام،

من یک دگرجنسگرا هستم. مجله اتان را خواندم. خوب بود. من با بعضی از بچه های همجنسگرا آشنا هستم. اکثراً فکر می کنن دارن کار بدی می کنن و ازشون که پرسیدم در بچگی به زور مورد آزار و اذیت (تجاوز) اطرافیان اشون قرار گرفته بودن. هر چند من اعتقاد دارم که همجنسگرایی پدیده ای طبیعی هست، اما اکثر بچه هایی که همجنسگرا هستن به خاطر پول و اینکه قبلاً اذیت شده بودن این رفتار را از خودشون بروز میدن. خیلی هاشون هم با دخترا رابطه جنسی دارن. اکثراً هم مشکلات روانی دارن یعنی ظاهراً براشون معنی نداره که یک دوست غیر همجنسگرا داشته باشن. تا باهاشون آشنا میشی فکر می کنن برای تجاوز با اونها باهاشون دوست شدی و همه حرفاشون درباره چگونگی رابطه، پول، و... دور میزنه. به نظر شما چرا همچین رفتاری دارن؟

ماها

در اینکه چنین افرادی در جامعه ما وجود دارند شکی نیست. اما اینکه این افراد را به عنوان سمبل و نماینده همجنسگرایان بدانیم درست نمی باشد. همجنسگرایان آگاه به گرایش خود، همجنسگرایانی که مورد تجاوز قرار نگرفته و همجنسگرایانی که در سطوح مختلف و عرصه های متنوع جامعه پست و مقام های مهمی دارند هزاران بار بیشتر از تعداد افراد مورد نظر شما هستند. دلیل اینکه همجنسگرایان واقعی کمتر خود را آفتابی می کنند را باید در شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم دید و خوب وقتی چنین افرادی خود را آفتابی نکنند طبیعتاً الگوهای خوب هم کمیاب خواهند بود.

تجاوز به کودکان امری زشت و غیر انسانی است. تجاوزات اکثراً در خانواده ها و توسط نزدیکان و فامیل کودکان صورت می گیرد. دختر بچه ها خیلی بیشتر از پسر بچه ها مورد تجاوز جنسی واقع می شوند. تجاوز به کودک تاثیرات مخرب روانی بر ذهن و روان او گذاشته، زندگی آینده او را دچار اختلال می کند. به همین دلیل هم هست که همه از جمله همجنسگرایان با تجاوز و بچه بازی بشدت مخالفند. اما اگر تجاوز به یک کودک را دلیل همجنسگرا شدن او بدانیم، فرض پر خطایی مرتب شده ایم چون این دو ربطی به هم ندارند. جهت گیری گرایش جنسی انسان ها کماکان به طور خیلی دقیق و علمی بر دانشمندان علوم جنسی معلوم نشده است. با اینهمه اعتقاد بر این است که گرایش جنسی در نتیجه کنش و واکنش متعدد عوامل بیولوژیکی، روانی، اجتماعی، تربیتی، خانوادگی، فرهنگی و... شکل می گیرد.

نکته دیگر اینکه تعداد انسان هایی که گرایش همجنسگرایانه دارند و مورد تجاوز واقع نشده اند و در محیط

گرم خانوادگی تربیت شده اند بسیار بیشتر از درصد محدود همجنسگرایانی است که ممکن است مورد تجاوز جنسی واقع شده باشند. با اینهمه همانطور که گفتیم بدون شک مورد تجاوز واقع شدن تاثیرات مخرب زیادی بر ذهن و روان و زندگی فرد دارد که همچون شبیحی او را دنبال می کند. بی جهت نیست که این افراد از توان ذهنی و روانی برای اعتماد به اطرافیان خود کمتر بهره برده باشند.

❖ مومن همجنسگرا؛ پارادوکس یا...؟!

رهام

خواندن ویژه نامه ی قوم لوط سبب شد من هم در این مورد نظرم را بنویسم و بر ادامه گفت و گو در این خصوص دامن بزنم. مدتهاست به واژه مومن همجنسگرا فکر می کنم و در مورد آن با خدا حرف می زنم. من به عنوان یک مسلمان معتقد و ملتزم؛ همواره با دغدغه سرانجام اخروی ام زندگی می کنم و تردید ندارم که روزی باید پاسخ گوی همه اعمالم - و به خصوص رفتار جنسی ام - باشم. این در حالی است که گرایش جنسی خود را در تقابل صریح با دین (و یا دست کم فهم اکثریت دین شناسان) می یابم. من در این سی سال و اندی که از عمرم می گذرد؛ هیچ وقت گرایشی را نسبت به هیچ زنی در خودم حس نکرده ام. دو بار برایم فرصت ارتباط با زن فراهم شد؛ که هر دو بار؛ نه خواستم و نه توانستم. بار اول وقتی که به توهم رهایی از همجنسگرایی و برای اجرای دستور خداوند متعال تن به ازدواج دادم و خود را دچار کابوس وحشتناکی نمودم که هنوز - علی رغم پایان یافتنش با طلاق بدون دخول - پس از سال ها؛ یادش خاطرمد را آزرده می کند و بار دوم وقتی که فردی مرا به اتاق زنی برای هم بستر شدن با او برد. جدا از این دو رویداد؛ از همان ابتدای نوجوانی؛ همواره دلم به یاد مردانی تپیده که توانسته اند دلم را تسخیر کنند و ذهنم را به اندیشیدن به خودشان وادار کنند. هر چند که در اکثر موارد فقط حسرت بودن با آنها و یا در آغوش کشیدن شان بر دلم مانده و نصیبی جز خسارت های مادی و روحی نبرده ام. علی رغم گرایش جنسی ام و در سایر جنبه های زندگی ام؛ تا حد امکان در چارچوب های مشخص شده دینی زندگی کرده ام. اما سرنوشت قوم لوط بسیار تکان دهنده تر از آن است که بتوانم خودم را به قرائتی نامطمئن از آیات مربوطه دلخوش کنم. در عین حال با مکانیزمی که بتواند مرا به یقین صد درصد برساند هم آشنا نیستم و اصل مشکل از این جا شروع می شود: آیا مومن همجنسگرا (بودن) یک پارادوکس وقوع ناپذیر و غیر ممکن است یا آن که برای همجنسگرایانی که نه می توانند خلاف گرایش درونی خود رفتار کنند (و زندگی شبیه به دگرجنسخواهان در پیش گیرند) و نه حاضرند دست از ایمان خود بردارند و سعادت اخروی خود را از دست دهند؛ شدنی است؟

آن چنان که می دانیم علم روان شناسی امروز همجنسگرایی را بیماری نمی شناسد و در این صورت راهی هم برای تغییر «گرایش جنسی» پیشنهاد نمی کند. (در صورت وجود راهی برای تغییر گرایش جنسی؛ به خصوص قابل دسترس در ایران؛ نگارنده از مطلع شدن از آن بسیار خرسند خواهد شد) از طرفی وقتی سخن از گرایش جنسی می رود؛ چه بسا برخی (عمدتا دگرجنسگرایان) مساله را به رابطه جنسی و انزال تقلیل دهند و مثلا پیشنهاد کنند که در موقع فشار شهوت؛ همه چیز با یک استمناء ختم به خیر شود(!) - و کار به رجوع به همجنس نکشد - حال آن که من به عنوان یک همجنسگرا؛ مرد مورد علاقه ام را فقط برای ارتباط جنسی نمی خواهم. درست همانند دگرجنسگرایان؛ که همه وقت شان در رختخواب نمی گذرد. فردی مثل من؛ حتی برای



کسب لذت هم نشینی و مصاحبت نیز مردان را انتخاب می کند و در کنار آنان آرام می گیرد و دنیا برایش به گونه ای است که گویا خداوند هیچ زنی را خلق نکرده و تنها مردان وجود دارند و از بین این مردان؛ بخشی واجد جذابیت جنسی اند و از آن میان معدودی شایسته شریک زندگی شدن. رنج مضاعف ما همجنسگرایان این است که علاوه بر تحمل انزوا و زیستن بدون شریک زندگی - دغدغه دنیوی - باید نگران آخرت و زندگی اخروی مان هم باشیم. مهم ترین سوالی که از خودم می پرسم و برایش پاسخی نمی یابم آن است که اگر خداوند گرایش به زن را در من همجنسگرا قرار داده است - به صورت فطری - چرا این گرایش هیچ وقت خودش را ظاهر نمی کند و نشان نمی دهد؟ مگر بقیه آدم ها کار خاصی انجام می دهند تا علاقه به هم نشینی و ارتباط (عام و خاص) با زنان در وجودشان شکوفا شود که ما انجام نداده ایم و نمی دهیم؟ آن چنان که گفته اند غریزه بالفعل است و بالقوه نیست که برای شکوفایی اش نیاز به طی مراحل و سعی و تلاش باشد. آیا این نتیجه گیری که «خداوند ما را متفاوت خلق کرده است» صحیح نیست؟ و از آنجا که لازمه عدل خداوندی؛ بازخواست در چارچوب «داده ها» است؛ آیا هم چنان این تفکر صحیح است که همجنسگرایان باید رفتار (جنسی) مشابه دگرجنسگرایان داشته باشند والا سزای شان در دنیا اعدام و در آخرت؛ خسران ابدی است؟ مگر خداوند از نابینایان توقع دیدن و از ناشنوایان توقع شنیدن و از فاقدان قدرت تکلم توقع صحبت کردن دارد که از ما توقع با زنان زیستن را داشته باشد؟ آیا آیه شریفه «لا یكلف الله نفسا الا وسعها» اینجا مصداق پیدا نمی کند؟ معاشرت خاص با زنان در وسع روانی ما نیست و حداقل این جانب مستقیم تجربه کردم که آمدن نام زنی در شناسنامه ام مرا دگرجنسگرا نمی کند و نه توانایی ارتباط با زن را به من می بخشد و نه شور و شوقی برای بودن با او در من می انگیزد. آیا منطقاً نباید بخاطر تحمل محرومیت ها و محدودیت های حاصل از همجنسگرایی مان (در این دنیا)؛ در جهان دیگر مورد تقدیر و پاداش قرار بگیریم؟ آیا بعد از هر سختی؛ آسانی نیست؟ حالا تقدیر و پاداش پیشکش مان؛ چرا دین و یا مراجع دینی خیال مان را از بابت آخرت مان راحت نمی کنند تا بدانیم که مرگی به شیوه قوم لوط و فرجام اخروی شبیه به آنها در انتظارمان نیست؟ بالاخره قوم لوط تاوان تجاوز به عنف و یاغی گری اش را پرداخت (نشستن بر سر راه کاروانها و تجاوز دسته جمعی به مسافران و ارتباط با همجنس علیرغم میل و کشش به جنس مخالف) یا نه؛ هرگونه ارتباطی با همجنس؛ ولو برای آنان که گرایش جنسی متفاوت دارند - همجنسگرایان - فرجام مشابه دارد؟

در کنار وجه اخروی مساله؛ آیا نمی توان راهی برای همجنسگرایان گشود تا بتوانند با انتخاب یک شریک زندگی؛ در همین دنیا هم رنج کمتری را تحمل کنند؟ دگرجنسگرایان انصاف دهند. آیا ما نیاز به آغوشی برای پناه بردن و شانه ای برای سر نهادن نداریم؟ آیا روزهای پیری و سستی در انتظارمان نیست تا لازم باشد کسی در کنارمان و یاورمان باشد؟ دین شناسان پاسخ دهند؛ اگر حقیقتاً ما با آفرینش خاص مان قرار است خسران دنیوی و اخروی را تجربه کنیم تکلیف مان را بدانیم و اگر هم می شود «مومن همجنسگرا» بود؛ چگونه؟ نمی توان مساله همجنسگرایی و همجنسگرایان را نادیده گرفت و برایش راه حلی ارائه نداد. ما وجود داریم و حق خودمان می دانیم که هم در دنیا سعادت مند باشیم؛ هم در آخرت.

ماها

شما سؤالاتی منطقی مطرح کرده اید و متولیان دین اخلاقاً موظف هستند به سؤالات و پرسشهای مؤمنان پاسخ دهند. اما در بین رهبران مذهب اسلام، تا بحال کسی پیدا نشده که بخواهد به اینگونه سؤالات بپردازد. دلیل



آن به نظر ما این است که سطح گفتمان نواندیشی دینی در اسلام هنوز به سطح نو اندیشی دینی در مسیحیت یا یهودیت نرسیده است. حتماً این را می دانی که نواندیشی دینی دو دین یهود و به خصوص مسیح از حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ سال قبل شروع شد و همزمان و پا به پای گفتمان های دیگر از جمله گفتمان حقوق بشر، حقوق فردی، نقش و جایگاه دین و رابطه فرد با خدا، موقعیت و اعتبار گفته های رهبران دینی، دموکراسی، آزادی بیان و... رشد پیدا کرد. تا جایی که گروه هایی همچون زنان و همجنسگرایان، که متعصبان مذهبی با استناد به قرائت های خشک و یک جانبه آنها را دارای حقوق کمتری می دانند دو راه مختلف در پیش گرفتند؛ راه اول ترک دین و خدا. به این شکل که گفتند حالا که بنام خدا، دین، پیامبر و کتاب آسمانی، من انسان را به صرف جنسیت، محکوم شده و حقوق نادیده گرفته می شود، همان بهتر که عطای دین و خدا را به لقایش ببخشم و آزاد زندگی کنم. پارسایی و معنویت مترادف اعتقاد به خدا نیست. افراد غیر مذهبی پارسا و متقی و معنوی، چه بسا پاک سرشت تر از افرادی باشند که تحت لوای دین ظلم و جفا می کنند. بخشی دیگر (از زنان و همجنسگرایان) هم بر این باورند که نباید مذهب و دین و خدا را تیول مطلق متعصبان و رهبران مذهبی دانست و تفسیر مذهب و احکام آن را فقط حق مدعیان دکان دار دین قلمداد کرد. پس خود به مطالعه و تحقیق جدی دست زده و در برجسته تر کردن آن دسته از اصول و احکام دینی پرداختند که با انسان و زندگی او همخوانی بیشتری دارند. بی جهت نیست که در غرب با توجه به سابقه تاریخی این گونه مباحث، امروزه تعداد زیادی گروه های همجنسگرای مذهبی فعالیت می کنند و حتی روحانیان و رهبران دینی همجنسگرا هستند که همجنسگرایی خود را علنی کرده اند. گفته می شود که در منطقه ای در شهر استکهلم سوئد از بین ۱۶ کشیشی که روزهای یک شب در کلیساهای آن منطقه در جلو نماز گزاران مسیحی می ایستند و مراسم مذهبی خود را اجرا می کنند، ۹ نفر آنها همجنسگرای علنی هستند و نماز گزاران این را می دانند. وجود این پدیده از طرفی به سطح آگاهی، دانش و احترام به ارزش انسانی در نزد مؤمنان مسیحی سوئد بر می گردد و از طرفی منعکس کننده سطح رشد دموکراسی اجتماعی آن کشور می باشد.

اسلام حدود ۶۰۰ سال بعد از مسیحیت آمد و به همان اندازه هم نواندیشان دینی مسلمان، در گفتمانهای خود با نواندیشان دینی مسیحیت فاصله دارند. عامل دیگر اینکه نبود دموکراسی در جوامع مسلمان در کند کردن حرکت و طرح گفتمانهای دینی هم نقش بازدارنده ایفا می کند. پس اینکه نواندیشان دینی ما (نمونه محسن کدیور و یا سروش) هنوز با همجنسگرایی مشکل دارند، چیز عجیبی نیست. و نکته آخر اینکه، بحث ها و تفاسیر از احکام و اصول دین جامد و ایستا نبوده و نیست. این بحثها در طول تاریخ بوده و ادامه خواهند داشت. ولی تعمق در سیر تحول بحثها نشان می دهد که با گذشت زمان قرائت ها تازه تر، امروزی تر و مدرن تر می شوند. بر همین اساس، بدون شک مباحث نواندیشان دینی امروز ما، در آینده کهنه و قدیمی خواهند بود و نواندیشانی پا به میدان خواهند گذاشت که دین و مذهب و خدا را با انسان و تمایلات و گرایشات جنسی او آشتی خواهند داد. بر همین اساس ما یقین داریم که در آینده روزی خواهد رسید (هر چند طول می کشد) که در همین کشور خودمان، امامان جمعه ای پیدا خواهند شد که ضمن اعلام علنی همجنسگرایی خود، در پیشاپیش نماز گزاران مذهبی مسلمان، نماز جمعه را برگزار کنند.

درباره همجنسگرایان مسلمان و راه حلها اینجا تکرار نمی کنیم. در عوض پیشنهاد می کنیم مطالب «حلقه گمشده مباحث روشنفکران مذهبی» (در شماره ۱ ماه) و همچنین مطلب «همجنسگرایان مسلمان و چالش های پیش رو (در شماره ۲ ماه) را بخوانید. موفق باشید.



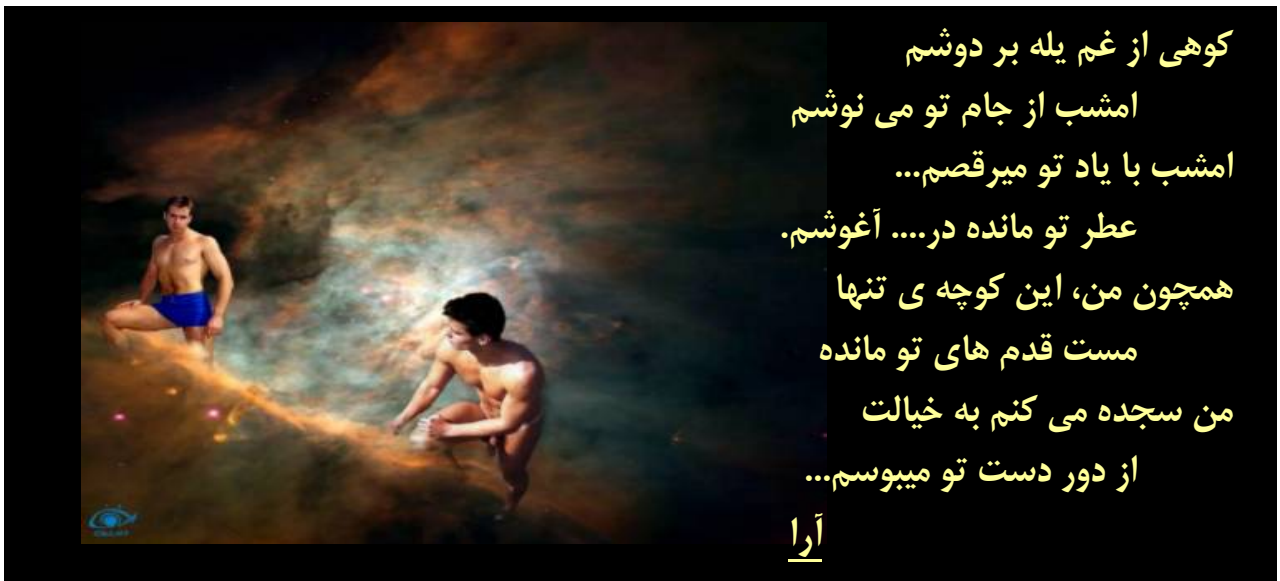
جشن عشق

کجایی دخترک ترانه ها؟!

کبری

کجایی دخترک ترانه ها، ملکه زیبایی ها؟
دلَم برای بازی چشمانت تنگ شده... برای شکفتن خنده هایت، دمیدن بوسه هایت...
حجم کدامین آغوش را توان چشیدنم باشد، بار کدامین نگاه را توان کشیدنم، در آن هنگامه
های شوم نبودنت که وسوسه صدایت به سراغ نیمه جانم آید و هوای کنارت نیز...
آرزو بر آرزو ساخته ام نازنین، اشتیاق بر اشتیاق...
همخواه نیازم کردی زیبا، آبستن شدنم را نخواهم چرا؟ کودکی به لطافت تو برای من، هم رنگ
تو، هم عطر تو، سفر هم که میرفتی تنها نمی ماندم آنوقت. از آرزوهایمان با کسی گفته ای تا حال؟ از
خانه مان آن دورها و زندگی با هم، از پیوند دخترک بهار و بانوی تابستان؟ آرزو بر آرزو ساخته ایم،
اشتیاق بر اشتیاق.....
نه! دگر لذت این افکار هم آرام نمی کند، دلتنگم، کجایی دخترک ترانه ها... ملکه زیبایی ها.....

برای «هما»ی سفر کرده ام





خلاف عرف

واراند - دی ماه ۱۳۸۴

چه فرقی می کنه:

اگه بهار رو صورتی نکشم،

اگه قلبها رو مربع بکشم،

یا دخترا خوشگل نباشن،

و لبها و گونه های پسر سُرخابی باشه!!!اشکالی داره؟؟

چی میشه اگر برگای درختا بنفش باشن،

یا چمن آبی!!!

اگه آب سر بالا بره، مگه چی میشه؟؟

یا وقتی غورباقه ابو عطا می خونه، مگه بده؟؟

اگه «هم سقف» من بازویی قطور داشته باشه، دیگه مرد نیستم؟؟

یا اینکه قلبش مَثِ شیشه نباشه، خیلی مسخرس؟؟

اگه قول بدم به کسی دیگه نگاه نکنم.... بهم نمی گین خُل شدی؟؟

دلم می خواد،

یه جاهایی از بدنش رو «زوم» کنم،

و عکسش رو، روی دیوار اتاقم بکوبم.

یا اینکه،

دستم با عرق تنش لیزبشه،

و موهاش رو شونه کنم.

دیروز که بوسیدمش، خانم همسایه لبش رو گزید!!! انگار که.....

کار زشتی می کنم، اگر دلم میخواد زیر دوش براش آواز بخونم؟؟

یا توی خیابون بهش آویزون بشم؟؟

من، روزهای آفتابی رو دوس دارم،

و شبا رو پرستاره می کشم

من، خوابهای معمولی می بینم

و بهار رو صورتی و سبز روشن رنگ می زنم.

من، فقط می خوام، کسی چپ چپ بهم نگاه نکنه

و مادرم بهم نگه: کی عروسیت رو می بینم؟؟!!!

من فقط می خوام، «هم سقفم» رو قایم نکنم،

اگر کسی سرزده اومد.

یا اینکه زیر نوشته هام، نقاشی هام

اسمم رو با اسم «او» یکی کنم

من فقط همین رو می خوام!!

فقط همین!!!





همجنسگرایان از چه راهی می توانند به اهداف خود برسند؟

بحثی در جهت هدفمند کردن فعالیت های همجنسگرایان

اشتباهی بزرگ تر از این نمی توان مرتکب شد که همجنسگرایان، بدون توجه به چارچوب شرایط و وضعیت کل جامعه و بازیگران آشکار و پنهان عرصه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، بخواهند موضوع دسترسی به حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی خود را مطرح کنند. به عبارت دیگر هر گروه اجتماعی، از جمله همجنسگرایان باید در تلاش خود برای رسیدن به آزادی بایستی مختصات و شرایط جامعه خود را بخوبی بشناسند، شم قوی در درک پارامترها و شناخت خوبی از بازیگران عرصه های مختلف، افکار آنان و چگونگی تاثیرگذاری بر آنها را داشته باشند و درعین حفظ استقلال جنبش خود، اما بی تفاوتی به تحولات سیاسی و اجتماعی را کنار گذاشته و در نزاع بین نیروهای مختلف، بایستی جایگاه خود را روشن کرده، و تلاش نمایند حضور فعال خود را نشان دهند. هدف از این کار تغییر شرایط موجود مبنی بر بی حقوقی همجنسگرایان و فراهم کردن شرایط و فضایی است که همجنسگرایان آزادانه بتوانند کار روشنگری و تشکل یابی خود را انجام داده، و نهایتاً آزادی خود را بیابند. روی آوردن همجنسگرایان به این کار، آنان را به کنشگرانی فعال در عرصه اجتماعی تبدیل می کند که آگاهانه با هدفمند کردن فعالیت های گروهی، جهت بهبود وضع جمعی و گروهی خود تلاش می کنند.

چرا این کار ضروری است؟

حاکمیت ها، در هر کشوری، می توانند با توجه به امکانات خود بخشی یا حتی اکثر مردم را فریب داده و حقوق شهروندان خود را نادیده بگیرند، اما وجود دموکراسی، سازمان های غیر دولتی و همچنین و رسانه های آزاد در هر کشوری به امر آگاهی رسانی کمک کرده و در شکل گیری اذهان عمومی و مقابله با تبلیغات دولتی و فریب مردم توسط حاکمان نقش بسیار مهمی دارند. در جوامع فاقد آزادی و رسانه های آزاد، حاکمیت ها همه میدان را تصاحب کرده و از ایجاد فضای مصنوعی گرفته تا بازی با کلمات و ایجاد اتفاقات و شبهه ها به توهمات مردم دامن می زنند. در نبود یک نیروی برقرار کننده تعادل (رسانه های آزاد و گروه های محروم شده)، تبلیغات یک جانبه دولتی باعث می شوند تا ظلم، بی عدالتی و انکار گروه هایی از شهروندان به عنوان ارزش معنوی آن جوامع در اذهان بسیاری جا بیفتند. در چنین جوامعی تزویر و دورویی به خصلتی عمومی تبدیل میشوند. در چنین فضایی عمل گریزی و «سر خود گرفتن که جان خود را رهانیدن» بهترین خدمتی است که در وجه عملی، روانی و روانشناسی اجتماعی به ادامه وضع موجود کمک می کند. حکومت های غیر دموکرات نه تنها در روز روشن اطلاعات غلط را به جامعه تزریق

می کنند، بلکه دست به تحریف تاریخ در کتاب ها هم می زنند، و در کشور ما هم همین قاعده عملی می گردد. کافی است کمی دقت کنیم تا ببینیم که در مقایسه با تاریخ هزاران ساله ایران، تحمیل ارزش های ایدئولوژیک به زور تبلیغات یا در قالب قوانین تحمیلی، تا ایجاد مخاطره و حس دائمی ترس و اضطراب در بین مردم، چگونه باعث شده که به جایی برسیم؛ که امروز ایرانیان نتوانند تفاوت میان ارزش های تحمیلی و «خود» انسانی و تاریخی ایرانی را تشخیص دهند و کار به جایی رسیده که مردم، آنچه در این دو دهه و خورده بر آنها تحمیل شده را جزیی از سرنوشت خویش و یا حتی به عنوان هویت واقعی خود پذیرفته اند.

روانشناسان بر این امر اتفاق نظر دارند که افراد جوامع محروم از آزادی، نسبت به قدرت احساسی دوگانه دارند؛ از یک سو به نفرت از فشار و دیکتاتوری و از سوی دیگر به نوعی شیفتگی نسبت به اقتدار و زورگویی دچار می شوند، و افراد گروه های اجتماعی محروم از حقوق خود، در فاصله بین خواسته ها و تمایلات درونی خود تا واقعیت های موجود و حاکم دچار آسیب می شوند و چه بسا در حق خواهی خویش نیز دچار شک و تردید و ندانم کاری شوند و ابر افسردگی، بی هویتی و حرمان در بین ایشان دامن بگستراند.

صفحه شطرنج ایران

در کشور خود ما، حاکمیت و نمایندگان آن با بهره گیری از دین اسلام، اینطور تبلیغ می کنند که انسان ها از درک کامل قدرت الهی عاجزند و به همین دلیل محتاج برگزیدگانی (روحانیون - ولایت فقیه) هستند تا به عنوان

در کشور خود ما، حاکمیت و نمایندگان آن با بهره گیری از دین اسلام، اینطور تبلیغ می کنند که انسان ها از درک کامل قدرت الهی عاجزند و به همین دلیل محتاج برگزیدگانی (روحانیون - ولایت فقیه) هستند تا به عنوان ناظر، مفسر و کنترل کننده اعمال و رفتار انسان ها و وضع قوانین منطبق با دین، بار گناهان مردم را کم کنند. فلسفه «برگزیدگان» دین برای تفسیر و پیاده کردن احکام دینی، به پروژه دخالت دین در سیاست منجر



ناظر، مفسر و کنترل کننده اعمال و رفتار انسان ها و وضع قوانین منطبق با دین، بار گناهان مردم را کم کنند. فلسفه «برگزیدگان» دین برای تفسیر و پیاده کردن احکام دینی، به پروژه دخالت دین در سیاست منجر

شده که نتیجه و عواقب آن بر همگان روشن است؛ از جمله به اعتبار دین و مذهب در اذهان داخلی و خارجی لطمه شدیدی وارد کرده اما مهم تر از آن، باعث شده تا روحانیت با قرار گرفتن در راس قدرت حکومتی، به منابع ثروت



ملی، ارتش و دیگر نیروهای نظامی و امنیتی چنگ انداخته و هرطور که خود می خواهند عمل کنند، مردم فاقد تشخیص خوب و بد خود معرفی شده و چنین صلاحیتی را منحصر به رهبران دینی حاکم می دانند. سانسور روزنامه ها، تلویزیون و اینترنت و اجازه ندادن به آزادی رسانه ها و تشکلات گروه های مختلف، امر نظارت بر کارهای حاکمیت روحانیون و معرفی گفتمان های دیگر را ناممکن کرده است. اینجاست که می بینیم ارزش های نادرست، بی توجهی به خواسته های فردی، شک و تردید نسبت به حقوق خویش، تزویر و دو رویی و توهم افکار عمومی اینچنین در جامعه حالت نهادینه شده به خود گرفته اند. برای نمونه، در جامعه ما، تبلیغات هرسویه، با (سوء) استفاده آگاهانه از «گناه» به عنوان یک نیروی فراعقلی و تاکید بر ناتوانی انسان از «درک رازهای الهی»، بسیاری از همجنسگرایان را از درک و فهم شأن و حقوق انسانی خود ناتوان کرده است. هراس و شک تردیدی که در صفوف همجنسگرایان دیده می شود، نه تنها در بین بقیه هموطنان هم نمود دارد بلکه این حالت را می توان در ذهنیت و رفتار و منش بسیاری از مردم دیگر جوامع دیکتاتور زده نیز مشاهده کرد. چون ذات و خصلت حکومت های جبار همین است که با انواع بلندگوهای تبلیغاتی، شک و تردید و هراس را در دل ها بکارند تا هر شهروندی خود یک پلیس شده و کسی نتواند «یاغی و سرکش» شود. البته حاکمان هر وقت منافع اشان ایجاب کند «ملت» را با تبلیغ و تهییج وارد صحنه می کنند تا نشان دهند که آنها برگزیدگان همین ملتند.



هراس و شک تردیدی که در صفوف همجنسگرایان دیده می شود، نه تنها در بین بقیه هموطنان هم نمود دارد بلکه این حالت را می توان در ذهنیت و رفتار و منش بسیاری از مردم دیگر جوامع دیکتاتور زده نیز مشاهده کرد. چون ذات و خصلت حکومت های جبار همین است که با انواع بلندگوهای تبلیغاتی، شک و تردید و هراس را در دل ها بکارند تا هر شهروندی خود یک پلیس شده و کسی نتواند «یاغی و سرکش» شود.

حکومت و قوانین آن حقوق همجنسگرایان را نفی کرده اند. در کتاب های درسی همجنسگرایی، زشت، منفور و انحرافی معرفی می شود، روزنامه ها امکان نوشتن و معرفی این پدیده را ندارند، همجنسگرایان از حق انتشار نشریات و مجلات علنی یا تشکیل گروه های حمایتی برای خود محروم هستند و...، اما از طرفی امروز سه نشریه مختلف و یک برنامه رادیویی و تعداد زیادی وبلاگ در زمینه مسائل همجنسگرایان آگاهی رسانی می کنند، یک سازمان فعال بنام PGLO به عنوان یک سازمان متشکل فعالیت می کند و قشری از همجنسگرایان آگاه به

مسائل، در کشور (و خارج از کشور) پدید آمده است. از طرف دیگر فعالیت های اجتماعی و فرهنگی و روشنگری در عرصه ها و سطوح مختلف جامعه توسط دیگر گروه های اجتماعی در جریان است. ذهنیت و فرهنگ جامعه در حال تغییر و دگرگونی است و تعدادی از گروه های اجتماعی و سیاسی بیرون از حاکمیت هر چند با توجه به محدودیت



های موجود از دفاع علنی از حقوق همجنسگرایان سرباز می زنند، اما با زبان بی زبانی حمایت خود را از همجنسگرایان بروز می دهند. در چنین حال و هوایی روشن کردن یک سری پارامترها می تواند در هدفمند کردن فعالیت های همجنسگرایان مؤثر باشد.

توجه به اینکه چنگ زدن به امور زندگی فردی و ارجح شمردن منافع شخصی، بی توجهی به منافع گروهی و جمعی، ملی و مملکتی و پیشه کردن صبر و واگذاری امور به مقدرات و گذر زمان، و عدم تقبل مسئولیت در کسب آزادی خویش و ترس از هزینه این کار، آفتی است که می تواند ریشه هر حرکت و تلاشی را بخشکاند. بدتر از آن حالتی است که بر افراد یک گروه اجتماعی اینطور تشبیه شود که فکر کنند برای دسترسی به منافع گروهی خود کلاً بهتر است که دور سیاست را خط بکشند. و اینجاست که عده ای ناآگاهانه و با حالتی تفرع آمیز اعلام می کنند که «لطفاً موضوع را سیاسی نکنید» یا «من از سیاست خوشم نمی آید».

تنها همجنسگرایان بدون حقوق نیستند

در ایران، تنها همجنسگرایان نیستند که از حقوق خود محروم شده اند، هر چند که وضعیت بی حقوقی ما شدیدتر است. با اینهمه شناخت گروه های محروم دیگر، درس گیری از تجارب مبارزاتی آنان و نزدیکی و همکاری با آنها نفع زیادی برای همجنسگرایان دارد. فعالیت گروه های اجتماعی و حقوق بشری، فعالیتی داوطلبانه، آگاهانه، غیر انتفاعی و خود جوش است. فعالیتی است که فرد با توجه به آگاهی از بی حقوقی خود و هم احساسان خویش، رنج و مرارت ناشی از این بی حقوقی را در زندگی فردی و جمعی لمس و مشاهده کرده و با شناخت از علل و عوامل این بی حقوقی، به این درک و نتیجه می رسد که تنها راه همانا برخورد فعال با مسائل و تاثیر گذاری جهت تغییر شرایط و نظم موجود است. برای نمونه می توان به این مورد اشاره کرد که در دروس مدارس، همجنسگرایی به عنوان یک بیماری و انحراف تبلیغ و معرفی می شود. این نه تنها ذهنیت منفی درباره همجنسگرایی و همجنسگرایان را آموزش می دهد بلکه خود محصل همجنسگرا را از شناخت و پذیرش هویت جنسی خود محروم کرده، بر بار افسردگی، از خودبیزاری و خود خوری او می افزاید و در نهایت چنین فردی را به سردرگمی جنسی گرفتار می کند. پس چالش قدرتی که این کتاب ها را تهیه و تنظیم می کند، تنها راه است؛ چرا که مبارزه برای اصلاح فرهنگ و ذهنیت مردم به معنای مبارزه با تبلیغات غلط و شتشوی مغزی افراد در مراکز آموزشی هم هست. نمونه دیگر، بسیاری از همجنسگرایان با توجه به سانسور شدید حاکم، از شناخت احساسات خود ناتوان بوده و در کویر برهوت احساس درونی و آموزش های دینی، اجتماعی و فرهنگی سرگردان هستند. وجود یک مرکز مشاوره برای همجنسگرایان و کمک به آنها در پذیرش هویت جنسی خود امر بسیار مهمی است. برای دستیابی به این خواسته، چاره ای جز اعتراض به این مسئله، شجاعت در آویختن با نظم موجود و حافظان و متولیان این نظم موجود و ساختار شکنی باقی نمی ماند. با اینهمه، تمام افراد یک گروه محروم و به حاشیه رانده شده، از جمله همجنسگرایان، به طور همزمان به چنین درک و شناختی نمی رسند و اینجاست که آگاه ترین و شجاع ترین افراد یک گروه پا پیش نهاده و نقش موتور محرک دیگران را به عهده می گیرند. همین افراد پیشتاز هستند که در شکل دهی به حوادث و اتفاقات در تاریخ ملت ها بیشترین نقش را ایفا کرده و نام آنان ماندگار می ماند.



دو مسئله مهم:

استقلال جنبش همجنسگرایان و رابطه همجنسگرایان با سیاست

پرداختن به این دو مسئله استقلال جنبش همجنسگرایان و رابطه جنبش همجنسگرایان با سیاست از این رو ضروری است که همجنسگرایان را در رهیافت به مسائل یاری می‌رساند.

بعضی‌ها با توجه به دیدگاه‌های سیاسی خود معتقدند که با حکومت فعلی گره‌ای از مشکلات ما باز نمی‌شود و بهترین و آسان‌ترین راه این است که همجنسگرایان فعلاً مسئله خاص خود را رها کرده و به طور فعالی وارد جنبش سیاسی برای تغییر حکومت یا تغییر قوانین بشوند و بعد از آن که فضای مناسب ایجاد شد آن وقت همجنسگرایان متشکل شده و برای رسیدن به برابری حقوقی خود تلاش کنند. عده‌ای هم عکس این نظر را دارند و معتقدند که همجنسگرایان به هیچ وجه نباید دور سیاست بگردند و همینکه حکومت بر جمع شدن همجنسگرایان در

فلان پارک یا کافه چشم می‌بندد خود نعمتی است.

جنبش همجنسگرایان یک جنبش مستقل است و باید مستقل بماند، باید تشکیلات، مجلات، انجمن‌ها و

گروه‌های خاص خود را به وجود آورد اما در عین حال آگاهانه و هدفمند در رابطه با بازیگران عرصه‌های

مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موضعی فعال

اتخاذ کند. اینکه جنبش همجنسگرایان یک جنبش

سیاسی نیست، به هیچ وجه نباید به این امر تعبیر

شود که بنابراین جنبش همجنسگرایان نباید خود را

در فعالیت‌های سیاسی درگیر کند.

نظر اول نسخه سرباز قرار گرفتن همجنسگرایان برای به هدف رسیدن احزاب سیاسی را می‌پسندد و بر اهمیت روشنگری و کار فرهنگی چشم می‌بندد و نمی‌پذیرد که در درون احزاب سیاسی و جامعه هم ناآگاهی نسبت به همجنسگرایی پدیده رایجی است و طرح مسائل همجنسگرایان را به آینده‌ای دور و نامعلوم موکول می‌کند. نظر دوم با دل خوش کردن به اینکه چند نفر همجنسگرا در

یکی دو شهر بزرگ می‌توانند در پارکی یا کافه‌ای جمع شوند، موضوع حقوق اجتماعی و برابری جنسی همجنسگرایان را لوث کرده و عملاً مسائل، خواسته‌ها و مشکلات همجنسگرایان و بی‌حقوقی آنان در قوانین کشوری را به فراموشی می‌سپارد و انفعال و بی‌عملی را تبلیغ و توجیه می‌کند. به همین دلیل هر دو این نظرات بر خطا هستند.

جنبش همجنسگرایان یک جنبش مستقل است و باید مستقل بماند، باید تشکیلات، مجلات، انجمن‌ها و گروه‌های خاص خود را به وجود آورد اما در عین حال آگاهانه و هدفمند در رابطه با بازیگران عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موضعی فعال اتخاذ کند. جنبش همجنسگرایان یک جنبش سیاسی نیست بلکه جنبشی اجتماعی - حقوق بشری است. به این دلیل سیاسی نیست که هدف آن کسب قدرت سیاسی نمی‌باشد. در حالی که هدف یک حزب یا گروه سیاسی کسب قدرت حکومتی است. هر حزب یا گروه سیاسی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاست خارجی، ارتش، تقسیمات استانی، کشاورزی، آموزش و پرورش، سیاست پولی و... برای همه چیز برنامه دارد و می‌خواهد با گرفتن قدرت دولتی سیاست‌های خود را اجرا کند. علاوه بر آن اعضاء و افراد یک حزب یا



گروه سیاسی همه پیرو ایدئولوژی و باورهای نسبتاً مشابهی در زمینه های مختلف گفته شده هستند. در حالی که افراد درون جنبش همجنسگرایان، در زمینه های اقتصاد، مناسبات خارجی، سیاست پولی، کشاورزی، و... دارای انواع و اقسام دیدگاه ها بوده و در موارد گفته شده، هر فرد همجنسگرا ممکن است به یک حزب و گروه سیاسی احساس نزدیکی کند. تنها چیزی که همه همجنسگرایان را در درون جنبش همجنسگرایان کشور متحد می کند همانا بی حقوقی همجنسگرایان در قوانین کشور، تلاش دسته جمعی برای لغو این قوانین و آگاهی رسانی و اصلاح فرهنگی جامعه است.

اما اینکه جنبش همجنسگرایان یک جنبش سیاسی نیست، به هیچ وجه نباید به این امر تعبیر شود که بنابراین جنبش همجنسگرایان نباید خود را در فعالیت های سیاسی درگیر کند. در درون همجنسگرایان دو نظر عمده وجود دارد؛ بعضی از همجنسگرایان معتقدند که ما باید در چارچوب همین حکومت و از بطن قوانین اسلامی، برای رسیدن به حقوق خود تلاش کنیم. عده ای هم معتقدند که با وجود این حکومت ما به حق و حقوق خود نمی رسیم و جنبش همجنسگرایان باید ضمن حفظ اسقلال خود اما هر چه بیشتر و فعال تر در حرکات و اعتراضات سیاسی و مدنی گروه های مختلف شرکت و در جهت تضعیف و در نهایت تعویض این حکومت، تلاش نماید. پیروان این نظر استدلال می کنند که با حاکم بودن یک ایدئولوژی مذهبی بر اساس ولایت فقیه، و با قرائت های سنتی از دین و با حاکم بودن متعصب ترین قشر جامعه و با قانونی که نه تنها حقوق ما را نادیده گرفته بلکه فعالانه حکم اعدام و شلاق را برای همجنسگرایان تجویز می کند، هیچ پایه عقلی و منطقی برای این استدلال که ما باید در چارچوب همین حکومت و از بطن قوانین اسلامی، برای رسیدن به حقوق خود تلاش کنیم، را باقی نمی گذارد.

چه باید کرد؟

این دیگر بر همگان روشن است که هر چه دمکراسی در کشور بیشتر شود، هر چه افراد با تفکر و غیرمتعصب در پست های مهم قرار بگیرند، هر چه سانسور روزنامه ها و مطبوعات کمتر شود، هر چه آزادی بیان گسترش بیشتری یابد، هر چه گروه های بیشتری برای چنین خواسته هایی وارد تلاش شوند، هر چه سرکوب حکومتی کندتر شود، به همان نسبت طرح مسائل همجنسگرایان هم امکان بیشتری می یابد. مثلاً اگر دانشجویان، زنان، نویسندگان، کارگران، گروه های حقوق بشری، سازمان های غیر دولتی و... برای حقوق خود اعتراض کنند، دفاع از خواسته های این گروه ها و شرکت عملی در فعالیت های آنها در واقع به معنای تقویت عناصر دمکراسی و حقوق بشر و همانا تلاش برای ایجاد زمینه فعالیت حقوق همجنسگرایان است. به همین دلیل، همجنسگرایان باید نسبت به فعالیت های دیگر گروه ها با حساسیت برخورد کرده و در جهت تقویت آنها و تضعیف جبهه ای که حقوق بشر، آزادی تشکلات و سازمان یابی مدنی را نفی می کند، بکوشند. چرا که تنها در فضای باز تر است که امکان صحبت از تابوهای اجتماعی امکان پذیر است.

فرار از واقعیت ها و سر در لاک خود فرو بردن گره ای از کار فرو بسته ما همجنسگرایان نخواهد گشود. نق زدن و اکتفا به گله و شکایت از شرایط و یا امید و آرزو به اینکه حکومتگران سر عقل بیایند هیچوقت در هیچ کشوری، ثمری برای کسی در بر نداشته است. بسیاری از همجنسگرایان حالت انسان دو شخصیتی را دارند که مدام



ناچار به بازی نقشی هستند تا در امان بمانند، نه می توانند «خود» باشند و خود را دریابند، و نه می توانند آنچه می خواهند بشوند. در نتیجه در سطح باقی مانده اند. تجارب زندگی اشان هم گویای این است که هر آنچه تحت عنوان ایمان مذهبی به خوردشان داده اند، هر روز ابعاد گوناگون خودکامگی و تزویر نهفته در آن آشکارتر می شود. همجنسگرایان آگاه و جدی باید برای خلاص شدن از این کابوسی که جامعه همجنسگرایان بدان گرفتارند، آگاهانه و هدفمند وارد تلاش و فعالیت شوند. تجربه همین چند سال اخیر نشان می دهد که هر چه فعالیت ها و تلاش های همجنسگرایان بیشتر شود و هر چه همجنسگرایان بیشتری وارد فعالیت شوند به همان اندازه جامعه صدای ما را خواهد شنید و به همان نسبت افراد بیشتری خواهند توانست خود را از کویر بوهوت رهانیده با گرایش جنسی خود آشتی کرده و برای دستیابی به حقوق خویش وارد فعالیت شوند. با این حساب، مستقل بودن جنبش همجنسگرایان و سیاسی نبودن آن درست است، اما این مترادف بی عملی و عدم کنشگری و پیوند با دیگر جنبش های موجود



اجتماعی نمی باشد. بر عکس همکاری، حمایت متقابل و تلاش برای باز کردن فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور تنها راهی است که میدان را برای طرح مسائل همجنسگرایان باز می کند و درست به همین دلیل همجنسگرایان باید به طور فعالی در مبارزات روزمره در دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و گروه ها و افراد آزادی و دموکراسی خواه، شرکت کنند.

همجنسگرایان آگاه و جدی باید برای خلاص شدن از این کابوسی که جامعه همجنسگرایان بدان گرفتارند، آگاهانه و هدفمند وارد تلاش و فعالیت شوند. تجربه همین چند سال اخیر نشان می دهد که هر چه فعالیت ها و تلاش های همجنسگرایان بیشتر شود و هر چه همجنسگرایان بیشتری وارد فعالیت شوند به همان اندازه جامعه صدای ما را خواهد شنید و به همان نسبت افراد بیشتری خواهند توانست خود را از کویر بوهوت رهانیده با گرایش جنسی خود آشتی کرده و برای دستیابی به حقوق خویش وارد فعالیت شوند.

چرا این کار ضروری است؟

در هر جامعه ای دو منبع قدرت وجود دارد، یکی منبع قدرت حکومتی و دیگری منبع قدرت و توان کسانی که خواهان تغییر شرایط و قوانین و بهتر شدن زندگی انسان ها هستند. هر دو حریف قدرت خود را از منابع گوناگون می گیرند و عامل تعیین کننده در این نزاع همانا موازنه قدرت است. همجنسگرایان نمی توانند با توسل به اینکه ما به سیاست کار نداریم و یا جنبش ما سیاسی نیست، خود را در مناقشه دو قدرت موجود کنار بکشند یا گول تبلیغات یک جانبه حاکمان را بخورند که «از کجا معلوم که

مخالفان این حکومت با آزادی ما موافق باشند». محروم کردن صف دموکراسی و حقوق بشر از حمایت یعنی تضعیف



آن در برابر قدرت حریف. در حالی که بر همگان روشن است که منافع جنبش همجنسگرایان در گرو تقویت کدام نیرو است.

پیوند زدن جنبش همجنسگرایان به دیگر جنبش ها مثلا جنبش زنان، دانشجویان، کارگران، پرستاران، اقلیت های قومی و زبانی، گروه های حقوق بشری، زندانیان سیاسی و عقیدتی و... از یک طرف باعث اعتبار و تقویت اعتماد به نفس خود جنبش همجنسگرایان می شود و بر تجارب مبارزاتی فعالان آن می افزاید و از طرف دیگر صف نیروهای آزادی و دموکراسی خواه را تقویت می کند. هر دو این دستاورد در خدمت دستیابی همجنسگرایان به حقوق خود می باشند.

خلاصه اینکه در بطن جامعه ما تب و التهابی است که همگان از آن خبر دارند. انواع گروه ها و دسته ها و اقشار مختلف در جامعه، هر کدام برای دستیابی به حقوق خود تلاش و مبارزه می کنند. این درگیری با حاکمان برای

دستیابی به حقوق نفی و انکار شده، هر روز از جایی و در یکی از شهرهای کشور بیرون می زند. این مبارزات بدون شک روزی به ثمر خواهند رسید. تنها ورود افراد و گروه های هر چه بیشتر و منسجم و مستحکم کردن صف همه نیروهای خواهان آزادی و حقوق اجتماعی است که به تقویت جبهه دموکراسی و حقوق بشر می انجامد

پیوند زدن جنبش همجنسگرایان به دیگر جنبش ها مثلا جنبش زنان، دانشجویان، کارگران، پرستاران، اقلیت های قومی و زبانی، گروه های حقوق بشری، زندانیان سیاسی و عقیدتی و... از یک طرف باعث اعتبار و تقویت اعتماد به نفس خود جنبش همجنسگرایان می شود و بر تجارب مبارزاتی فعالان آن می افزاید و از طرف دیگر صف نیروهای آزادی و دموکراسی خواه را تقویت می کند. هر دو این دستاورد در خدمت دستیابی همجنسگرایان به حقوق خود می باشند.

و دسترسی به آزادی را به جلو می اندازد. همجنسگرایان ایران باید با جمع کردن نیروهای خود سعی کنند به طور هدفمند بر حوادث و سیر تحول رویدادها تاثیر گذاشته، و با شرکت فعال خود، به وظیفه گروهی و ملی خود در نهادینه شدن دموکراسی و حقوق بشر در کشور بکوشند. از همین رهگذر است که ما همجنسگرایان کشور خواهیم توانست در تغییر شرایط موجود و مهیا کردن فضایی که بتوانند آزادی خود را در آن بیابیم، سهم و نقشی در خور خواسته هایمان داشته باشیم.

یک قدم جلوتر

در تاریخ مبارزاتی همجنسگرایان کشورهای دیگر نمونه های زیادی وجود دارند که نشان می دهند گاهی بعضی از همجنسگرایان علاقمند به سیاست با تشکیل گروهی خاص در کنار فعالیت عمومی برای حقوق همجنسگرایان، اما نوعی فعالیت سیاسی را هم وارد برنامه خود کرده اند. اگر چنین کاری در خدمت پیشبرد اهداف همجنسگرایان باشد هیچ اشکالی ندارد، اما به شرطی که چنین حرکتی گروه مورد نظر را به زائده ای صرف از یک گروه سیاسی خاص تبدیل نکند، بلکه به معنای برخورد فعال با تحولات، شرکت عملی در حرکات و اعتراضات سیاسی



و در جهت مسلح کردن همجنسگرایان به آگاهی اجتماعی و سیاسی باشد. نمونه دیگر اینکه همجنسگرایان کشورهای دیگر در زمان انتخابات، با کاندید کردن خود، انجام مصاحبه با کاندیداهای مختلف، روشننگری درباره مواضع سیاسی و فرهنگی احزاب گوناگون و... باعث می شوند تا افراد همجنسگرا با آگاهی بیشتری در انتخابات شرکت کرده و به کاندیداهایی رای دهند که در مجالس قانون گذاری یا ریاست جمهوری، از لویح حامی حقوق همجنسگرایان پشتیبانی می کنند. این نوع لوبی گری سیاسی باعث می شود تا همجنسگرایان تاثیر خود را به عنوان یک نیروی اجتماعی نشان دهند و این باعث می شود تا احزاب مختلف و کاندیداهای آنان، همجنسگرایان و جنبش آنان را به حساب آورده و در اعتراف به خواسته های همجنسگرایان از همدیگر سبقت بگیرند. شرایط کشور ما برای تشکیل یک چنین گروهی از همجنسگرایان که به طور فعالی به امور سیاست پردازد در داخل کشور مهیا نیست اما تحت نام های پوششی مختلف می توان این کار را کرد و از آن مهم تر هزاران هزار همجنسگرای ایرانی مقیم خارج کشور می توانند با تشکیل چنین تجمعی یک نیروی مهم و ضروری پشت جبهه ای ایجاد کرده سهم خود را در آگاهی رسانی و روشننگری ادا کنند.

در مورد داخل کشور، فکرش را بکنید که اگر انجمن ها و گروه های مختلف دوستی و حمایتی همجنسگرایان در شهرهای مختلف در کنار پارتی ها و جشن های خود اخبار فعالیت ها و حرکات اعتراضی گروه های اجتماعی دیگر را به گوش هم رسانده و (حتی بدون اسم و نشان یا با انتشار اعلامیه ها و بیانیه های حمایتی)، به طور دسته جمعی در فلان تظاهرات اعتراضی یا تجمع (مثلاً ۸ مارس روز جهانی زن) یا... شرکت کنند. تکرار و تداوم این حرکات نه تنها افراد بیشتری را به صف اعتراضات می کشاند بلکه خود همجنسگرایان شرکت کننده تجارب بسیار ارزنده ای هم کسب میکنند و مهمتر از همه راه برای طرح مسائل و مشکلات خود همجنسگرایان هم هموار می شود. تنها با حرکت هدفمند و آگاهانه همجنسگرایان آگاه و به میدان کشاندن نیروی وسیع دیگر همجنسگرایان و پیوند آن با دیگر جنبش ها است که زمینه برای آزادی و دستیابی به حقوق اجتماعی اقلیت های جنسی هموار می شود.

به ارودی معتقدان به آزادی جنسی پیوندید

برای گرفتن پاسخ صدها سؤال ذهنی خود در باره انواع مسائل جنسی، برای یادگیری سکس درست و منطقی، برای شناخت فانتزی های خود، برای کنار آمدن با خویشتن خویش، برای آشنایی با مباحث جنسی، برای کمک به گسترش آگاهی اجتماعی در باره جنسیت و... مجله سکاف را مطالعه کنید و آن را به دوستان خود هدیه دهید.

آدرس برای تقاضای مجله سه کاف:

helia.parand@gmail.com

«سکاف به همه شما تعلق دارد؛ فارغ از گرایش جنسی شما!»

فیلم نگار؛ سینمای ایران در دهه اول بهمن ماه

م. پرنده

«حیب‌الله کاسه‌ساز»، تهیه‌کننده سینمای دفاع مقدس و مدیر گروه سینمای دفاع مقدس بنیاد سینمایی فارابی، در گفت و گو با خبرنگار گروه فرهنگی ایرنا:

سینما تابع مستقیم جریان‌های سیاسی نیست

سینما تابع مستقیم جریان‌های سیاسی روز نیست و سفارش جهت دار دولتی را پس می‌زند. تحولات فرهنگی در دوره‌های گذشته نشان می‌دهد که تاکنون کسی نتوانسته سینما را در قالبی خاص محدود کند، در واقع اندیشه و تفکر سینماگران کشور هر گونه مرزبندی بی‌منطق، سیستم گلخانه‌ای و انتظارات بیهوده را در حوزه سینما باطل کرده است.

اگر دولت جدید قصد دارد تفکرات دینی و مذهبی را به سینما تزریق کند، باید این اقدام همراه با حفظ تنوع و نوآوری در این عرصه باشد و توجه صرف به مباحث ایدئولوژیک فارغ از جنبه‌های صنعتی و سرگرمی‌ساز در عرصه هنر هفتم، باعث تزلزل جایگاه آن در جامعه می‌شود. سینما همواره تابع مستقیم جریان‌های فرهنگی در بستری اجتماعی بوده است و نگاه ضد و نقیض به موضوع‌های فرهنگی آفت این حوزه است.

ایرنا - خبرگزاری جمهوری اسلامی ۱۳/۰۴/۸۴
www.irna.ir/fa/news/view/line-3/8404130219105306.htm

بدون شک بهمن ماه برای هنرمندان و هنردوستان ایرانی ماه ویژه‌ای است. و بدون شک این ویژگی، دلیلی ندارد به جز جشنواره‌های ریز و درشتی که به بهانه دهه فجر در تهران برپاست. همه ساله در این ماه اهالی هنر به جنب و جوش می‌افتند و با حضورشان سرمای زمستان را گرما می‌بخشند. امسال سینمای ایران در دهه ابتدایی بهمن ماه آسمان پر ستاره‌ی داشت. اما برای من همجنسگرا چند ستاره از این آسمان بیشتر چشمک می‌زدند.

قصد من از سیاه کردن این سطور این نیست که بگویم همجنسگرایان جای خود را در سینمای ایران پیدا کرده‌اند. خیر... به هیچ عنوان چنین نشده و تا آن زمان راه بسیاری در پیش است. اما نمی‌توانم به پسر همجنسگرا با ظاهر آرایش کرده و لحنی کاملاً زنانه که در راهروی پزشک قانونی در فیلم «به‌آهستگی» ساخته مازیار میری - کارگردان جوان و بسیار مستعد - که در صف انتظار معاینه پزشک قانونی ایستاده بود و پرویز شهبازی نویسنده فیلم نامه «به‌آهستگی» که بیشتر در فیلم «نفس عمیق» افکار خیلی از ما را قلقلک کرده بود اشاره نکنم. و یا دختران پسرانه پوش فیلم «آفساید» که برای تماشای بازی ایران و بحرین در استادیوم لباس مردانه پوشیده بودند و تعدادی از آنها آشکارا رفتاری مردانه و به دور از ظرافت داشتند و با اشارات جالبی همچون اینکه یکی عاشق رفتن به خدمت سربازی بود، و مرام و معرفت و مردانگی دیگری هر مردی را شرمسار می‌ساخت، برای من همجنسگرا به شدت خودنمایی می‌کردند و گوشزد می‌کردند که جعفر پناهی کارگردان مطرح ایرانی در عرصه



بین الملل و استاد نشان دادن تصویری کاملاً دقیق و تحریف نشده از جامعه ایران نیز در طول روز که از کنار ما گذر کرده متوجه حضور ما شده، چشمی تیز کرده و اندکی بر ما خیره شده و زمانی به ما فکر کرده است. و این موضوع مرا خوشحال می کند، چرا که خوب یا بد، ما هستیم. و توانسته ایم وجودمان را اثبات کنیم.

اما این اشارات کوتاه و گذرا را من نیز به اشاره ای رها می کنم و انگشت اشاره ام را به سوی می چرخانم که از اشارات فراتر رفته است... فیلمی مستند در بیان مصائب ترنس سکشوال ها؛ «**ماریا**»

... ماریا

نویسنده و کارگردان: عابسه برهان

تهیه کننده: محسن کاسه ساز

مشاور: منصور ضابطیان

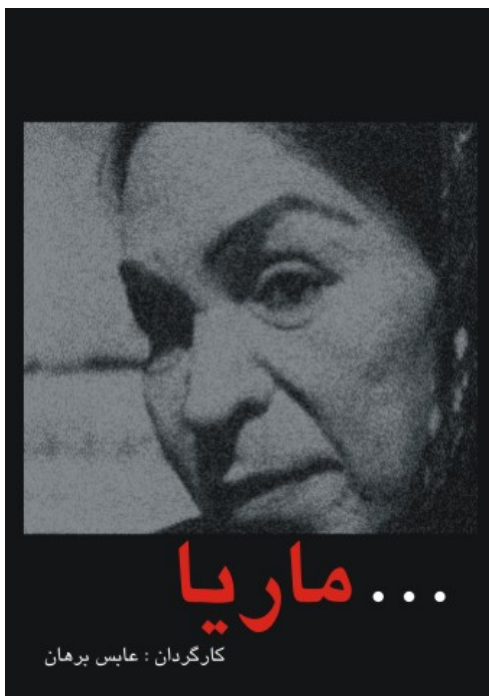
مدت زمان فیلم: ۳۵ دقیقه

خلاصه فیلم (مجله فیلم):

یک راننده کامیون ۴۵ ساله دارای دو شخصیت متفاوت است او پس از سال ها زندگی بی هویت و سخت در یکی از کشور ها تغییر جنسیت می دهد و زن می شود و نام ماریا را برای خود بر می گزیند.

توضیح کارگردان (مجله فیلم):

ماریا نگاهبست به زندگی انسان هایی که این روزها به چشم معضل در جامعه دیده می شوند. ما در این فیلم سعی کردیم حداقل نگاه اجتماع را نسبت به این بیماران تغییر دهیم و امیدواریم که این طور شده باشد.



خواندن این توضیحات در مجله فیلم هر همجنسگرایی را مشتاق دیدن فیلم می کند. خصوصاً اینکه در مملکت ما فیلم کوتاه و مستند هیچ جایگاهی ندارد و می توانم بگویم اوج اقبال یک فیلم کوتاه همین پذیرفته شدن در جشنواره هاست و داشتن یکی دو اکران کوچک در سالنی کوچک در این ایام. از این رو شانس دیدن این فیلم ها بسیار کم است و امیدوارم که حداقل خوانندگان تهرانی مجله ماها موفق به دیدن این فیلم شده باشند و یا دوباره موقعیتی برای دیدن این فیلم دست دهد.

ماریا با صحنه هق هق زنی سجده زده در حال نماز آغاز می شود و خبر از ارائه تصویری تلخ می دهد. که در واقع همین طور است.

فیلم به سبک فیلمهای عروسی با نشان دادن عکس هایی از یک مرد شروع می شود از کودکی تا جوانی و



میانسال... در فواصلی رانندگان کامیون را نشان می دهد که در مورد مردی به نام اصغر طالب زاده صحبت می کنند. فردی که همه شان بر صداقت و معرفت و پاکی اش اتفاق نظر دارند و از او به عنوان بهترین همکارشان نام می برند. در ادامه زنی میانسال در مقابل ما می نشیند و داستان اصغر طالب زاده را روایت می کند. از دوران بچگی که چگونه در خانواده بزرگ می شود و به مدرسه می رود، در دوران مدرسه چه آزار و اذیت ها را که پشت سر نمی گذارد، دچار عذاب های روحی می شود و برای فرار از آنچه در خود به عنوان گناه می دیده ازدواج می کند، بچه دار می شود و زندگی زناشویی سختی را پشت سر می گذارد. پس از مدتی با جلسات عارفانه درآویش آشنا و سیر و سلوک عارفانه را از آنان می آموزد و بنا به استعداد ذاتی در رقص سماع تبهحر بسیار پیدا می کند. و در نهایت چگونه با مشکلاتش کنار آمده و تغییر جنسیت می دهد و نام ماریا را برای خود بر می گزیند... و این زن میانسال متین و محترم کسی نیست جز ماریا یا همان اصغر طالب زاده مرحوم.

آری مرحوم... چرا که به گفته ماریا، «اصغر طالب زاده فوت کرده و دیگر وجود خارجی ندارد.» و چه بسیار انسان هایی که نمی دانند او کجاست، و چه بسیاری که گمان می کنند او مرده است. امروز ماریا در خانه ای یا اطاقی کوچک و محقر به سختی زندگی را می گذراند. ماریا، تصور اینکه تغییر جنسیت پایان مشکلات است را باطل می شمارد و اذعان می کند که با وجود اینکه خانواده اش او را پذیرفته اند و با او در ارتباطند، در زندگی اش به بن بست رسیده است و آرزو می کند روزی بتواند مانند گذشته سوار کامیون شود و رانندگی کند، اما جامعه این حق طبیعی را از او سلب می کند. امروز فقر، مشکلی بر مشکلات ماریا اضافه کرده و او درمانده است.

چه بسیار تلاش هایی که برای یافتن کار کرده و با جوابهای سربالا مواجه شده و چه مراکز دولتی که مراجعه کرده و در قبال درخواست حمایت با جواب های بسیار شرم آور رو بر رو شده. در قسمتی از فیلم ماریا می گوید:

« به من میگه بقیه اونایی که مثل تو اند چه جوری دارن پول در میآرن؟ تو هم برو همون کار رو بکن... از من میخوان فاحشه بشم... مگه من میتونم؟... مگه من اینجوری بزرگ شدم؟»

اینها درد دل هایی است که ماریا با پسرش می کند. و به نظر من تاثیر گذار ترین لحظات فیلم زمانی است که ماریا با پسرش ملاقات می کند و او را در آغوش می کشد. پسر جوان از پدرش می گوید و اینکه چطور توانستند او را بپذیرند. او هنوز ماریا را به نام پدر صدا می کند و با شرمی زیبا در مقابل پدر اعتراف می کند که هیچ کس را در دنیا به اندازه او دوست ندارد. پسر نیز علاقه مند به تصوف است و در این راه استادی بهتر از پدرش نمی شناسد. و ماریا در کنار او نشسته و بی امان اشک می ریزد. ماریا همچنان با خانواده و همسر سابقش در ارتباط است و نگران آنها است و سعی در رفع مشکلات آنها دارد.

او دلیل رضایت برای همکاری در ساخت این فیلم را این گونه بیان می کند:

« من الان اوادم جلوی این دوربین نشستم، برای اینکه اونایی که بعد از من می خوان پا تو این راه بذارن دچار مشکلات من نشن. من اوادم اینا رو گفتم تا برای مردم، برای بچه هام، اتمام حجت بشه که کار من تو این ایران درست نشد که نشد... »



اخبار ایران و جهان

← ایران: برای اولین بار در تاریخ کشور؛

اعلام حمایت رسمی همجنسگرایان از مبارزات دیگر نیروهای اجتماعی

سازمان همجنسگرایان ایران، PGLO، با انتشار بیانیه ای از مبارزات رانندگان و کارگران شرکت واحد تهران و حومه، اعلام حمایت و پشتیبانی نمود. در این اعلامیه همچنین از همجنسگرایان مقیم پایتخت درخواست شده که عملاً با شرکت در اعتراضات سندیکای کارگران، به پیوند زدن مبارزات جنبش های مختلف حقوق بشری در کشور کمک کنند. گروه های اجتماعی دیگری از جمله دانشجویان نیز حمایت خود از مبارزات کارگران شرکت واحد را اعلام کرده اند. این اولین بار در تاریخ مبارزات اجتماعی کشور ماست که همجنسگرایان رسماً و علناً به دفاع از مبارزات و تلاش های دیگر نیروهای اجتماعی اقدام می کنند. ظاهراً این اقدام PGLO بر اساس درس گیری از مبارزات جنبش مدنی آمریکا بوده است. در جنبش مدنی آمریکا، همجنسگرایان با حمایت از مبارزات و درخواست های دیگر گروه های محروم توانستند ضمن تقویت جنبش عمومی، مسائل و خواسته های خود را هم مطرح کنند که در نتیجه آن اقبال و گروه های اجتماعی زیادی را به حمایت از حقوق همجنسگرایان جلب نمود.

<http://www.pglo.org/web/persian/pages/050.htm>

لینک خبر:

← تایوان: جمهوری رنگین کمان همجنسگرایان

گروه های حقوق بشر همجنسگرایان تایوان در اعتراض به مخالفت دولت خود با قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان، اعلام کرده اند که ساختمان بزرگی را در شهر تایپه (پایتخت این کشور) روبروی ساختمان ریاست جمهوری اجاره می کنند و در آن تشکیل جمهوری جدیدی بنام «جمهوری رنگین کمان همجنسگرایان» را اعلام خواهند کرد. آنها قول داده اند که این جمهوری پارلمان خاص خود از نمایندگان منتخب همجنسگرایان را تشکیل داده و قانون ثبت رسمی ازدواج همجنسگرایان را در آن تصویب خواهند کرد. همچنین قرار است این جمهوری «خلق همجنسگرا» کارت های شهروندی برای همجنسگرایان و طرفداران آنها صادر کند.

← اندونزی: بزرگداشت قربانیان فاجعه سونامی، در فستیوال سالانه همجنسگرایان

همجنسگرایان جزیره «پوکت» در کشور اندونزی که اکثر مطلق جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می دهند، برای بزرگداشت قربانیان فاجعه سونامی سال گذشته، فستیوال سالانه خود را به مدت چهار روز در کنار ساحل برگزار کردند. این کانوال «گی پراید» همجنسگرایان جزیره پوکت با استقبال هزاران نفر از مردم محلی و توریست های خارجی روبرو گردید.



← آمریکا: محققان پزشکی اعلام کردند: نوع جدیدی از ویروس کلامیدیا

ویروس کلامیدیا باعث نوعی بیماری مقاربتی می شود که قابل علاج است اما طبق اخبار منتشره، اخیراً نوع خاصی از ویروس کلامیدیا در بین همجنسگرایان آمریکا مشاهده شده است که در صورت ابتلا فردی به این نوع خاص از ویروس کلامیدیا، خطر ابتلای فرد به ویروس عامل ایدز (اچ. آی. وی) و همینطور انتقال آن به دیگران افزایش می یابد. پزشکان معالج با حساسیت خاصی این تحول تازه را دنبال می کنند.

<http://www.365gay.com/Newscon06/02/020606std.htm>

لینک خبر:

← آمریکا: ابتکار شهردار آریزونا



شهرداری شهر آریزونا در آمریکا برای جلب توجه بیشتر توریست های همجنسگرا به شهر خود، جزوه ای ۸۹ صفحه ای منتشر کرده که در آن ضمن توصیف نقاط دیدنی شهر، با ردیف کردن انواع و اقسام دلائل دیگر تلاش کرده اند تا همجنسگرایان هر چه بیشتری را به گذراندن تعطیلات خود در آریزونا ترغیب کنند. گفته می شود که بازار توریسم همجنسگرایان شامل ۶۵ بیلیون دلار می شود و شهرهای مختلف هر کدام می خواهند که با مرغوب کردن شهر خود برای توریست های همجنسگرا، به اقتصاد شهر خود کمک کنند.

سال های سال است که کارخانجات و مؤسسه های تولیدی به تبلیغ کالاها و خدمات خود در مجلات و سایت های همجنسگرایان مشغولند، اما جلب سیاحان همجنسگرا پدیده نسبتاً تازه ای است.

← چین: اولین گزارش رسمی دولتی درباره همجنسگرایان



دولت چین که پیشتر در سال ۲۰۰۴ میلادی همجنسگرایی را قانونی اعلام کرد، اینک اولین گزارش رسمی دولتی درباره همجنسگرایان این کشور را منتشر کرده است. این گزارش که تحت عنوان «همبستری مردان» منتشر شده، شامل ۱۵ بخش مختلف و ۴۰۰ مورد مطالعه و تحقیق درباره همجنسگرایی است که موضوعات بسیار متنوعی را شامل می شود؛ از جمله

مقایسه نگاه اخلاق سنتی به همجنسگرایان در چین و غرب، چگونگی خود یابی و ارزشگذاری همجنسگرایان به خود، سکس و عشق به همجنس در بین همجنسگرایان و...

گفته می شود این گزارش رسمی و علنی در آشنایی جامعه چین با همجنسگرایی و جلب احترام به

همجنسگرایان تاثیر مثبت زیادی خواهد داشت.



← هند: نقض حقوق همجنسگرایان و اعتراضات جهانی



دستگیری ۴ همجنسگرا در هند و بازداشت ۱۴ روزه آنها بار دیگر توجه جهانیان را به بی حقوقی همجنسگرایان در این کشور جلب کرده است. تعداد زیادی از سازمان های بین المللی حقوق بشری و همچنین سازمان های گی و لزبین در سطح جهان به دفاع از همجنسگرایان دستگیر شده پرداخته و با ارسال نامه هایی به دولت هند خواهان به رسمیت شناخته شدن حقوق همجنسگرایان شده اند. ناظران بر این عقیده اند که دولت هند احتمالاً به زودی راه چین را در پیش گرفته و با توجه به فشارهای داخلی و خارجی، همجنسگرایی را قانونی خواهد کرد.

← استرالیا: عرض اندام همجنسگرایان شاغل در اداره پلیس و

اداره آتش نشانی ملبورن



یازده سال است که همجنسگرایان شهر ملبورن استرالیا جشن و کارنوال خود را برگزار می کنند. در مراسم امسال تعداد شرکت کنندگان به چهل هزار نفر رسید که رکورد شکن بود اما آنچه بر ویژگی های مراسم امسال افزود، شرکت پلیس های همجنسگرا و همجنسگرایان شاغل در اداره آتش نشانی شهر با لباس خدمت در این کارنوال بود. علنی شدن همجنسگرایان در مشاغل مختلف، به کمرنگ شدن ذهنیت های پیش ساخته از همجنسگرایان کمک زیادی می کند.

خبر دیگر از استرالیا این است که همزمان با انتشار همین شماره ماها (۱۵)، سیزدهمین فستیوال فیلم همجنسگرایان در شهر سیدنی برگزار می شود. قرار است در این فستیوال بیش از ۵۰ فیلم کوتاه و بلند که همگی دارای تم همجنسگرایی هستند به نمایش گذاشته شوند.

← ایران: اعتراض نویسندگان ایران نسبت به فعالیتهای اخیر دولت

جهت محدود کردن فضای فعالیت های فرهنگی، و اعلام حمایت PGLO

اخیراً کانون نویسندگان ایران با انتشار بیانیه ای به محدود کردن فضا برای فعالیت های ادبی و فرهنگی اعتراض کرده است. در بیانیه کانون نویسندگان آمده است که:

«طرح های تازه ای برای محدود کردن هر چه بیشتر عرصه ی فعالیت های ادبی، فرهنگی هنری و

آزادی های فردی و اجتماعی، از سوی نهادهایی که خود را متولی این عرصه ها می دانند در دست اجراست.»



همچنین در پایان این بیانیه، کانون نویسندگان ایران از عموم مردم و نهادها و سازمان های آزادیخواه درخواست کرده است که با اعلام همبستگی و حمایت خود از این بیانیه، در راه پیشگیری از اعمال قوانین جدید سانسور و فشار فعالانه به ایفای نقش بپردازند:

«کانون نویسندگان ایران، به عنوان نهادی که از ابتدای تاسیس همواره پیگیرانه با هر نوع سانسور اندیشه و بیان و قلم مبارزه کرده است، از مردم شریف و فرهنگ دوست ایران می خواهد که با سانسور و سرکوب به هر شکل ممکن مقابله کنند. ما از همه ی افراد، نهادها و سازمان های مستقل و آزادی خواه که با این فراخوان موافقت می خواهیم که همبستگی خود را اعلام دارند.»

لازم به ذکر است که سازمان همجنسگرایان ایران (پی جی ال او) با انتشار بیانیه ای از متن اطلاعیه کانون نویسندگان ایران نیز حمایت کرده است.

← انگلستان: دو تن از نمایندگان مجلس همجنسگرایی خود را علنی کردند

دو تن از نمایندگان مجلس بریتانیا که هر دو کاندید رهبری حزب لیبرال دمکرات (سومین حزب بزرگ) این کشور شده اند، از همجنسگرا بودن خود پرده برداشته اند. با توجه با انتشار وسیع این خبر در روزنامه های بریتانیا، یکی از دو این نماینده (که هر دو زن و بچه دار هستند) از مقام خود استعفا داد اما دیگری اعلام کرده که یک همجنسگرا می تواند رهبر یک حزب سیاسی هم بشود و همچنان به عنوان کاندید با چند نفر دیگر بر سر به دست گرفتن پست رهبری حزب لیبرال دمکرات رقابت خواهد کرد.

← مکزیک: صبر «سوپر گی» به سر می آید

همجنسگرایان مکزیک سوپر قهرمانان زیادی داشته و دارند که یک تنه به جنگ بی عدالتی نسبت به همجنسگرایان شتافته اند و حقوق همجنسگرایان را به بحث داغ روزنامه های رسمی تبدیل کرده اند. آخرین مورد آن یک «سوپر گی» جدید است که با پوشیدن کت و شلوار سیاه و تی شرتی صورتی با مثلی صورتی روی سینه ظاهر شده، و قول داده که به جنگ حق کشی رفته و به مذاکره مستقیم با سیاستمداران این کشور بپردازد. این سوپر گی در اولین اقدام قهرمانه خود با همان لباس مخصوص سرزده وارد دفتر یکی از احزاب دست راستی مخالف حقوق همجنسگرایان شده و مسئولین این حزب را به مناظره مستقیم دعوت کرده است. این سوپر گی اعلام کرده است که:

«من می خواهم جامعه همجنسگرایان را متحد کنم. چرا که تنها با اتحاد ماست که هموفوبیا ریشه کن می شود. من تا رسیدن به عدالت برای همجنسگرایان از پای نخواهم نشست.»

این جوان پرشور که ۲۷ سن دارد و برای گذران زندگی در اداره ای مشغول کار است، با این اقدام خود بحث ازدواج همجنسگرایان مکزیک را بار دیگر به سطح عمده ترین روزنامه های مکزیک کشانده است.



قوانین مجازات اسلامی تجاوز به زنان لزبین را قانونی کرده است

باز هم در ضرورت جرم زدائی از همجنسگرایی در قوانین کشور

اشاره:

در شماره قبلی ماها به طور عام در مورد ضرورت جرم زدائی از همجنسگرایی و اهمیت لغو قانون اعدام همجنسگرایان از قوانین جزایی کشور صحبت کردیم. همان مبحث را با تاکید بر زنان لزبین در این شماره ادامه می دهیم.

هیچ دین و مذهبی تجاوز و زورگوئی در روابط جنسی و به خصوص روابط زناشویی را تبلیغ و توجیه نمی کند و دین اسلام هم از این قاعده مستثنی نیست (به قرائت های مختلف از اسلام کاری نداریم). اسلام به عنوان دین و مذهب اکثریت مردم جامعه ما با تجاوز به زنان مخالف است ولی قوانین مجازات اسلامی که توسط دولت مدعی اسلامی بودن تهیه و تدوین شده اند در عمل تجاوز به زنان را قانونی کرده است. شاید این حرف تندی به نظر آید اما توجه کنید که گفتیم در عمل، و در ادامه ثابت خواهیم کرد که موضوع واقعاً همین است.

حکومت ایران از یک طرف مجرمان و تجاوزکاران را به اعدام محکوم می کند، زوج های نمونه سال تعیین می کند و برایشان هدایایی در نظر می گیرد، بر ازدواج جوانان پافشاری می کند، و... همه اینها ظاهراً به این دلیل است که در اسلام نسبت به ادیان دیگر در مورد حس جنسی انسان و اهمیت پاسخ دادن و نه سرکوب آن بیشتر تاکید شده است. اما با اینهمه، حکومت، از هر گونه تلاشی برای باز کردن مبحث جنسیت و پرداختن به آن به شدت جلوگیری می کند مبادا که شروع چنین گفتمانی به تضعیف باورهای سنتی اما رایج و در عین حال اشتباه آمیز منجر شود و مردم با گفتمانهای مدرن و امروزی از جنسیت آشنا گردند و راه برای کنار نهادن تبلیغات و آموزش های کهنه هموار شود. با چنین برخوردی، حاکمان با این کار خود، در برابر گسترش و تقویت فرهنگ امروزی مقاومت کرده، به دفاع از سنت های کهنه برخاسته، و از رشد فرهنگ جامعه جلوگیری می کنند و این کار یعنی جلوگیری از اصلاح فرهنگ اجتماعی نیز هست. این برخورد صاحبان قدرت با جنسیت و بازتاب آن در نشریات و وسایل ارتباط جمعی عمومی کشور، بحرانی را به وجود آورده که همگان به آن اذعان دارند و آن را بحران جنسی کشور می نامند.

قانون مجازات اسلامی از یک طرف با جرم دانستن همجنسگرایی و تعیین مجازات برای زنان لزبین و از طرف دیگر با تاکید بر ازدواج و خانواده باعث می شود که خانواده ها بدون توجه به گرایش جنسی دختران خود، آنها را با انواع فشارهای ناشی از سنت های کهنه، مجبور به ازدواج با جنس مخالف بکنند. دگرجنسگرایان برای درک و فهم فشار روحی و عاطفی به چنین دختر لزیبی کافی است تصور کنند که خود مجبور شوند عمری را با یک همجنس که تمایل و گرایش به او ندارند، بسر کنند و هر شب بر خلاف خواسته قلبی خود تن به عمل آمیزش



جنسی ای بدهند که یک طرفه است و حس و نیاز و خواهش خود آنها بکلی انکار می شود.

آیا این کار اسم دیگری جز تجاوز خانوادگی نام دارد؟

طبق قوانین تمام ملل پیشرفته، اجبار به سکس یک زن توسط شوهرش زمانی که زن خود تمایلی به این کار نداشته باشد، تجاوز به حساب می آید و قابل پیگرد است. اینجاست که می بینیم حاکمیت ایران و قانون مجازات اسلامی آن، با تصویب قوانین ضد همجنسگرایی و دامن زدن به تبلیغات در مورد ازدواج و جلوگیری از گشودن مبحث جنسیت در عمل راه را برای ازدواج اجباری دختران لزبین با جنس مخالف و تجاوز عملی به آنها در یک رابطه ناعادلانه، تجاوزات به زنان لزبین کشور را قانونی کرده است.

به همین دلیل جرم زدائی از همجنسگرایی و اجازه دادن به همجنسگرایان از جمله لزبین ها به انتخاب آزادانه شریک زندگی خود نفس عدالت است.

مایه تاسف اینکه نه خانواده ها از اینگونه مسائل باخبرند و نه جنبش زنان کشور و فمینیست های ایرانی با همه داد و فریاد به حقی که در مورد انکار حقوق زنان توسط حاکمیت سر می دهند، حاضر می شوند در مورد مسئله به غایت مهمی همچون تجاوز به زنان لزبین و دفاع علنی از حقوق آنها حرفی بزنند و آگاهی رسانی کنند. چون اگر جنبش زنان ما به دفاع علنی از انتخاب شریک جنسی توسط زنان و موضوع تجاوز خانگی به روشنگری بپردازد بدن شک حتی اگر حاکمیت و مجلس قوانین را تغییر ندهند اما با اینهمه خانواده های زیادی را از اجبار فرزندان دختر خود به ازدواج منصرف خواهد کرد.

اگر بتوان بحثی حول اینکه رابطه جنسی سالم چیست و مختصات چنین رابطه ای کدام ها هستند را در وسایل ارتباط جمعی پیش کشید و با بینشی باز و بدون تعصب نظرات مختلف منعکس شوند، آن وقت راه برای حل دوگانگی آزار دهنده گفته شده و بحران جنسی در کشور هموار خواهد شد. بدون شک بخشی از قتل ها، جدائی و طلاق ها،

افسردگی، خودکشی زنان همه و همه ریشه در همین معضل دارند و جا دارد که عاقلانه و بدون تعصب در زدودن رنج انسان ایرانی مشارکت داشت. نه تنها حاکمیت و قانونگذاران آن که همه مدعیان حقوق بشر و عدالت طلبان مسئولیت اخلاقی دارند که به این مهم توجه کنند.



حکومت، از هر گونه تلاشی برای باز کردن مبحث جنسیت و پرداختن به آن به شدت جلوگیری می کند مبادا که شروع چنین گفتمانی به تضعیف باورهای سنتی اما رایج و در عین حال اشتباه آمیز منجر شود. این برخورد صاحبان قدرت با جنسیت و بازتاب آن در نشریات و وسایل ارتباط جمعی عمومی کشور، بحرانی را به وجود آورده که همگان به آن اذعان دارند و آن را بحران جنسی کشور می نامند.



نامه نگاری های فرید و مهران - قسمت چهارم

فرید و مهران دو دوست و هر دو همجنسگرا هستند. فرید در ایران زندگی می کند و مهران مدتی است که در خارج از کشور اقامت دارد. فرید تنهاست و دوست پسر ندارد. مهران یک دوست پسر خارجی دارد و سالهاست به صورت مشترک با دوست خود زندگی می کند. فرید و مهران با هم مکاتبه، و درباره موضوعاتی همچون عشق، دوست یابی، رابطه مشترک درازمدت دو همجنس با هم و... با یکدیگر درد دل و تبادل تجربه می کنند. فرید و مهران خواسته اند که این تبادل تجارب را با خوانندگان ماها قسمت کنند. با توجه به مطالب مطرح شده در مکاتبات این دو، تصمیم گرفتیم که نامه های آنها را (با کمی ادیت و اصلاح) در چند شماره پشت سر هم چاپ کنیم. این شما و این نامه های فرید و مهران.

نامه ی چهارم فرید به مهران

سلام مهران جان.

به نظر من هم این موضوعاتی که داریم در موردشون صحبت می کنیم برای اکثر همجنسگراها موضوعات جالب و جذابه و خیلی مایلم که - اگر موافق باشی - این نامه نگاری ها رو به جوری در اختیار بقیه هم قرار بدیم. اما وقتی که حرفات رو در مورد روابط همجنسگراها و ارتباطشون با هم می خوندم چیزی به ذهنم رسید که مدت هاست می خوام در موردش با یکی دیگه حرف بزنم، و اونم مساله ی ازدواج بین همجنسگرایانه. البته چیزی که می خوام بگم صرفا نظر شخصی منه و چیزی هم که می خوام بدونم عقیده ی خودت در این مورد و همین طور نمونه هایی که باهاشون آشنایی داری. من خیلی ها رو می بینم که آرزوشون اینه که یه روز از ایران برن تا بتونن توی یک کشور دیگه با کسی که دلشون می خواد ازدواج کنن. و یا خیلی ها رو می بینم (هم در ایران و هم در خارج) که شدیداً دنبال قانونی کردن ازدواج بین همجنسگراها هستن. خب راستشو بخوای برای خود من قضیه یک مقدار بچگانه ست. همین جا باید تاکید کنم که من کاملا مدافع آزادی همجنسگراها هستم و به نظرم همه ی همجنسگراها باید بتونن از تمام حقوقی که دیگران در جامعه دارند برخوردار باشن. ولی در عین حال شخصا یکی از مخالفین ازدواج همجنسگرایی ام و فکر می کنم ازدواج، یک قرار و یک مناسبت سنتی بین دو نفر دگرجنسگراست. و نمی دونم دو نفر همجنسگرا که می خوان با هم رابطه ی صمیمانه و خاص داشته باشن و می خوان که با هم بمونن، چرا باید خودشون رو اسیر یک قول و قرار تصنعی و مشکل ساز بکنن. بذار یک مقدار بیشتر توضیح بدم: خیلی چیزها توی ازدواج هست که برای من جای سواله. بیا یه نگاه به ازدواج هایی که لاقول توی ایران هست بکنیم: فرض می کنیم که دو نفر کاملا از روی میل و علاقه (و بدون فشار خانواده) با هم آشنا می شن و ازدواج می کنن. طبیعیه که آدم ها به مرور زمان بیشتر همدیگر رو می شناسن و ممکنه که احساس کنن با طرف مقابل راحت نیستن. اما در ازدواج هزار و یک چیز هست که اون ها رو مجبور می کنه همدیگر رو تحمل کنن: مهریه، بچه ها، آبروی دو طرف،



تفکرات سنتی یا مذهبی دو طرف، آبروی خانواده، مشکلات بعد از طلاق، و و. و. و. حتما قبول داری که اگر این جور دغدغه ها و فشارها نباشه، تعداد خیلی زیادی از ازدواج ها از هم می پاشه. البته می دونم که همه جا این جور نیست و توی جامعه های مدرن تر مساله فرق می کنه و نمی خوام هم بگم که همه ی قضیه اینه، ولی به هر حال این نوع مسائل توی خانواده ها خیلی تاثیر گذاره. و به عقیده ی من رابطه ای که بخواد آدم ها رو به زور این جور چیزا به هم بچسبونه خیلی غیر انسانی و اسیر کننده ست.

حالا برگردیم به بحث خودمون. من نمی فهمم که بین دو نفر همجنسگرا، چرا باید چیزی بیشتر و فراتر از توافق و تعامل شخصی وجود داشته باشه. و اصلا چه لزومی داره که روی یک رابطه اسم عامه پسندی بذاریم؟ چرا باید خودمونو حتما توی یک قالب تعریف شده و کهنه قرار بدیم؟ چه اصراری هست که به بقیه بگیم ما هم مثل اوناییم و می تونیم ازدواج کنیم؟ و خیلی سوال های دیگه.

من نمی دونم - و تا حدی کنجکاوم بفهمم - که رابطه خودت با دوست پسرت یک ازدواج قانونیه، یا یک رابطه رسمی یا یکی چیز کاملاً شخصی و دو نفره. و آیا بین دوستانت زوج هایی هستند که ازدواج رسمی کرده باشند، و اگر هستن، این ازدواج چقدر تاثیر داشته توی رابطشون و زندگی شون. کلاً مایلیم که حرف هات رو درباره ی چیزایی که گفتیم بدونیم.

منتظر خوندن حرفها و تجربه هات هستیم.

قربانت، فرید

پاسخ مهران به فرید

سلام فرید

موضوع ازدواج همجنسگرایان برای خود من هم جالب است. با این نظرت هم موافقم که این نامه نگاری هایمان را یک جورى در اختیار بقیه قرار بدهیم. چون بهر حال اینها مسائلی هستند که خیلی از بقیه همجنسگراها هم به آنها فکر می کنند و احتمالاً پاسخ هایی درست یا غلط برای خود پیدا می کنند. اما چاپ این نامه ها برای من به خصوص از این نظر جالب خواهد بود که اینگونه سئوالات بهر حال، حال و هوای سئوالات تئوریکى دارند و کلاً ما همجنسگرایان این مملکت هم باید به یک شکلی جوابی برای آنها بدهیم. من و تو با این رد و بدل کردن نامه ها هم سعی می کنیم یک گوشه از بحث را باز کنیم. منظور من این نیست که حتماً حرفهای من درست هستند بلکه قصد من این است که به نگاه کردن به اینگونه مسائل از زوایه های مختلف را امکان پذیر کنیم.

ازدواج به همان شکل رایج در کشور ما چیست؟ یک دختر و پسری که همدیگر را دوست دارند، حق و اختیار این را ندارند که بر اساس علاقه، نیاز و انتخاب خود، بدون دخالت پدر، مادر، برادر و حتی بستگان و همسایگان، به طور مشترک با هم زندگی کرده و راز و نیاز و عاطفه و احساس جنسی و روحی و روانی خود را با هم قسمت کنند، و مثل دو پرنده عاشق با هم آشیانه ای بسازند. جامعه و سنت ها به این چیزها اجازه نمی دهد. در عوض فرهنگ سنتی / اجتماعی با کمک انواع کدها و قوانین اخلاقی و قانونی، روابط انسان ها را در چارچوب های خشکی محدود می کند. مثلاً اگر دختر و پسری همدیگر را دوست داشته باشند و بر اساس میل خود با هم به رختخواب بروند، می گویند مرتکب گناه



شده اند، غیر قانونی عمل کرده اند، زنا کرده اند، فاحشگی است، بی اخلاقی است، این دختر دیگر لیاقت این را ندارد که کسی با او ازدواج کند و... اما اگر همین دختر و پسر به محضری یا امامی مراجعه کرده و طرف تلاوتی یکی دو دقیقه ای از متون دینی و آنهم اغلب به زبانی که دختر و پسر نمی فهمند، بخواند، و بعداً آن دختر و پسر با هم همبستر شوند، فوراً عمل جنسی آنها قانونی، اخلاقی و پذیرفته شده اعلام می گردد. پس می بینیم که معیار درستی یا نادرستی رابطه دو انسان، نه نفس علاقه و نیاز و انتخاب آنها بلکه خوانده شده متنی توسط یک روحانی است. به نظر من این مسئله مسخره ای است، هر چند که یک هنجار اجتماعی باشد. اما مشکل زمانی جدی می شود که جامعه و سیستم ها با ایجاد قوانین و ساختارهای پیچیده و گاهی ناپیدا، سرپیچی از سنت و هنجارها را عملاً ناممکن می کنند. مثلاً اگر دو نفر بر اساس اختیار خود با هم زندگی مشترکی را انتخاب کنند، آنوقت از بسیاری از حقوقی که شامل حال افرادی که رابطه خود را به طور سنتی برقرار کرده اند، محروم می شوند. مثلاً فرض کنیم دو نفر همجنسگرا یا غیر همجنسگرا که رابطه خود را ثبت نکرده اند، با هم زندگی مشترکی داشته باشند و با هم خانه بخرند و سال های سال با هم زندگی کنند. اگر بعداً یکی از آنها فوت کند، شریک زندگی او حق ارث ندارد و چه بسا بستگان فرد متوفی بیایند و طرف را از خانه خودش بیرون بیندازند چرا که خانه را ارث خود می دانند. قانون هم این حق را به آنها می دهد. یا اگر این دو نفر فرزندی داشته باشند که با علاقه و انتخاب دو طرفه و با برنامه ریزی او را به دنیا آورده اند، کودک آنها به عنوان «نعل»، فرزند ناخلف و غیر قانونی از بسیاری از حقوق در قانون محروم می شود (حالا شماتت و حرف های در و همسایه به جای خود).

خوب، اینجاست که مبارزه برای تعدیل قوانین و تلاش برای گسترده کردن چارچوب آنها توسط انسان هایی که هنجارهای موجود را تنگ، محدود کننده و ناعادلانه می یابند، معنا می یابد. اینگونه افراد تنها شامل همجنسگرایان نمی شود بلکه شامل سکولارها، مدافعان حقوق بشر، افراد غیر مذهبی، زنان، زنانی که به تنهایی سرپرستی فرزندان خود را به عهده دارند و کلاً همه کسانی که به ستمگر و محدود بودن قوانین و سنت ها واقف می شوند، هم می شود. بر همین اساس، تلاش ها دو مسیر مختلف اما همسو را طی می کنند؛ اول اینکه مبارزه برای نشان دادن محدودیت های قوانین موجود و نوشتن و گفتن درباره ضعف ها و اشکالات آنها و آگاه کردن افراد هر چه بیشتر و بدین طریق شکستن اعتبار سنت ها و قوانین غلط، و از طرف دیگر پشت پا زدن به این قوانین در زندگی فردی و یافتن راه های دیگر برای تنظیم روابط خود. مثلاً دو نفر که به طور غیر سنتی با هم زندگی مشترکی را شروع می کنند، با نوشتن وصیت نامه و اینکه اگر مریض شوند یا فوت کنند، وارث آنها باید شریک زندگی ایشان باشد و نه فرد دیگری. و در عرصه اجتماعی هم به شماتت ها و حرف های بستگان و همسایگان وقعی نمی نهند. وجود دموکراسی و نهادینه شدن آزادی و حق بیان و شکل انتخاب زندگی و غالب بودن سکولاریسم در جوامع غربی باعث شده که اینگونه سنت شکنی ها رایج شود و به مرور به حالت یک هنجار اجتماعی درآید. پس بی جهت نیست که در جوامع بسته و دیکتاتوری ها، حکومت های خشن که پاسدار سنت ها و تعصبات مذهبی هستند، تا این اندازه با سکولاریسم، آزادی بیان و اندیشه و دموکراسی مخالفت می کنند. چرا که در پی حفظ ساختارهایی هستند که انسان ها را در چارچوب مورد نظرشان محدود می کند و صد البته با انواع تبلیغات، در جا انداختن اینکه سنت ها و هنجارهای فعلی بهترین هستند و زیر ضرب بردن اخلاق جوامع دیگر و وارد کردن اتهام بی اخلاقی و بی بند و باری به جوامع دیگر، انسان های جامعه خود را به ماندن در سنت ها تشویق می کنند و از شکستن سنت ها و هنجارها می ترسانند.

در جوامع غربی، فاصله گرفتن از سنت ها و تشکیل کانون های مشترک زندگی به شکل مدرن، از سال ها قبل شروع شد و به مرور امروز به جایی رسیده است که به سنت و هنجار تبدیل شده است و به همین دلیل هم قانون گذاران



با توجه به سطح رشد اجتماعی و ذهنیت و خواسته های مردم، قوانین را تعدیل می کنند. درست در همین رابطه است که امروزه دیگر «فرزند نامشروع» و زندگی مشترک دو انسان (فارغ از گرایش جنسی اشان) یک مسئله عادی و معمولی به حساب می آید و تعجب کسی را بر نمی انگیزاند. بدون شک این شیوه زندگی هم در کشور ما رواج خواهد یافت اما همه چیز بستگی به این دارد که چه زمانی ما به دموکراسی و آزادی خواهیم رسید. چرا که در فضای دموکراسی، نیروهایی که سنت ها را «محدود کننده» می یابند امکان خواهند یافت آزاده حرف خود را بزنند و مردم را از ستمگری های نهفته در هنجار و سنت های موجود آگاه کنند. به همین دلیل هم هست که من معتقدم همجنسگرایان ایران در مبارزه برای آزادی خود باید یک دید وسیعی داشته باشند، بدانند چه می خواهند و چگونه و در تعامل با کدام نیروها شانس موفقیت بیشتری دارند.

مفهوم خانواده و ازدواج در جوامع آزاد دچار تحولات زیادی شده و مفهوم آن بسیار گسترده تر از آنی است که در جامعه ما مرسوم است. به اعتقاد من، همجنسگرایان نباید سعی کنند که در چارچوب محدود تعاریف سنتی از خانواده و ازدواج، جایی برای خود بیابند چرا که این تلاش بیهوده ای است. در عوض باید تعاریف جدید و مدرن از روابط انسانی که بر اساس انتخاب و علاقه و بدون دخالت دیگران شکل می گیرند را معرفی و از آنها پیروی کنیم هر چند که قانونا از بسیاری حقوق محروم می شویم اما با جا انداختن روابط مدرن انسانی است که سنت ها ترک بر می دارند و اشکال زندگی مدرن در جامعه به مرور به یک هنجار تبدیل می شود.

همجنسگرایان غربی تونسته اند در فضای آزادی و دموکراسی کشورهای خود، با استفاده از امکانات موجود به جامعه و از آن طریق به قانون گذاران ثابت کنند که عشق و علاقه و احساس دو انسان همجنس از عشق و علاقه و احساس دو غیر همجنس به هم، کمتر نیست، اگر انسان ها ارزش مساوی دارند پس عشق انسان ها هم ارزش هستند فارغ از اینکه عشق دو همجنس به هم باشد یا عشق دو غیر همجنس. پس به رسمیت شناختن هم طرازی دو «عشق همجنسگرا» و «عشق غیرهمجنسگرا» در قانون، تبعیض نسبت به انسان ها است. و از آنجا که اعلامیه جهانی حقوق بشر بر برابری انسان ها تاکید دارد، پس به رسمیت شناختن ازدواج همجنسگرایان در واقع اعتراف قانونی و اجتماعی به برابری انسان ها فارغ از گرایش جنسی آنهاست. ضمن اینکه داشتن چنین حقی در عرصه های ارث، قانون حضانت، کار، و... هم دستاوردهایی با خود به همراه دارد.

خلاصه کنم، ازدواج همجنسگرایان غربی با آن مفهوم سنتی ازدواج که خیلی از افراد در ایران، از آن در ذهن خود دارند، متفاوت است. ازدواج همجنسگرایان غربی، چارچوب سنتی و مذهبی خانواده و ازدواج های قدیمی را شکسته، مفهومی امروزی به آن داده و اعتبار ارزش های غلیظ مذهبی و متعصبانه آن را تضعیف کرده است. این دستاورد اما تنها مدیون مبارزات همجنسگرایان نیست بلکه زنان، گروه های حقوق بشری، سکولارها و پارسایان متقی غیر معتقد به خدا هم دوش بدوش همجنسگرایان برای جا انداختن تعریف تازه از خانواده نقش داشته اند.

من و دوستم رابطه خود را رسماً ثبت کرده ایم و شاید برای جالب باشد که در جشنی که به این مناسبت در خانه داشتیم، در کنار دوستان گی ای که داریم، تعدادی از دوستان غیر همجنسگرا هم حضور داشتند. اما ثبت این رابطه هیچ تغییری در شکل رابطه ما با هم یا علاقه و احساس ما به هم نداشته است.

نامه ام طولانی شد، می بخشی. امیدوارم تا حدودی به سئوال جواب داده باشم.

خوش و خرم باش

مهران



نامه همجنسگرایان ایران به وزیر امور خارجه آمریکا



در اعتراض به اقدام دولت آمریکا در دادن رای منفی به درخواست سازمان جهانی همجنسگرایان (ایلگا) به داشتن حق مشورتی در یکی از کمیسیونهای سازمان ملل متحد، بیش از ۴۰ سازمان و انجمن همجنسگرایان آمریکا و تعداد زیادی از سازمان های همجنسگرایان کشورهای دیگر، با ارسال نامه هایی به وزارت خارجه و یا دولت جرج بوش، به این اقدام آمریکا اعتراض کردند. حرکت نادرست نماینده آمریکا در کمیسیون سازمان ملل به خصوص زمانی اسباب تعجب و خشم فعالین حقوق بشری شد که دولت ایالات متحده، با رای منفی خود به درخواست ایلگا عملاً در کنار دولت های ایران، سودان، زیمبابوه و چند کشور دیگر جهان سومی که آمریکا همه آنها را به نقض حقوق بشر متهم می کند، قرار گرفت.

برای اعلام حمایت از ایلگا و به پاس فعالیت های حمایتی سال های سال ایگا از همجنسگرایان در ایران، تعدادی از فعالان مسائل همجنسگرایان کشور نامه ای به وزارت خارجه آمریکا ارسال نمودند که برای آگاهی خوانندگان اقدام به درج آن می کنیم.

حضور محترم کاندولیزا رایس

وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا

تاریخ: ۹ بهمن ماه ۱۳۸۴ (۲۹ ژانویه ۲۰۰۶)

وزیر عزیز رایس،

ما از طرف همجنسگرایان، دوجنسگرایان و ترانس جندره های ایرانی، برای شما می نویسیم تا احساس شوکه، بهت و حیرت و نارضایتی خود از عمل ایالات متحده در همین هفته، در کمیته ان جی او «اقتصاد و جامعه» سازمان ملل را به گوش شما برسانیم.

دیر وقتی نیست که آقای جرج بوش تغییر جهت در سیاست خارجی آمریکا را اعلام و قول داد که از این به بعد، در سیاست خارجی آمریکا، حقوق بشر و دموکراسی اولویت خواهند داشت. علاوه بر آن دستگاه اجرایی بوش ادعا می کند که قصد کمک به گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خارومیانه را دارد و دولت ایران را به سرکوب مردم خود متهم می کند.

چگونه ما باور کنیم که نماینده ایالات متحده در ECOSOC بر خلاف جهت مسیر کشورهای هم چون



بریتانیا، فرانسه و حتی شیلی و کلمبیا حرکت کرده و همگام با دولت های سرکوبگر همچون ایران و سودان و زیمبابوه بر علیه حقوق بشر رای دهد و ایلگا، به عنوان یک ان جی او جهانی مدافع حقوق بشر برای همجنسگرایان در سطح جهانی از جمله ایران را از حق مشورتی محروم کند. باورنکردنی است که ایالات متحده آمریکا، از سیاست خود در سال ۲۰۰۲ که به همراه ۱۶ کشور دیگر از درخواست حق مشورتی ایلگا حمایت کرد، عدول کند.

آیا نماینده ایالات متحده به تاثیر و نتایج چنین سیاستی بر اذهان میلیونها جوان ایرانی مشتاق آزادی از جمله همجنسگرایان، اندیشید؟ شما چگونه می خواهید که آنان باور کنند که ایالات متحده صادقانه خواهان گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و از رفرم در ایران دفاع می کند؟

همانطور که شما می دانید، همجنسگرایان در ایران سرکوب و طبق قانون مجازات اسلامی «جرم» آنها اعدام است. ما که برای برسمیت شناخته شدن حقوق بشر خود مبارزه می کنیم از اینکه شاهد همگامی ایالات متحده با دولتهای سرکوبگریم، عمیقاً احساس دل شکستگی می کنیم و عصبانی هستیم.

تا زمانی که سرکوب حقوق بشر همجنسگرایان و ترانس جندرها اعمال می شود، اهمیت دوچندان دارد که ان جی او هایی که به نمایندگی از طرف آنها کار می کنند، حق ابراز نظر در سازمان ملل را داشته باشند.

بعد از حمله سبعانه تروریستها به ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰۱، جوانان ایرانی تنها گروه جوانان در خاورمیانه بودند که با بر افروختن شمع، همبستگی خود را با ایالات متحده و مردم آن اعلام کردند. اقدام شما در کمیته سازمان ملل، سیلی ای بصورت این جوانان بود و باعث دلگیری عمیقی شد.

ما، همجنسگرایان و ترانس جندره‌های ایرانی، امیدواریم که دموکراسی ها در جهان، از مکانیسم سازمان ملل و حقوق بشر در جهت کمک به مردم تحت ستم برای دستیابی به حقوق خود استفاده کنند. صلح، حقوق بشر و دموکراسی از طریق جنگ و خشونت یا همگامی با دولتهای سرکوبگر مخالف حقوق بشر بدست نمی آید.

با احترام

امضا

گروهی از وبلاگ نویسان همجنسگرای ایرانی

آرزو صالحی (مدیر رادیوی اینترنتی رها) - ایمیل: radio@pglo.org

آرشام پارسی (سخنگو و دبیر کمیسیون حقوق بشر سازمان همجنسگرایان ایرانی) - hrc@pglo.org

آرین ورجاوندی (دبیر اول سازمان همجنسگرایان ایرانی) - pglo@pglo.org

دلکده (مجله ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایرانی) - delkadeh@gmail.com

ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران) - majaleh_maha@yahoo.com

پیام شیرازی (سردبیر نشریه چراغ) - editor@pglo.org



شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

یک عده ای با استناد به خدا و دین اصرار می کنند که خداوند زن و مرد را برای هم آفریده و هدف هم تولید مثل است.

در رد این نظر مطالب زیادی نوشته شده و من فقط یک سؤال از افراد با این نوع استدلال می پرسم. خداوکیلی به من بگن که پس خدا بر چه اساسی برای مردان پستان آفریده. اگر پستان زن برای شیر دادن آفریده شده درست، اما مردان چرا پستان دارند؟ یک مرد همجنسگرا از اینکه مرد دیگری سینه اش را لمس و نوازش کند لذت می برد و دو زن هم از اینکه با سینه های هم ور برن لذت می برن. این قدرت و توان لذت بردن ما همجنسگرایان از قسمت سینه و پستان یک نوع برتری توان ما نسبت به مردان و زنان دگرجنسگرا است، اما مهم تر آنکه متعصبان مذهبی توضیح و دلیلی برای پستان داشتن مرد ارائه نمی دهند!

دلکده

ماهنامه ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایران

آدرس تماس با دلکده

delkadeh@gmail.com

حمایت از مجلات فعلی، ادامه انتشار آنها را تضمین می کند

دلکده را بخوانید

به دوستان خود معرفی کنید

و با ارسال مطالب در ادامه انتشار آن سهیم شوید...



ماهها، مجله الکترونیکی همجسگرایان ایران

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماهها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com